

رشد آموزش محنت اسلام ۱۱۷

فصلنامه آموزشی، تحلیلی و اطلاع‌رسانی برای معلمان،
دانشجو معلمان و کارشناسان وزارت آموزش و پرورش
دوره سی و چهارم / شماره ۲ / زمستان ۱۴۰۰

سوره الفاتحه



سرخوش آن روز که پر باز کنم تا حرمت تا کشم سرمه چشمی ز غبار قدمت

عید مبعث، بر تمامی مسلمانان جهان مبارک

« ۱۳ رجب سالروز میلاد حضرت علی (ع) »

علی (ع)

رشد آموزش مجله اسلام ۱۱۲

فصلنامه آموزشی، تحلیلی و اطلاع رسانی برای معلمان،
دانشجو-معلمان و کارشناسان وزارت آموزش و پرورش
دوره سی و چهارم / شماره ۲ / زمستان ۱۴۰۰

- ۲ یادداشت سردبیر / فرق میان ضروری و هدف / دکتر محمدمهدی اعتصامی
- ۴ طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن ۲ / استاد سیدعلی حسینی خامنه‌ای
- ۱۲ پیش‌نیازهای پاسخ‌گویی به پرسش‌های اعتقادی / حجت‌الاسلام والمسلمین محسن عباسی ولدی
- ۱۸ گزیده‌های تربیتی تفسیر قرآن کریم / آیت‌الله عبدالله جوادی آملی
- ۲۰ ضرورت پژوهش در فقه بازی‌های رایانه‌ای / گفت‌وگو با حجت‌الاسلام والمسلمین محمدمهدی خادمی کوشا
- ۲۴ سازماندهی محتوای آموزشی در علوم انسانی با تأکید بر آموزش فلسفه / دکتر فخری ملکی
- ۲۹ برگزیده‌ای از بیانیه گام دوم انقلاب اسلامی / بیانیه رهبر معظم انقلاب اسلامی
- ۳۴ برهان فارابی پنجره‌ای عقلانی برای ملاقات با خداوند / عظیم قاهری
- ۳۶ الهیات تنزیهی (مروری بر مباحث خداشناسی در نهج البلاغه) / دکتر فضل‌الله خالقیان
- ۴۱ احساس مسئولیت معلمی / محمد خلیلی شله‌بران
- ۴۶ محبت الهی به بندگان / دکتر مهدی حاجیان
- ۴۸ معرفی کتاب / زندگی سیاسی ائمه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَ اٰلِ مُحَمَّدٍ وَ عَجِّلْ فَرَجَهُمْ



وزارت آموزش و پرورش
سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی
دفتر انتشارات و فناوری آموزشی

مدیرمسئول:

محمد صالح مذنبی

سردبیر: دکتر محمدمهدی اعتصامی

هیئت تحریریه:

محمد مهدی اعتصامی

یونس باقری، فاطمه خویشوند،

صدیقه عبداللہی، یاسین شکرانی،

مهدی مروجی، فخری ملکی

مدیر داخلی: یونس باقری

طراح گرافیک: شیرین صادقیان

ویراستار: جعفر ربانی

www.roshdmag.ir

abcd134290@yahoo.com

نشانی مجله: تهران، ایرانشهر شمالی، پلاک ۲۷۰

تلفن دفتر مجله: ۰۲۱-۸۸۸۶۷۳۱۳

نمبر مجله: ۰۲۱-۸۸۴۹۰۳۱۶

صندوق پستی: ۱۵۸۷۵-۶۵۸۵

صندوق پستی امور مشترکین: ۱۵۸۷۵/۳۳۳۱

تلفن امور مشترکین: ۰۲۱-۷۷۶۳۳۲۰۸

پیامک: ۳۰۰۰۸۹۹۵

قابل توجه نویسندگان و پژوهشگران:

مجله رشد آموزش معارف اسلامی، نوشته‌ها و گزارش تحقیقات پژوهشگران و متخصصان تعلیم و تربیت به‌ویژه معلمان دوره‌های مختلف را در صورتی که در نشریات عمومی درج نشده و مرتبط با موضوع مجله باشد، می‌پذیرد. لازم است در مطالب ارسالی، موارد زیر رعایت شود:

چکیده‌ای از کل محتوای ارسال شده حداکثر در ۲۵۰ کلمه، همراه مطلب ارسال شود. پی‌نوشت‌ها و منابع کامل باشد و شامل نام اثر، نام نویسنده، نام مترجم، محل نشر، ناشر، سال انتشار و شماره صفحه مورد استفاده باشد. در متن‌های ارسالی تا حد امکان از معادل‌های فارسی واژه‌ها و اصطلاحات استفاده شود. اصل مقاله‌های ترجمه شده به پیوست آن ارسال شود. نثر مقاله روان و از نظر دستور زبان فارسی درست باشد و در انتخاب واژه‌های علمی و فنی دقت شود. شکل قرار گرفتن جدول‌ها، نمودارها و تصاویر، پیوست در حاشیه مطلب مشخص شود. مطالب یک خط در میان روی کاغذ نوشته و در صورت امکان حروفچینی شود. مطالب مندرج در مجله، الزاماً مبتنی نظر دفتر انتشارات و فناوری آموزشی نیست و مسئولیت پاسخگویی به پرسش‌های خوانندگان با خود نویسنده یا مترجم است. مقاله‌های دریافتی در صورت پذیرش یا رد، بازگشت داده نمی‌شود. مجله در پذیرش، رد، ویرایش و یا تلخیص مقاله‌های رسیده مجاز است.



فرق میان ضروری و هدف

لباس‌های گران‌قیمت برسند و چون تمام همتشان رسیدن به این قبیل امور است، از هدف‌های اصلی زندگی غافل می‌شوند و سبکی از زندگی را در پیش می‌گیرند که در آن، هدف‌های برتر و متعالی حضور ندارند.

نتیجه این سبک زندگی آن است که اگر از دانش‌آموزانی که در این خانواده‌ها رشد کرده‌اند، پرسیم، هدف‌های آینده چیست؟ فوراً تصور می‌کند که ما می‌پرسیم در آینده چه شغلی را انتخاب خواهد کرد. به همین جهت شغل مورد نظر خودش را می‌گوید. مثلاً می‌گوید می‌خواهم مهندس یا پزشک یا خلبان و یا تاجر شوم. به‌ندرت پیش می‌آید که کسی به اهداف واقعی زندگی اشاره‌ای کند و یکی از آن‌ها را به‌عنوان هدف زندگی مطرح نماید.

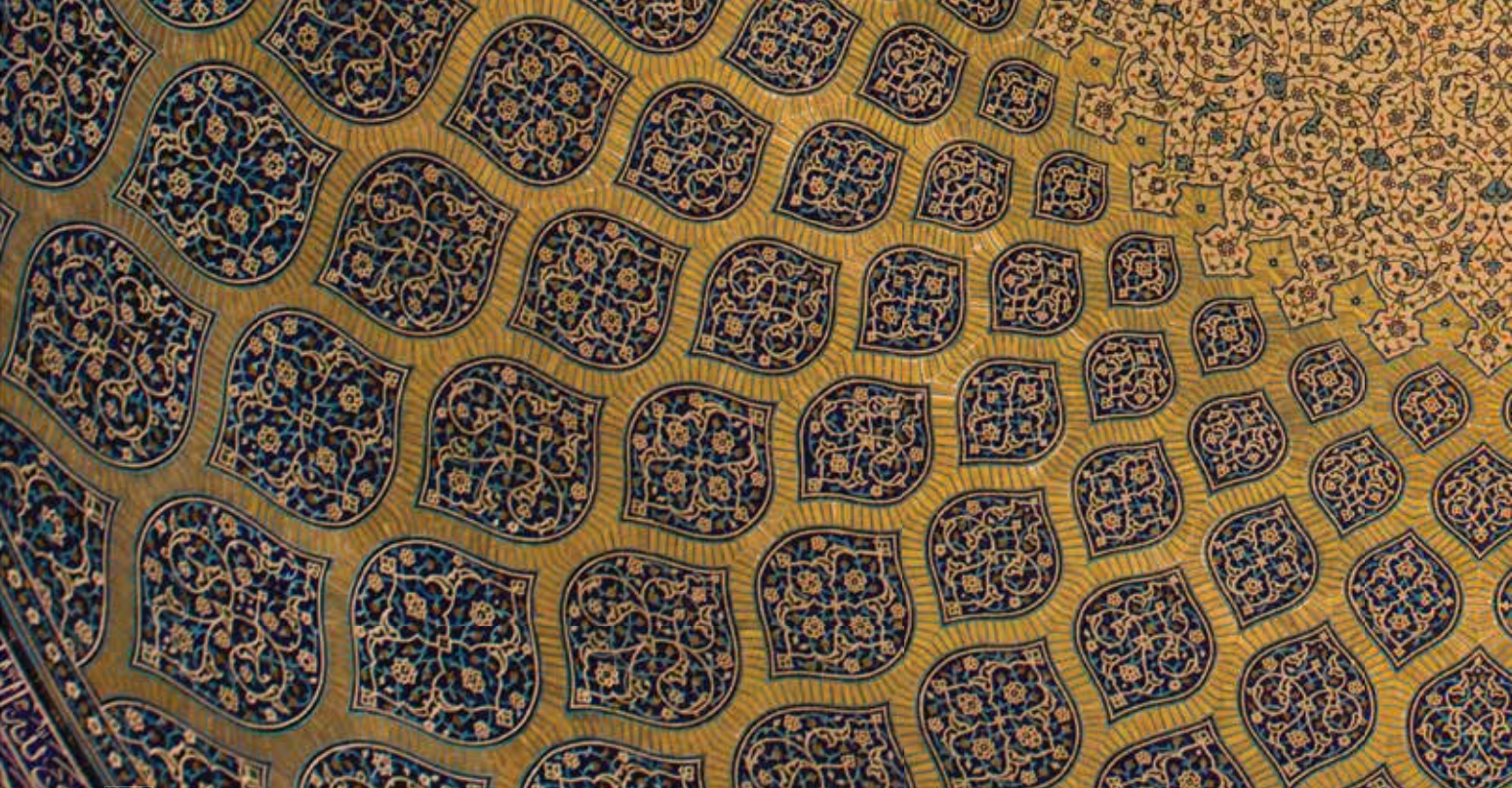
این وضعیت، بنابر نگرش دینی، یک آسیب فرهنگی و اجتماعی محسوب می‌شود که نیازمند اصلاح بنیادی و زیربنایی با تمرکز بر نهاد آموزش و پرورش و تعلیم و تربیت رسمی است.

ممکن است بپرسند که اگر در فرهنگ عمومی ضروری‌ها جای اهداف را بگیرند، چه مشکلی بروز خواهد کرد؟ یکی از مشکلات اساسی که پدید خواهد آمد، این است که رقابت‌های افراد، خانواده‌ها و جامعه متمرکز بر همین امور خواهد شد و هر فردی و هر خانواده و جامعه‌ای می‌کوشد که در این امور گوی سبقت را از دیگران برآید و در وضع بالاتری قرار بگیرد. هر فردی می‌کوشد خانه‌اش،

برخی از امور برای زندگی ضروری‌اند و ضرورتشان آن‌قدر زیاد است که بدون آن‌ها نمی‌توان زندگی کرد. آب، اکسیژن، غذا و مسکن از این قبیل‌اند. شغل و کسب درآمد هم مانند آن‌هاست. ما، با کار کردن و کسب درآمد، نیازهای روزانه خود را برطرف می‌سازیم و به زندگی ادامه می‌دهیم. این امور، در عین اهمیتشان، هدف زندگی نیستند و برای آن‌ها زندگی نمی‌کنیم، این‌ها ابزار زندگی ما در دنیا هستند، نه اهداف زندگی.

شاید برخی بگویند که اگر این امور ضروریات زندگی ما هستند، بهتر است زندگی خود را صرف همین امور ضروری کنیم و برای هر چه بیشتر به‌دست آوردن آن‌ها تلاش نماییم. اما باید توجه این‌گونه افراد را به این نکته جلب کرد که نباید ضروری را به‌جای هدف گذاشت و هدف را فراموش کرد. کسی که می‌خواهد از شهری به شهر دیگر برود، ضرورتاً باید مسافت بین دو شهر را بپیماید. او نباید فکر کند که چون عبور از جاده ضروری است، به خود جاده سرگرم شود و شهر مقصد را فراموش کند.

برخی از مردم، حتی گروهی از اهل فکر و نظر، پدران و مادران همین دانش‌آموزان طوری در زندگی رفتار می‌کنند که گویا برای همین ضروری‌ها به دنیا آمده‌اند و باید فقط به دنبال همین امور باشند. این گروه از افراد تمام تلاششان را صرف آن می‌کنند که به مسکن عالی، اتومبیل آخرین مدل، مبلمان راحت، غذاهای لذیذ،



(حدید، ۲۱).

«و منهم سابق بالخیرات باذن الله» و گروهی از عباد خدا کسانی هستند که در نیکی‌ها سبقت می‌جویند (فاطر، ۳۲). «اولئک یسارعون فی الخیرات و هم لها سابقون» چنین کسانی در خیرات سرعت می‌گیرند و از دیگران پیش می‌افتند (مؤمنون، ۶۱).

یکی از مسئولیت‌های نظام تربیتی جامعه، برنامه‌ریزی برای فهم درست دانش‌آموزان از «ضرورت‌ها» و «اهداف» و تفاوت میان آن‌ها و جایگزین نکردن یکی به جای دیگری است. این مسئولیت که با بیان‌های دیگر در سند تحول آموزش و پرورش و برنامه درسی ملی آمده، یک مسئولیت فراحوزه‌ای و فرادرسی است

یکی از مسئولیت‌های نظام تربیتی جامعه، برنامه‌ریزی برای فهم درست دانش‌آموزان از «ضرورت‌ها» و «اهداف» و تفاوت میان آن‌ها و جایگزین نکردن یکی به جای دیگری است. این مسئولیت که با بیان‌های دیگر در سند تحول آموزش و پرورش و برنامه درسی ملی آمده، یک مسئولیت فراحوزه‌ای و فرادرسی است که مجموعه برنامه‌های درسی، به‌خصوص درس‌های حوزه علوم انسانی باید بر عهده بگیرند و از طریق اصلاح و ارتقای تفکر دانش‌آموزان، فرهنگ عمومی را اصلاح کنند.

البته حوزه درسی حکمت و معارف اسلامی و قرآن کریم علاوه بر آن مسئولیت عام، مسئولیت ویژه‌ای در این زمینه دارد و آن، تبیین دقیق ضروری‌ها و اهداف و تعیین حدود و ثغور هر کدام است. معلمان گرامی این درس نیز همین مسئولیت ویژه را بر دوش دارند و با آگاهی‌بخشی به دانش‌آموزان در این امور، به وظیفه الهی خود عمل خواهند کرد، ان شاء الله.

اتومبیلش، جهیزیه‌اش، طلا و جواهراتش از دیگران بیشتر و بهتر باشد. یعنی ملاک برتری و افتخار به جای اینکه هدف‌های زندگی باشد، ضروری‌های زندگی می‌شود. امروزه در جامعه ما کسانی هستند که به میزان مصرف بالای برق و آب و غذای خود افتخار می‌کنند، از اینکه هر فرد و خانواده آن‌ها بهترین اتومبیل‌ها را دارد، لذت می‌برند، از اینکه سرویس خواب و مبلمان منزل را از فلان کشور وارد می‌کنند احساس بزرگی و منزلت می‌کنند.

از طرف دیگر، وقتی رقابت افراد جامعه به سمت این ضروری‌ها آمد و این امور ملاک برتری قرار گرفت، کسانی که در این رقابت عقب می‌مانند و بازنده می‌شود (که معمولاً این افراد اکثریت افراد جامعه را تشکیل می‌دهند)، احساس می‌کنند که در زندگی شکست خورده‌اند، حسرت گریبان آن‌ها را می‌گیرد و حتی نوعی دشمنی و ستیز نسبت به مرفهین در آن‌ها پدید می‌آید. در چنین جامعه‌ای روح تعاون، همدلی و برادری ضعیف می‌شود و نوع دوستی تضعیف می‌گردد.

در حالی که اگر ضروری‌ها جای اهداف را نگیرند و فقط به‌عنوان ضرورت‌های زندگی به آن‌ها نگریسته شود، مردم، برای به‌دست آوردن آن‌ها، به همان حد ضرورت قناعت خواهند کرد و فرهنگ و سبک زندگی جامعه اصلاح خواهد شد و رقابت و مسابقه بین افراد به سمت اهداف حقیقی خواهد رفت؛ همان اموری که قرآن کریم ما را به رقابت در آن‌ها فراخوانده و فرموده:

«فاستبقوا الخیرات»؛ در امور خیر از همدیگر سبقت بجوید (بقره، ۱۴۸)

«سابقوا الی مغفرة من ربکم و جنة عرضها کعرض السماء و الارض» برای رسیدن به مغفرت پروردگارتان و بهشتی که پهنة آن مانند پهنة آسمان و زمین است، پیشتازی کنید

سلسله جلسات استاد سید علی حسینی خامنه‌ای
مشهد مقدس، مسجد امام حسن مجتبی (ع) رمضان
المبارک ۱۳۵۳ شمسی



طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن ایمان (۲)

بسم الله الرحمن الرحيم

انما المؤمنون الذين اذا ذكر الله وجلت قلوبهم و اذا تليت عليهم آياته زادتهم ايمانا و على ربهم يتوكلون (۲) الذين يقيمون الصلوة و مما رزقناهم ينفقون (۳) اولئك هم المؤمنون حقا لهم درجات عند ربهم و مغفرة و رزق كريم (۴)

«يستلونك عن الانفال»^۱ از تو می‌پرسند - ای پیامبر - در مورد انفال، سؤال می‌کنند که انفال برای کیست و حق کیست. انفال را مختصرا می‌توان به این صورت ترجمه کرد؛ انفال یعنی ثروت‌هایی که به عموم مسلمانان متعلق است. یک نمونه مثلا درآمدهایی است که در جنگ نصیب مسلمانان می‌شود، نه هر درآمدی، درآمدهای خاصی. یک نمونه از انفال، معادن است، این ثروت‌های زیرزمینی. یک نمونه از انفال این جنگل‌هاست. یک نمونه از انفال این دشت‌ها و مرتع‌های عظیمی است که در گوشه و کنار و بر سر کوه‌ها قرار دارد. انفال به‌طور خلاصه، آن ثروت‌هایی را می‌گویند که متعلق به یک فرد خاص یا به یک جمع خاص نیست، در اختیار همگان است، از آن تمامی ملت است. یک نمونه‌اش البته همان‌طوری

که عرض شد، غنائم خاصی است که در جنگ‌ها نصیب سلحشوران لشکر مسلمانان می‌شود. اول‌باری که این مسئله برای مسلمانان مطرح شد در جنگ بدر بود. گویا، مسلمان‌ها با همدیگر بحث می‌کردند که این غنیمت‌ها از آن کیست؟ میان آن‌ها اختلاف به وجود آمد، به پیغمبر اکرم (ص) مراجعه کردند، از آن حضرت سؤال کردند، آیه قرآن پاسخ را به پیامبر خود الهام می‌دهد. «قل الانفال لله والرسول» انفال از آن خدا و از آن پیامبر است. از آن خدا یعنی چه؟ یعنی برای یک عده معینی از بندگان خدا نیست، آنچه مال خداست، آنچه که باید نام مال خدا به روی آن گذاشت، این در حقیقت آن چیزی است که باید صرف بشود در اهداف الهی. مال خدا، پیداست که برای مصالح خدا خرج نمی‌شود، خدای متعال مصالح آن‌چنانی ندارد، نیازی ندارد، حاجتی ندارد که مال او برای رفع آن نیاز مصرف بشود. آنچه مال خداست، در حقیقت مال بندگان خداست. باید در راه مصالحی که خدای متعال معین کرده است، صرف و خرج بشود. پس مال الله، انفال از آن خدا هست، به این معناست.

«والرسول»، یعنی چه؟ از آن رسول است، یعنی چه؟ مگر رسول یک قطبی در مقابل خداست؟ نه. هرکسی ممکن است

به خودش حق بدهد که در مال خدا تصرف کند. همه ممکن است بگویند این مال خداست، ما هم بندهٔ خداییم، و به این نام ظاهر پسند خوش ظاهر، با این نام عامیانهٔ جاذب، که این مال، مال خداست، ما هم بندهٔ خدا هستیم؛ این مال عمومی را در مصارف شخصی خودشان مصرف نمایند؛ یک چنین چیزی ممکن است. بنابراین مال خدا، اگر چه باید به مصالح عموم مسلمانان و بندگان واقعی خدا برسد، اما به مصلحت عموم رسیدن، به این معنا نیست که بل بشو^۲ باشد، هر که هر چه دلش خواست مصرف بکند. لازم است یک مرکزیتی باشد، یک دست قدرتمندی باشد که نمایندهٔ خدا و قیّم امور مردم محسوب بشود؛ او کیست؟ او رسول است. رسول خدا در اینجا به عنوان رسالت و نبوت مطرح نیست، به عنوان حکومت الهی مطرح است. یعنی وقتی که رسول از دنیا رفت، امام همه کارهٔ انفال است. امام یعنی حاکم الهی. در روزگاری که امام معصوم بر مردم حکومت نمی کند، آن کسی که از سوی خدا می تواند و می باید بر مردم حکومت بکند، او همه کارهٔ انفال و ثروت های عمومی می شود.

رسول در اینجا به عنوان رسالت و نبوت مطرح

نیست، به عنوان حکومت الهی مطرح است. یعنی

وقتی که رسول از دنیا رفت، امام همه کارهٔ انفال

است. امام یعنی حاکم الهی. در روزگاری که امام

معصوم بر مردم حکومت نمی کند، آن کسی که از

سوی خدا می تواند و می باید بر مردم حکومت بکند،

او همه کارهٔ انفال و ثروت های عمومی می شود

به هر صورت، اگر چه این ثروت ها عمومی است، یعنی معدن ها از آن همگان است، جنگل ها و نیزارها برای همه است، مرتع ها برای همه است، غنیمت هایی که از دشمن به دست می آید، برای همه است؛ صوافی الملوک^۳ برای همه است، از این قبیل موارد و مصادیقی که برای انفال ذکر شده؛ اگر چه برای همگان است، اما بالاخره باید در اختیار یک قدرتمند الهی که همان حاکم اسلامی است، قرار داشته باشد. آن کیست؟ در زمان وجود پیغمبر، رسول الله، پس از او امام معصوم، اگر امام معصوم نباشد، امام عادل الهی؛ آن کسی که زمام حکومت اسلامی باید در دست او باشد، او مسلط به امر انفال است. این قسمت اول آیه که البته مورد بحث ما این قسمت از آیه نبود.

بعد از آنی که مصرف انفال را معین می کند، می فرماید: «فاتقوا الله و اصلحوا ذات بینکم و اطیعوا الله و رسوله ان کنتم مؤمنین». اگر مؤمن هستید، این سه کار را انجام بدهید: اولاً تقوای خدا پیشه کنید، «فاتقوا الله» پس از خدا پروا بدارید. در ترجمهٔ فارسی ناگزیرانه ای که ما کردیم در این ورقه^۴ «فاتقوا الله» پس از خدا پروا بدارید؛ این یک. «و اصلحوا ذات بینکم» فی مابین خود را اصلاح کنید. اختلافات را در میان خود از میان بردارید. به سود حقیقت، آن کسانی که سخنی غیر حقیقت می گویند، از سخن خود دست بکشند، اختلافات را از میان خود بردارید. «و اصلحوا ذات بینکم» میان خود را اصلاح کنید، بر سر چیزهای جزئی به جان هم نیفتید، بهانه

برای به جان یکدیگر افتادن نجوید. خاصیت یک عده مردمی که جنگشان می آید با دوستان و با دشمنان، همین است که دنبال بهانه های کوچک برای جنگیدن و دعوا کردن و ایجاد اختلاف می گردند. نصیحت خدا و رسول به این گونه مردم این است که به جای آنکه برای جنگیدن با دوستان بهانه بجوید، برای جنگیدن با دشمنان بهانه ها را پنهان نکنید. اگر اهل جنگی، با دشمن بجنگ، با برادر چرا؟ با دوست چرا؟ «و اصلحوا ذات بینکم». این دو تا توصیه بزرگ، توصیه سوم یک مطلبی است که کلی است و شامل همه کارهای نیک و اجتناب از همه کارهای بد می شود، «و اطیعوا الله و رسوله» و اطاعت کنید، فرمان ببرید خدا را و پیامبرش را، «ان کنتم مؤمنین» اگر شما مؤمنید.

مسئلهٔ ایمان، این گزروش قلبی، وابستگی فکری و اعتقادی و روانی به یک مطلب، به یک شخص، به یک قطب و به یک مرکز، که نامش ایمان است، تنها به همین خلاصه نمی شود که در قلب، انسان این گروش و گرایش و گرویدگی را داشته باشد. آن وقتی ایمان به صورت راستین در کسی وجود دارد که بر طبق آن ایمان عمل کند. آن وقتی کسی می تواند ادعا کند مؤمن واقعی است، که به لوازم ایمان و تعهدات ایمان پایبند باشد. آن وقتی کسی می تواند بگوید من به خدا مؤمن و معتقدم، که زندگی او و متن واقعیت وجود او، با آن کسی که منکر خداست، تفاوتی داشته باشد. آن کسی که امروز منکر خداست، عملش با عمل آن کسانی که مدعی خدایند چه تفاوتی دارد؟ هر دو ظلم می کنند. هر دو در مادیات تا خرخره غرق شده اند. هر دو برای این چند صباح زندگی، چند روز دیگر بیشتر نفس زدن و دو لقمه ای خوردن و فضا را متعفن کردن، برای دو صباح بیشتر راحت زیستن، حاضرند همهٔ فضیلت ها را زیر پا بگذارند. منتها این یکی صاف می گوید به خدا معتقد نیستم، آن دیگری مدعی است که به خدا معتقد است. این چه جور ایمانی است؟ آیهٔ قرآن در اینجا صریح است. اینجا دیگر حساب استدلال های عقلی نیست که شبهه بردارد؛ باید این کارها را انجام بدهید، اگر مؤمنید. و یکی از این کارها، «اطیعوا الله و الرسول»^۵ است. خدا و پیامبر را اطاعت کنید، دنبال فرمان آن ها راه بیفتید.

فرمان خدا چیست؟ هر چه هست، بدیهی است که خدا در مورد مال آدمی، در مورد جان آدمی، در مورد عمر آدمی، در مورد روابط انسان با سایر انسان ها، در مورد روابط انسان با خدا، در مورد روابط انسان با حیوانات و حتی با گیاهان، تعهدها، مسئولیت ها، تکلیف ها، وظیفه هایی معین کرده است. در این هم اگر خدا را اطاعت کردید، می توانید بگویید ما مؤمنیم، والا ایمان به صرف اینکه قلب انسان و دل انسان به یک قطبی وابسته است، اما شعاع این وابستگی در عمل، در دست، در زبان، در پا و در اعضا و جوارح دیگر منعکس نیست، به درد نمی خورد؛ بلکه اصلاً نام ایمان از نظر اسلام برای او صدق نمی کند، این منطبق قرآن است. «فاتقوا الله» پس از خدا پروا کنید، «و اصلحوا ذات بینکم» فی ما بین خود را اصلاح کنید، «و اطیعوا الله و رسوله» خدا و رسولش

نداشته باشد، به این معنا که تعرضی^۸ بکند، ترس ناشی از گناه نیست اینجا؛ بلکه این دهشت و بیمناکی، ناشی از احساس عظمت او و احساس حقارت خویشتن در مقابل اوست. این چنین ترسی از خدا جا دارد، مطلوب است، لازم است، مفید است. آن کسی که در مقابل پروردگار، خود را کوچک و ناقص و حقیر می بیند و خدا را به تمام شئون امور خویش مسلط و مهیمن و مسیطر^۹ مشاهده می کند، این چنین انسانی سعی می کند جز از آن خط سیر مستقیمی که خدای عالم برای او معین کرده، از راه دیگری سیر نکند، حرکت نکند. این بزرگ ترین ضامن اجرایی عمل و حرکت و تلاش است در یک انسان مسلمان و در یک جامعه مسلم.

اینی که می بینید امیرالمؤمنین (ع) در نیمه های شب، در شب های ماه رمضان، به خود می پیچد و اشک می ریزد؛ اینی که می بینید امام سجاد (ع) گاهی صبحه می زند؛ اینی که می بینید رسول الله (ص)، با همه جلال و عظمتش، وقتی دهه سوم ماه رمضان می آید، می گوید رختخواب مرا جمع کنید، بستری برای خود نمی گستراند؛ یعنی شب ها دیگر وقت خواب نیست، وقت عبادت است، وقت تضرع است، وقت خضوع است در مقابل پروردگار؛ این ها را گمان مکن کارهای تصنعی است که انجام می گیرد. چقدر ناقص و ناآگاه است آن کسی که بگوید امام در دعای ابو حمزه می خواهد به مردم چیز یاد بدهد و خودش را نمی گوید. چقدر ناوارد و بی اطلاع از روح دعا و از کیفیت مناجات بندگان صالح با خداست، آن کسی که خیال می کند آن گریه و ناله و اشک امام (علیه السلام) برای آموزش دادن است. یعنی تصنعی گریه کرده اند تا تو و من یاد بگیریم؟ اشتباه است این. واقعا اشک ریخته اند، چرا اشک ریخته اند؟ برای خاطر

را اطاعت کنید، «ان کنتم مؤمنین» اگر شما مؤمنید. خوب، به مناسبت نام مؤمن در پایان این آیه، آیه بعد درباره صفات مؤمنان و شرایط ایمان، باز ادامه سخن می دهد: «انما المؤمنون الذین اذا ذکر الله وجلت قلوبهم و اذا تلیت علیهم آیاته زادتهم ایمانا و علی ربهم یتوکلون (۲) الذین یقیمون الصلوة و مما رزقناهم ینفقون (۳) اولئک هم المؤمنون حقا»؛ برای مؤمن راستین، پنج خصلت در اینجا معین شده. ممکن است این پنج خصلت در گوینده و شنونده نباشد، اما اگر کسی در راه ایجاد این پنج خصلت در خود، تلاشی و فعالیتی بکند، باز در راه ایمان، در راه هدف ایمان و شایسته نام مؤمن هست. مؤمن راستین آن کسی است که این پنج صفت در او باشد.

اول؛ «انما المؤمنون» منحصرا مؤمنان، «الذین» آن کسانی هستند که «اذا ذکر الله» چون یاد شود خدا، «وجلّت قلوبهم» به بیم آید دل هایشان. یعنی چه به بیم بیاید؟ ترسیدن از خدا به چه معناست؟ آیا ترسیدن یک گناه کار در مقابل قاضی است، یا نوع دیگر و لطیف تری است؟ ممکن است کسی بگوید من گناهی نکردم، از خدا هم نمی ترسم. بله، ترسیدن گناه کار در مقابل قاضی و دادستان، آن کسی که باید آدم را مجازات کند، آن نوع ترس از نداشتن گناه، البته منتفی است؛ تا چه کسی باشد که بتواند مطمئن باشد که گناهی ندارد.

اما یک نوع ترس دیگر هست که آن ناشی از معرفت است. انسان در مقابل اشیای بزرگ، ذوات عظیم، حقیقت های باشکوه، قهرا احساس دهشت^۷ و حیرت می کند. خاصیت وجودی انسان این است، ترکیب روحی و جسمی انسان این را ایجاب می کند؛ در مقابل هر چیز با عظمتی، هر انسانی حالت دهشتی را در خود احساس می کند. این حالت دهشت، نه از باب این است که از او می ترسد، ممکن است او هیچ ترسی



اینکه معرفتشان نسبت به خدا بیشتر است. در وجود مقدس پروردگار، عظمتی می‌بیند امیرالمؤمنین، که چشم‌های نزدیک‌بین من و شما نمی‌تواند این عظمت را ببیند. تو بزرگی و در آیینۀ کوچک ننمایی^{۱۰}. این آیینۀ کوچک روح ما نمی‌تواند آن عظمت عجیب را در خود منعکس کند، اما آیینۀ روح امیرالمؤمنین چطور؟ او می‌تواند، او این عظمت را می‌فهمد، می‌گیرد، درک می‌کند و به همین دلیل است که آن جور به خود می‌پیچد و اشک می‌ریزد.

وقتی که یاد خدا به میان بیاید، آن حالت هیبت، آن حالت خشیت، آن احساس ترس و بیم، آن حالت رعبی که ناشی از احساس حقارت خود در مقابل عظمت خداست، بر دل مؤمن مسلط می‌شود، «إذا ذكر الله وجلت قلوبهم». خدا برای انسان از صورت بازپچه بیرون می‌آید، نام خدا از صورت یک ذکر اعتیادگونه خارج می‌شود. در مجلس یک نفر که می‌نشیند؛ یا الله، به عنوان یک جمله احترام‌آمیز؛ خمیازه که آدم می‌کشد، آخرش لا اله الا الله، با خستگی؛ از این حالت‌ها که نشانه بی‌اعتنایی و بی‌ادراکی و عدم حساسیت روان انسان در مقابل یاد خدا و نام خدا و عظمت خداست، از این صورت‌ها دیگر خارج می‌شود قلب یک انسان خداشناس و عظمت‌بین، کسی که ادراک می‌کند و احساس می‌کند عظمت پروردگار را. «انما المؤمنون الذين اذا ذكر الله وجلت قلوبهم» مؤمنان آن کسانی هستند که چون خدا یاد شود، قلب آن‌ها به وجل، به ترس و بیم و رعب، به احساس عظمت در پروردگار و حقارت در خود، قلب آن‌ها از این احساس پُر می‌شود، این یک.

«و اذا تليت عليهم اياته زادتهم ايمانا». نشانه دیگر مؤمن این است که وقتی آیات خدا بر آنان فروخوانده می‌شود، یا خودشان می‌خوانند یا کس دیگری برای آن‌ها این آیات را فرو می‌خواند، ایمانشان افزون می‌گردد، «زادتهم ايمانا». این ایمان مانند بذری در دل او، در روح او رشد می‌کند، بزرگ می‌شود، مانند گیاهی بالا می‌آید، مانند درختی ساقه و ریشه‌اش ستر^{۱۱} می‌شود، آن چنانی که امکان ریشه‌کن کردن آن از میان می‌رود. ایمان به صورت یک آب راکد، در وجود یک مؤمن، معنی ندارد. آن کسانی که یک کلمه‌ای را در کودکی فراگرفته‌اند، اگر بر اثر شک دوران بلوغ، آن یک کلمه از آن صلابت و از آن عظمت در روح این‌ها افتاد، کوچک شد، ناقص شد، ناچیز شد، یک نیمه ایمانی، یک نیمه حقیقتی در روحشان باقی ماند، آن هم بر اثر پیش آمدن جریانات و حوادث گوناگون، مدام کاسته شد و کاسته شد؛ یک چنین ایمانی یک روزی از انسان به آسانی گرفته می‌شود. ایمان مستودع^{۱۲}، ایمان عاریت، مؤمن این‌جوری نیست. مؤمن راستین، آن مؤمنی است که اگر یک کلمه از حقایق و معارف دینی و الهی در دل اوست، آن یک کلمه را با تدبیر، با دقت نظر، با اندیشیدن، با هر چه نسبت به آن یک کلمه مساعد^{۱۳} است ایمان خود را زیاده‌تر می‌کند و این ایمان را از زایل شدن نجات می‌دهد. مؤمن واقعی این است.

از این آیه و از این جمله استفاده می‌کنیم که با تلاوت قرآن، ایمان انسان مؤمن باید زیاد بشود. و از این جمله اتخاذ سند

می‌کنیم، دقت کنید از این کلام خدا اتخاذ سند می‌کنیم و به آن کسانی که می‌گویند قرآن را ترجمه نکنید، معنا نکنید، تفسیر نکنید که عقل ما نمی‌رسد، به آن‌ها می‌گوییم اگر ما قرآن را نمی‌توانستیم بفهمیم، چگونه ایمان ما با خواندن قرآن زیاد می‌شود؟ پس پیداست، قرآن کتاب رمز نیست. قرآن کتابی است که باید آن را خواند به قصد فهمیدن، و فهمید به قصد افزون شدن و نیرومندتر شدن ایمان، «و اذا تليت عليهم آياته زادتهم ايمانا». این شرط دوم، خصلت دوم.

دنبالۀ آیه «و علی ربهتم یتوکلون» نشانه دیگر مؤمنین این است که بر پروردگار خود توکل و اتکا می‌کنند. یعنی چه توکل می‌کنند؟ یعنی دست را روی دست می‌گذارند، می‌گویند خدا خودش درست کند؟ نه، معنای توکل این نیست. آن کسی که دست روی دست می‌گذارد در مقابل تکلیف‌ها و تعهد‌ها و مسئولیت‌ها، به جای اینکه نیروی خود را مسئول بداند، معجزۀ خدایی را مسئول فرض می‌کند؛ این چنین آدمی باید بداند که قرآن این عمل را رد کرده است، و به صورت مشمت محکمی بر دهان بنی‌اسرائیل می‌زند آنگاه که که به موسی گفتند: «فاذهب انت و ربک فقاتلانا هاهنا قاعدون»^{۱۴} تو و پروردگارت بروید، مشغول جنگ بشوید، با دشمن بستیزید، ما اینجا نشستیم - به تعبیر بنده کنار دیوار، زیر سایه - وقتی فتح کردید، ما را هم خبر کنید تا بیابیم. این را قرآن نفی می‌کند. این روش، روش بنی‌اسرائیل مطرود ملعون دور از جادۀ انسانیت محروم از لذائذ دین و ایمان است، برای آن‌هاست، شایستۀ مسلم نیست. پس توکل به این معنا نیست. این حرفی که در بین مردم رایج شده - دارم می‌گویم تا همه بشنوند و همه بفهمند - اینی که رایج میان مردم است؛ می‌گویند: آقا، خدا خودش باید اصلاح بکند، از بنده خدا کاری بر نمی‌آید؛ این غلط است. اگر از بنده خدا کاری بر نمی‌آمد، اگر برای از بین بردن و ریشه‌کن کردن فساد، ارادۀ آدمی و نیروی آدمی به کار نمی‌آمد، خدا انبیا را بسیج نمی‌کرد. مردم را به پیروی از انبیا دعوت نمی‌کرد. انبیای الهی را با رسالت‌های سنگین به صحنۀ نبرد این جهان نمی‌فرستاد. اینی که می‌بینید خدا کسانی را فرستاده، برای ریشه‌کن کردن فساد و آن کسان از جنس بشرند، پس بدانید که فساد بشری را بشر باید ریشه‌کن کند.

پس توکل یعنی چه؟ توکل یعنی در همه حال، اتکا و امیدت به خدا باشد. اگر درست موشکافی کنید، می‌بینید با این تعبیری که بنده عرض می‌کنم: در همه حال اتکا و امیدت به خدا باشد؛ با این تعبیر، توکل از صورت یک چیز مخدر در می‌آید، به صورت یک عامل برانگیزاننده و عامل تحرک، جلوه‌گری می‌کند.

دیدید بعضی‌ها در دشواری‌های زندگی، در بحران‌ها، در آنجایی که از همه وسایل ظاهری دستشان کوتاه است، چه می‌کنند؟ دیدید؟ شنیدید؟ یکی از چند کار را انجام می‌دهند: یا تسلیم دشمن می‌شود، می‌گوید وقتی کاری از من بر نمی‌آید چه کنم؟ تسلیم دشمن، این یک. یا تسلیم مسیر عادی زندگی می‌شود، نمی‌رود در مقابل دشمن به خاک بیفتد، اما عملاً راهی و روالی را در پیش می‌گیرد، حرکتی و تلاشی را

«انما المؤمنون» منحصراً مؤمنان، «الذین» آن کسانی هستند که «اذا ذکر الله» چون یاد شود خدا، «وجلّت قلوبهم» به بیم آید دل‌هایشان. یعنی چه به بیم بیاید؟ ترسیدن از خدا به چه معناست؟ آیا ترسیدن یک گنه‌کار در مقابل قاضی است، یا نوع دیگر و لطیف‌تری است

با دست قدرت خدا باز است! راه دارد. بن‌بست از جنگ احد بالاتر؟ لشکر معدود اسلام در حین سرگرمی به جمع‌آوری غنیمت، ناگهان از دو طرف مورد هجوم قرار می‌گیرد، به خاطر غفلت چند تا سرباز. یک عده از جلو حمله می‌کنند، یک عده از پشت. این‌ها هم شمشیرها را گذاشته‌اند، از اسب‌ها پیاده شده‌اند، اسلحه‌ها را زمین گذاشته‌اند؛ ناگهان می‌بینند دو گروه دارند به این‌ها از دو طرف، مسلح، وحشی، عصبانی، خشمگین، حمله می‌کنند. خب پیدا است که یک لشکر بی‌سلاح و بی‌جهاز^{۱۷}، در یک چنین مواقعی چه می‌کند؟ فرار. در رفتند. شیطان از حنجره شیطان صفت‌ها اعلام کرد که پیغمبر هم از بین رفته. خیلی روشن است، شیطان همیشه از این کارها می‌کند. از نقشه‌های خیلی روشن و از دست‌های روشده شیطان، یکی این است: زودتر از موعد، شکست جبهه الهی و رحمانی را اعلام بکند، که بله، شما شکست خوردید، پیغمبر از دنیا رفت. در این چنین بحرانی، در این چنین بن‌بستی، یک مؤمن متوکل چه می‌کند؟ آقا، بن‌بست از این بالاتر؟ راه‌های نجات به کلی بسته، اسلحه‌ها روی زمین افتاده، دشمن مجهز، مسلط، مسیطر، آنچه اینجا به داد انسان می‌رسد، آن دریچه‌ای است که خداپرستان فقط دارند؛ اتکالی به خدا. چه بن‌بستی؟ بن‌بست کدام است؟ پیغمبر از دنیا رفته باشد، خدای پیغمبر که از بین نرفته است. تکلیف که از بین نرفته. آدم با توکل در اینجا مثل چه کسی عمل می‌کند؟ مثل امیرالمؤمنین علی بن

به جا می‌گذارد و فراموش می‌کند که تسلیم جریان عادی زندگی شده در حقیقت. این چنین آدمی هم اگرچه ظاهراً تسلیم دشمن نشده، باطنا تسلیم دشمن شده؛ این هم یک جور، یک حالتی که معمول مردم در یک چنین بحران‌هایی در پیش می‌گیرند. راه دیگر این است که به زندگی خودشان خاتمه بدهند. آن جنابی که وقتی به حکومت می‌رسد مثلاً، از اطراف گریه‌رقصانی‌های^{۱۸} قدرت‌های بین‌المللی او را به ستوه می‌آورند، هر وقتی، هر روزی از یک گوشه مملکتش، یک سروصدایی علیه‌ش درست می‌کنند، وقتی که ناچار ناچار می‌شود، وقتی ذله می‌شود، خسته می‌شود، بیچاره می‌شود، به زندگی خودش خاتمه می‌دهد، انتحار^{۱۹} می‌کند.

این‌ها راه‌هایی است که یک انسان بی‌خدا در بن‌بست‌ها برایش مطرح می‌شود. وقتی به بن‌بست رسیدی، وقتی به جایی رسیدی که نظرت می‌آید اینجا ته کوچه است، راهی در بین نیست، بر روی مردم معمولی چند در باز می‌شود، در تسلیم، تسلیم دشمن شدن، در تسلیم، تسلیم حادث شدن، تسلیم جریان طبیعی زندگی شدن، در خودکشی و انتحار، خود را نابود کردن و راحت شدن و احیاناً پشیمانی‌ها، اما برای انسان با خدا در دیگری در بن‌بست‌ها باز می‌شود که باز شدن آن در، درهای دیگر را، درهای شرافت‌کش را به روی او می‌بندد. آن در، چه دری است؟ در توکل به خدا. می‌گوید اینجا بن‌بست است. می‌گوید خدایی که من می‌شناسم بن‌بست را هم می‌شکافد. بن‌بست چیست؟ از نظر خدا بن‌بست نداریم ما. همه بن‌بست‌ها



ابی طالب، مثل ابودجانه،^{۱۸} مثل دو تا، سه تا سرباز دیگر، این‌ها آدم‌های با توکل بودند. بی‌توکل‌ها چه کسانی بودند؟ آن‌هایی که از احد تا مدینه، پشت سرشان را هم نگاه نکردند، دیدند تا خود دروازه‌های شهر، حالا دیدید توکل یعنی چه.

آن کسی که توکل را دست بر روی گذاشتن، به امید آینده مجهول بی‌تلاش نشستن، ایمان خود را از نیروی خود سلب کردن، معنا می‌کند؛ آن کسی که توکل را به معنای خط‌نسخی^{۱۹} بر روی اراده انسان و قدرت او وانمود می‌کند؛ این‌چنین آدمی یا توکل را نمی‌فهمد، اسلام سرش نمی‌شود، توکل را درک نمی‌کند، یا نه؛ می‌فهمد، شرف سرش نمی‌شود، می‌خواهد عوضی معنا کند، تا مردم بی‌توکل بار بیابند، تا مردم عوضی بار بیابند. معنای توکل این است، «و علی ربهم یتوکلون». به نظر من دو بال نیرومند برای پرواز انسان در تلاش‌های زندگی، یکی صبر است، یکی توکل. هر امتی که این دو بال را داشته باشد، از تیررس دشمن‌های خاکی به کلی دور خواهد شد؛ بال صبر و بال توکل، «و علی ربهم یتوکلون». این سه تا علامت برای مؤمن. (ارزش ایمان؛ ایمان چگونه چیزی است؟ خصوصیتی درباره ایمان؛ این‌ها مباحث خیلی لازمی است که باید ان‌شاءالله اگر خدا توفیق داد، فردا فراهم کنم، (باز) بدهیم پلی کپی کنند و بیاورند در اختیار آقایان بگذارند، آیات قرآنی‌اش را هم پیدا کنند، برایتان تلاوت کنند. فعلاً آنی که امروز در مورد ایمان مطرح است همین نشانه‌ها و تعهدهای ایمان است.)

سوم، «و علی ربهم یتوکلون»؛ چهارم، «الذین یقیمون الصلاة» آن‌ها که به پا می‌دارند نماز را. آقایان، توجه کنید، یک فرقی است بین تعبیر الذین یصلون و «الذین یقیمون الصلاة». یصلون، یعنی نماز می‌گذارند. اگر فقط نمازگذارند مطرح بود، فقط این دولا راست شدن مطرح بود، اینجا لازم نبود که «یقیمون الصلاة» بگویند، دو کلمه بیاورند، طول و تفسیر بدهند، می‌توانستند بگویند یصلون، الذین یصلون، آن‌هایی که نماز می‌خوانند. پیدا است که «یقیمون الصلاة» به پا می‌دارند نماز را، غیر از نماز خواندن است، یک چیز دیگری است، یک حقیقت برتر و بالاتری است. به نظر شما این حقیقت چیست؟ به پا داشتن نماز یعنی چه؟

آن کسی که توکل را دست بر روی گذاشتن، به امید آینده مجهول بی‌تلاش نشستن، ایمان خود را از نیروی خود سلب کردن، معنا می‌کند؛ آن کسی که توکل را به معنای خط‌نسخی بر روی اراده انسان و قدرت او وانمود می‌کند؛ این‌چنین آدمی توکل را نمی‌فهمد

چند جور می‌شود احتمال داد، ممکن است همه این احتمالات هم درست باشد. یکی اینکه بگوییم اقامه نماز، به پا داشتن نماز، یعنی نماز را به صورت کامل، به صورت همه‌جانبه، به صورت تمام به جا آوردن، «یقیمون الصلاة». و اقامه در زبان عرب، در اصطلاحات عربی، اتفاقاً به همین معانی هم هست. یعنی کار را

به صورت کامل انجام دادن، «فاقم وجهک للدين حنیفاً»^{۲۰} همه صورت را، همه وجود را به سوی دین برگردان، به صورت کامل، یک احتمال این. و واقعش هم همین است که اگر کسی نماز را اقامه به این معنا بکند، یعنی به صورت کامل انجام بدهد، با ارکان صحیح، با توجه به آموزش‌ها و الهام‌های نماز، (که من در آن مسجد^{۲۱} طی چند هفته درباره نماز یک بحث‌های نسبتاً مبسوطی انجام دادم). اگر کسی این‌جور نماز بخواند، جدا فلاح و رستگاری در انتظار اوست.

آدمی که نماز خوب می‌خواند، همه مشکلات برایش آسان است. شنیدید که بعضی از بزرگان دین، در هنگام توجه شدید و مصیبت‌ها، دو رکعت نماز می‌خواندند؟ شنیدید که رسول خدا در هنگام بحران‌ها و شدت‌ها رو می‌کرد به بلال و می‌گفت: ارحنا یا بلال بلال ما را آسوده کن، برو اذان بگو. ابردا بر یا بلال خنک کن دل ما را ای بلال؛ یعنی اذان بگو.^{۲۲} واقعا اگر کسی اقامه نماز بکند، با توجه، با خضوع، با خشوع، با حال، با ادراک آنچه دارد انجام می‌دهد و آنچه می‌گوید، و به قصد نتیجه‌گیری از نماز، هر کسی نماز بخواند، اقامه نماز به این معنا بکند، تحقیقا آنچه را که به مؤمنین وعده داده شده است، برای او وجود خواهد داشت. این یک احتمال. احتمال دیگر این است که «الذین یقیمون الصلاة» نماز را به پا می‌دارند، یعنی در جامعه به پا می‌دارند، جامعه را جامعه نمازخوان می‌کنند. بعضی‌ها دلشان خوش است که خودشان نماز می‌خوانند، به جای هفده رکعت در شبانه‌روز، پنجاه‌ویک رکعت می‌خوانند، غیر از نمازهای مستحبی دیگر. اگر بگویند، بابا، مردم گروه‌گروه از دین دارند رو برمی‌گردانند، غمشان نیست. گفت: آن گلیم خویش به در می‌برد ز موج.^{۲۳} می‌گوید آقا، ما گلیم خودمان را در ببریم خیلی کار است، خیلی هنر است، به دیگران نمی‌رسیم، بعضی این‌جوری‌اند. آن عملی که نشانه ایمان است، این عمل نیست. هر کسی نماز خوب بخواند، اما خودش بخواند، به دیگران کاری نداشته باشد، این درست نیست. درست نیست، یعنی کامل نیست؛

نشانه ایمان چیست؟ اقامه صلاة، نماز را در جامعه به پا داشتن، همگان را نمازخوان کردن، نه به معنای اینکه یک عبادت همه انجام بدهند، (دلهم می‌خواهد که ذهنتان را از قالب الفاظ، خارج ببرید، وسیع‌تر فکر کنید. من هم همان جور فکر می‌کنم. الفاظ، کوچک و نارسا و قاصرند). نه اینکه فلانی نمازخوان نیست. نمازخوانش کنیم؛ یعنی جامعه نمازخوان، یعنی جامعه‌ای که دائماً به یاد خدا و در راه خداست. جامعه‌ای که می‌گوید «یاک نعبد و یاک نستعین»^{۲۴} جز خدا کسی را عبادت و عبودیت نمی‌کند و جز به خدا به هیچ‌کس دیگر اتکا نمی‌کند و از کسی استعانت نمی‌جوید. جامعه نمازخوان یعنی آن جامعه‌ای که هر روز از سردمداران فساد، یعنی «مغضوب علیهم» و از دنباله‌روان فساد، یعنی از «ضالین» تبری^{۲۵} می‌جوید. نماز این‌هاست.

اگر کسی سعی کند انسان‌های دیگر را نمازخوان کند به این معنا، این در حقیقت تلاشی و کوششی در راه عبودیت مطلق حق، در راه ریشه‌کن کردن فساد، در راه از بین بردن

ایمانت بورزد، بدت می‌آید، ممکن هم هست بگویی که چه فایده‌ای دارد که ماها را بی‌دین و بی‌ایمان قلمداد می‌کنید در صحبت‌هایتان؟

ای برادر مؤمن‌نام، انفاق می‌کنی؟ نمی‌گویم خرج می‌کنی یا نه؛ بلکه، خیلی خرج می‌کنی. چقدر در این روزهای ماه رمضان پول می‌دهی، غذای لذیذ می‌پزی، سفره رنگین می‌گستری و سیرها را دعوت می‌کنی، چقدر خرج می‌کنی، اما آیا انفاق هم می‌کنی؟

ای گوینده عزیز، چقدر حرف می‌زنی، چقدر نفس می‌زنی، چقدر از سینه و از ریه و از وجود خود، از جسم و اعصاب خود مایه می‌گذاری، چقدر از نیروی بیانت خرج می‌کنی، اما آیا از این نیرو انفاق هم می‌کنی؟ پُر گفتن هنر نیست، گفتن آنچه مورد نیاز است، هنر است. آن انفاق نیست، این انفاق است. ای کسانی که از آبروهایتان، از حیثیت‌هایتان خرج می‌کنید؛ به یک نفر نامه می‌نویسید، یکی را برای کاری می‌بینید، می‌بینید تا فلان عمل انجام بگیرد، فلان شغل به فلانی داده بشود، فلان احترام شایان از فلان کس به جا بیاید، دارید حیثیت‌تان را خرج می‌کنید، اما انفاق چطور؟ انفاق هم می‌کنید؟ ای کسانی که پول خرج می‌کنید، در حالی که انفاق نکرده‌است - وحشت نکنید از این سخن که واقعیتی است و چه واقعیت تلخی! چقدر پول‌هایی که به نام دین مصرف می‌شود، خرج می‌شود، اما انفاق نیست این‌ها، چون خلئی را پر نمی‌کند، چون دردی را به درمان نمی‌رساند، چون نیازی را از این جامعه مستمند برطرف نمی‌کند. آنچه که مایه مؤمن بودن است، آنچه شرط و نشانه ایمان است، انفاق است، «و مما رزقناهم ینفقون». بعد از این اگر خواستید وقت صرف کنید، اگر خواستید آبرو مایه بگذارید، اگر خواستید پول خرج کنید، خوب فکر کنید، ببینید آیا با این مایه گذاشتن، دارید انفاق می‌کنید یا خرج بیهوده می‌کنید.

«ولئک هم المؤمنون حقاً» اینانند مؤمنان راستین، «لهم درجات عند ربهم» برای آنان است رتبه‌هایی - درجات، رتبه‌ها، مرتبه‌ها - «عند ربهم» در نزد پروردگارشان، «و مغفرة» غفران هم از آن این‌هاست. همان مغفرتی که دیروز معنا کردم برایتان، امیدوارم کاملاً در ذهنتان و یادتان مانده باشد و بماند. اگر خدا بناست به کسی مغفرت بدهد، بناست جراحی را که از گناه در روح کسی به وجود آمده، التیام ببخشد؛ جراحات گناه این چنین افرادی را التیام خواهد بخشید، «و مغفرة و رزق کریم» و روزی شرافتمندانه، روزی کریمانه، بی‌ذلت، بی‌عسرت، بی‌سرافکندگی، این چنین روزی‌ای خدا به این‌ها می‌دهد.

من و ما، در راه ایجاد وحدت اجتماعی و انسانی میان احاد امت مسلمان و احاد بشریت، تلاشی در این راه‌ها انجام داده، اقامه صلاه یعنی این. یعنی شما کاری بکنید که همه مردم، در هر روز، پنج نوبت و هر نوبتی چند بار بگویند «ایک‌نعبد و ایک‌نستعین». خدا! فقط در مقابل تو گردن عبودیت و پشت عبودیت خم می‌کنیم، نه در مقابل غیر تو. هر روزی پنج نوبت و هر نوبتی چند مرتبه از «مغضوب علیهم» و از «ضالین» یعنی از سردمداران فساد و از دنباله‌روان آنان تبری بجوید، بیزاری بجوید، یک‌چنین جامعه‌ای درست کند. امکان دارد اقامه صلاه به این معنا هم باشد.

«و مما رزقناهم ینفقون» نشانه دیگر مؤمنان چیست؟ این است که از آنچه به آنان روزی کرده‌ایم، انفاق می‌کنند. انفاق یعنی چه؟ (دیروز معنای انفاق را اشارتاً گفتم. تا حالا هم شاید ده مرتبه به مناسبت بحث‌های گوناگون انفاق را بیان کرده‌ام، این دفعه هم، دفعه یازدهم باشد.) انفاق یعنی پر کردن خلأها و نیازها. آن خرج کردنی که خلئی را پر کند، نیازی را برآورده کند، این را می‌گویند انفاق. دیوار این مسجد رنگ و روغن دارد، اگر چنانچه شما آمدی، پولی دادی، رویش مجدداً رنگ و روغن کردید، انفاق نیست. چرا؟ چون احتیاجی نبود به این کار، رنگ و روغن بود اینجا. یا اگر رنگ و روغن نبود، اما جایی بود که رنگ و روغن احتیاجی نداشت، روی زمین‌های خاکی مسجد امام حسن، آمدید مبالغی رنگ و روغن پاشیدید، گفتید من خرج کردم برای مسجد امام حسن، چندین جعبه قوطی رنگ و روغن بردیم مسجد، مصرف کردیم. چه کار کردید آقا؟ روی کلوخ‌ها و روی خاک‌ها و روی گل‌ها، تمام رنگ و روغن کردیم. بلکه این خرج هست، اما انفاق نیست. انفاق عبارت است از آنکه خلئی و نیازی باشد در متن جامعه، تو آن خلأ و نیاز را پر کنی؛ انفاق یعنی این.

آن کسی که خیال می‌کند آن گریه و ناله و

اشک امام (علیه‌السلام) برای آموزش دادن است.

یعنی تصنعی گریه کرده‌اند تا تو و من یاد بگیریم؟

اشتباه است این. واقعاً اشک ریخته‌اند، چرا اشک

ریخته‌اند؟ برای خاطر اینکه معرفتشان

نسبت به خدا بیشتر است

«و مما رزقناهم ینفقون»، یعنی چه؟ یعنی مؤمنین آن کسانی هستند که از آنچه ما به آنان روزی کرده‌ایم، اسم مال در آن نیست؛ یا از پول‌هایی که به آن‌ها دادیم؟ نه؛ فرق نمی‌کند، از پولی که دادیم، از عمری که دادیم، از فرزندی که دادیم، از آبرویی که دادیم، از توان جسمی‌ای که دادیم، از زبانی که دادیم، از فکر و مغزی که دادیم، از همه امکاناتی که دادیم، فرمود «مما رزقناهم» از هر آنچه ما به آن‌ها روزی داده‌ایم، چه می‌کنند؟ «ینفقون». انفاق می‌کنند. یعنی بجا خرج می‌کنند، نه هر خرج کردنی. یکی از نشانه‌های مؤمن است.

ای برادر مؤمن‌نام مؤمن‌نما، ای برادری که اگر بگویند مؤمن، خوست می‌آید، اگر اندک تزلزل و تردیدی کسی در



پی‌نوشت‌ها

۱. سورة مبارکه انفال/ آیه ۱
۲. هرج و مرج، شلوغی‌ای که در آن کسی به فکر کسی نباشد.
۳. (ص ف و) نوعی از غنائم شامل اشیای گران‌بها و قیمتی پادشاهان - اموال منقول - که در جنگ‌ها نصیب مسلمانان می‌شود. این کلمه را در مقابل قطایع الملوک، زمین‌ها و اموال غیرمنقول پادشاهان به کار می‌برند.
۴. به پلی‌کپی انتهای جلسه مراجعه فرمایید.
۵. سورة مبارکه آل عمران/ آیات ۳۲، ۱۳۲
۶. سورة مبارکه انفال/ آیات ۲ تا ۴
۷. (د ه ش) سرگشتگی، ترس
۸. (ع ر ض) دست‌درازی کردن
۹. (ه م ن) ایمن‌کننده، نگهبان، (س ط ر) حافظ و نگهبان، غالب و چیره، این کلمه با توجه به قواعد زبان عربی مصیطر هم نوشته می‌شود.
۱۰. تو بزرگی و در آینه کوچک نمایی/ نازم آن سر که چو گیسوی تو در پای تو ریزد (شهریار)
۱۱. ضخیم، محکم و استوار
۱۲. (و د ع) به امانت سپرده شده. امیرالمؤمنین (ع) در خطبه ۱۸۹ نهج‌البلاغه درباره اقسام ایمان می‌فرمایند: «ایمان دو گونه است، گونه‌ای از ایمان در دل‌ها ثابت و پایدار است، و گونه‌ای از آن میان دل‌ها و سینه‌ها تا زمانی معین عاریتی و ناپایدار است.»
۱۳. (س ع د) کمک‌دهنده، موافق
۱۴. سورة مبارکه مائده/ آیه ۲۴
۱۵. کنایه از عذرهای واهی آوردن، بهانه تراشیدن، امروز و فردا کردن
۱۶. (ن ح ر) خودکشی
۱۷. ساز و برگ، اسباب و وسایل
۱۸. سماک بن خَرشه، معروف به ابودجانه، از بزرگان صحابه است که پس از رحلت پیامبر، در سال یازدهم هجری در جنگ یمامه به شهادت رسید. رشادات و فداکاری او در جنگ اُحد تا آن حد بود که آیه چهارم سورة مبارکه صف در مقام او و بزرگانی چون امیرالمؤمنین (ع) و حضرت حمزه نازل شد. طبق روایتی که شیخ مفید در کتاب ارشاد از امام صادق (ع) نقل کرده، ابودجانه پس از ظهور امام زمان (ع)، رجعت کرده و جزو فرماندهان سپاه حضرت خواهد بود. (الارشاد/ ج ۲/ ص ۳۸۶)
۱۹. (ن س خ) باطل کردن چیزی
۲۰. سورة مبارکه روم/ آیه ۳۰
۲۱. مسجد کرامت مشهد مقدس
۲۲. حدیث شماره ۳۴
۲۳. گلستان سعدی/ باب دوم در اخلاق درویشان
۲۴. سورة مبارکه حمد/ آیه ۵
۲۵. (ب ر ء) دوری و بی‌زاری جستن

هر جا جامعه مؤمنی پیدا کردید، یک فرد را نمی‌گوییم - نگو ما الحمدلله یک لقمه نان را به دست می‌آوریم، راحت هم هستیم، غم هم نداریم، از کسی هم منت نمی‌کشیم. اگر درست لایه‌لای کارش را نگاه کنی، می‌بینی همه‌اش بدبختی و منت است. همه آن کسانی که ننگ‌آمیزترین کارها را دارند، احساس نمی‌کنند که این عملی که دارند، ننگ‌آمیز است و این یک لقمه نان، لقمه ننگ است - یک جامعه را من دارم می‌گویم؛ یک جامعه آن وقتی لقمه نان‌ش پاکیزه، شرافتمندانه، توأم با سربلندی و کرامت است، آن وقتی عزیز و شرافتمندانه روزی می‌گیرد که مؤمن باشد و دارای این صفات. اگر اینجوری بود، همه آن شعارهایی که امروز احزاب سیاسی دنیا دارند در گوشه و کنار، پشت بلندگوها، به راست یا به دروغ مطرح می‌کنند در میان ملت‌های عالم، همه آن شعارها در جامعه ایمانی محقق خواهد شد. صلح، آزادی، رفاه، راحتی، بدون جنگ، بدون خونریزی، با برادری، با صمیمیت، سطح فرهنگ عالی، سطح سواد عالی، سطح روزی عالی و از این همه الفاظ و لفاظی‌هایی که زیر بعضی معنا هست و زیر بعضی معنا نیست، مجموعاً در جامعه ایمانی تحقق‌پذیر است. «و رزق کریم» و روزی کریمانه و بزرگوارانه. (این چهار آیه‌ای که ما معنا کردیم. جناب آقای رضایی تلاوتگر عزیز امروز ما هستند که الان بلند شوند تشریف بیاورند اینجا، این چند آیه را بخوانند؛ منتها چون روز جمعه است و آقایان احتمالاً کاری، اشتغالی، برنامه‌ای ندارند و می‌توانید بنشینید، ممکن است دو، سه آیه دیگر خواهش کنیم اضافه کنند و بخوانند. درباره ایمان، پای این ورقه بنده یک چیزی نوشته‌ام، این ورقه کپی‌شده‌ای را که دست آقایان هست، - خواهش می‌کنم توجه کنید، دارم حرف می‌زنم هنوز این ورقه پلی‌کپی که دادیم خدمت دوستان، آن کسانی که دارند، اینجا نوشته‌ام زیرش، نوشته‌ام درباره ایمان به این مسائل توجه بشود، و چند مسئله را ذکر کردیم، که درباره این مسائل باز من صحبت خواهم کرد، از قرآن، بحث قرآنی خواهم کرد مثل بحث امروز. درباره همین مسائلی که اینجا نوشتیم، آگاهانه بودن ایمان، متعصبانه و مقلدانه نبودن. عرض کنم که حقایق و آثار ایمان مثلاً تعهدات عملی ایمان از قبیل آنچه که امروز خواندیم، درباره این‌ها ان‌شاءالله در یک روز دیگر خیال می‌کنم که درباره ایمان و این مطالب و این بحث‌ها صحبت کنیم تا بعد برسیم ان‌شاءالله به مباحث دنبال ایمان.)



پیش نیازهای پاسخ گویی به پرسش های اعتقادی

پاسخ های
جدید

حجت الاسلام و المسلمین محسن عباسی ولدی

۱. تهذیب نفس

برای او باشد. چه بسا ممکن است استدلال ما کامل باشد؛ اما به جهت عدم تهذیب نفس و عمل نکردن به وظایف دینی بر روی مخاطب تأثیر نگذارد. امام صادق (ع) فرمود: «اگر دانشمندی به علم خود عمل نکند، موعظه او از دل ها خواهد لغزید [و اثر نخواهد گذاشت] همان گونه که باران بر روی سنگ سخت می لغزد.»^۴

ج. عامل زدودن غفلت

با توجه به معارف دینی باید گفت که تهذیب نفس به تنهایی می تواند برطرف کننده غبار غفلت باشد و کسانی را که از مسیر دین فاصله گرفته اند به سوی دین دعوت کند. امام صادق (ع) به مفضل فرمود: «ای مفضل! به شیعیان ما بگو که مردم را با چشم پوشی از حرام های الهی و دوری جستن از گناهان و تبعیت از رضای خداوند به سوی ما دعوت کنند. همانا آن گاه که شیعیان ما این چنین شدند، مردم به سرعت به سوی ما می آیند.»^۶

د. راه دریافت دانش

گذشته از همه این ها تهذیب نفس موجب می شود که پنجره های دانش به روی ما گشوده و زبانه ها به حکمت باز شود. پیامبر خدا (ص) به اباذر فرمود: «ای اباذر! وقتی برادرت را دیدی که نسبت به دنیا زهد ورزیده [به سخنان او] گوش فرا ده که او حکمت را دریافته است.» اباذر عرض کرد: «یا رسول الله چه کسی از همه مردم زاهدتر است؟» رسول خدا (ص) فرمود: «کسی که قبرها و پوسیده شدن بدن ها را فراموش نکند و [سرای] باقی را بر [دنیای] فانی ترجیح دهد و فردا را از روی زندگانی خویش به شمار نیاورد و خود را از مردگان حساب کند.»^۷ امام باقر (ع) فرمود:

«بنده ای چهل روز ایمان خودش را خالص نکرده است، یا فرمود بنده ای چهل روز خدا را خوب یاد نکرده است (این تردید از راوی حدیث است)؛ مگر آنکه خداوند به او زهد عنایت کرده و او را نسبت به دردها و دواهای این دنیا بصیرت داده و حکمت را در دل او قرار داده و بر زبان او جاری ساخته است.»^۸ امیر مؤمنان علی (ع) نیز می فرماید:

«خداوند یاد خود را صیقل دل ها قرار داده است. دل ها را بدین وسیله از پس کری، شنوا و از پس کوری، بینا و از پس سرکشی و عناد، مطیع و رام می گرداند. همواره چنین بوده و هست که خداوند در هر برهه ای از زمان، و در زمان هایی که پیامبری نبوده

ممکن است در ابتدا این گونه به نظر برسد که میان پاسخ گویی به شبهات اعتقادی و تهذیب نفس پاسخ گو چندان ارتباطی نیست. شاید هم کسی بگوید مگر پاسخ گویی به پرسش های اعتقادی کلاس اخلاق یا عرفان است که نیاز به تهذیب نفس داشته باشد؛ اما باید دانست که تهذیب نفس از چند جهت زیر برای پاسخ گویی به شبهات اعتقادی ضرورت دارد.

الف. مقابله با آفات

در مسیر پاسخ گویی آفات متعددی دامن گیر ما خواهد شد که یکی از اصلی ترین آن ها آفات اخلاقی است؛ آفاتی از قبیل عجب، غرور، تکبر، زیر بار حق نرفتن، حیا کردن از گفتن «می دانم»، عصبانیت و راه مبارزه با این آفات تهذیب نفس است. اگر پاسخ گو خود را تهذیب نکرده باشد، پاسخ گویی آلوده به هوای نفس خواهد شد. در نتیجه، با وجود این آفات، راه پاسخ گویی منحرف شده و سؤال کننده را به مقصدی غیر از آنچه مورد رضایت خداست می رساند.

به عنوان نمونه در اینجا تأملی کوتاه درباره یکی از این آفات می کنیم تا اهمیت پرداختن به تهذیب از این زاویه روشن تر شود. عجب یکی از این آفات است که در تعریف آن گفته اند: «کسی که عمل صالح خویش را بزرگ و زیاد بداند و به واسطه انجام آن بر خود ببالد و افتخار کند و خود را در عبادت خداوند از حد تقصیر بیرون بداند، دچار عجب شده است. البته اگر انسان به جهت انجام عمل خیری خوشحال شود و در عین حال با دیگران متواضعانه برخورد کند و در مقابل خداوند فروتن و شاکر باشد و از او توفیق بیش از این را بخواهد، این حالت عجب نیست.»^۱ امام صادق (ع) فرمود:

«خداوند می دانست که برای مؤمن، گناه از عجب بهتر است و اگر این چنین نبود، هیچ گاه خدا بنده ای را به گناه مبتلا نمی کرد.»^۲

امام باقر (ع) یا امام صادق (ع) فرمودند:

خداوند تبارک و تعالی می گوید: «برخی از بندگان من [توفیق انجام] برخی از طاعات مرا از من طلب می کنند تا بدین واسطه دوستشان بدارم؛ اما من [توفیق] این عمل را از آن ها منع می دارم تا این عمل آن ها را به وادی عجب نکشاند.»^۳

ب. رنگ خدایی پاسخ

تهذیب نفس موجب خواهد شد که گفتار و پاسخ ما رنگ خدایی به خود گیرد و به همین دلیل بر مخاطب ما تأثیر بسزایی بگذارد. این گونه نیست که تنها راه قانع کردن مخاطب استدلال

اگر دانشمندی
به علم خود عمل
نکند، موعظه او
از دل ها خواهد
لغزید [و اثر
نخواهد گذاشت]
همان گونه که باران
بر روی سنگ
سخت می لغزد

است، بندگان داشته و دارد که در سرّ ضمیر آن‌ها با آنان راز می‌گوید و از راه عقل‌های آن‌ها با ایشان تکلم می‌کند.»^۹

در بحث از شیوه‌ها روایتی در قسمت «روش پرسش و پاسخ» خواهد آمد که در آن هشامین حکم با یکی از عالمان بصره یعنی عمروبن عبید مناظره‌ای کرده و او را به زیبایی هرچه تمام‌تر شکست می‌دهد. روزی امام صادق (ع) از او خواست که جریان آن مناظره را برای یاران تعریف کند. وقتی هشام آن واقعه را تعریف کرد، حضرت از او پرسید: «ای هشام! چه کسی چنین چیزی را به تو یاد داده است؟»

هشام گفت: «پاین رسول‌الله! بر زبانم جاری شد.»

حضرت فرمود: «به خدا قسم این سخن در صحف ابراهیم و موسی نوشته شده است.»

با توجه به این روایت می‌توان گفت که وقتی انسان خود را مذهب گرداند، خداوند در بزنگاه‌هایی که نیازمند به الهامات غیبی می‌شود، او را تنها نخواهد گذاشت و یاری خواهد کرد. گاه پاسخ‌هایی بر زبان انسان مذهب جاری می‌شود که نه کسی به او یاد داده و نه در جایی خوانده است؛ بلکه از مصادیق الهامات و تعالیم الهی است.

۲. تسلط بر مبانی دینی

پیش از ورود به عرصه پاسخ‌گویی باید به صورت عمیق با مبانی معرفتی دینی آشنا شد. در عرصه پاسخ‌گویی، انسان با شبهات متفاوتی برخورد می‌کند که برخی از آن‌ها به جهت مشکل و عمیق بودن ممکن است عقاید خود پاسخ‌گو را متزلزل کند. آشنایی با مبانی دینی در حکم بیمه‌ای است که انسان را پیش از برخورد با شبهات از تزلزل در عقیده مصون می‌دارد.

امام صادق (ع) نیز به یکی از یاران خود به نام بشیر فرمود:

«هریک از اصحاب ما که فهم عمیق دینی ندارد، خیری در او نیست. ای بشیر! هر کسی از اصحاب ما که از نظر فهم عمیق دینی بی‌نیاز نباشد [یعنی به فهم عمیق دینی نرسیده باشد] به دیگران نیاز پیدا می‌کند و وقتی به آن‌ها نیازمند شد، او را در گمراهی خویش وارد می‌کنند؛ در حالی که خودش بی‌خبر است.»^{۱۰}

از سوی دیگر از آنجا که معارف دینی مانند یک اندام به هم مربوط می‌باشند، برای پاسخ‌گویی باید با تمام این اندام آشنایی نسبی داشت تا بتوان آن گونه که شایسته است به پرسش‌ها پاسخ داد. مثلاً ممکن است کسی پرسشی درباره فلسفه نماز داشته باشد. در اینجا ما بدون آنکه به مباحث توحیدی و صفات الهی

آشنا باشیم، نمی‌توانیم آن گونه که باید

به این پرسش پاسخ دهیم. استاد

مطهری درباره اندام‌وار بودن دین

اسلام این گونه می‌گوید:

«اولین شرط برای یک نفر مبلغ،

شناسایی خود مکتب است، شناسایی

ماهیت پیام است. یعنی کسی که

می‌خواهد پیامی را به جامعه برساند باید

خودش با ماهیت آن پیام آشنا باشد. باید

فهمیده باشد که هدف این مکتب چیست،

اصول و پایه‌های این مکتب چیست، راه این

مکتب چیست و به کجا می‌رسد، اخلاق و اقتصاد و سیاست این مکتب چیست، معارف این مکتب چیست، توحید و معاد این مکتب چیست، احکام و مقررات این مکتب چیست. آخر مگر کسی می‌تواند پیامی را به مردم برساند؛ بدون آنکه خودش آن پیام را شناخته و درک کرده باشد؟ این، مثل این است که بگوییم یک نفر مرجع تقلید باشد؛ اما فقه نخوانده باشد. چطور می‌شود کسی مرجع تقلید باشد و بخواهد براساس فقه فتوی بدهد و فقه نخوانده باشد و یا مثل این است که یک نفر می‌خواهد طبیب باشد؛ اما پزشکی نخوانده باشد. از اینجا معلوم می‌شود که برای یک نفر مبلغ تا چه اندازه وسعت اطلاعات علمی و شناخت اسلام آن هم به صورت یک مکتب لازم است. اسلام خودش یک مکتب است، یک اندام است، یک مجموعه هماهنگ است؛ یعنی تک‌تک شناختی هم فایده ندارد. باید همه را در آن اندام و ترکیبی که وجود دارد، بشناسیم. ارزیابی ما درباره مسائل اسلامی باید درست باشد. برای یک اندام، یک عضو به تنهایی ارزش ندارد. در اندام انسان، دست، پا، بینی، چشم، گوش، اعضای درونی، مثل معده، روده، قلب و مغز هر کدام، یک عضو هستند؛ ولی آیا ارزش این اعضا در این اندام با اینکه همه لازم و واجب هستند، یک جور است؟ اگر لازم شد ما یک عضو را فدای دیگری بکنیم، کدام عضو را فدای عضو دیگر می‌کنیم؟ آیا اگر لازم شد، قلب را فدای دست می‌کنیم یا دست را فدای قلب؟ معلوم است که دست را فدای قلب می‌کنیم. چون آدم بدون دست می‌تواند زنده بماند، ولی بدون قلب نمی‌تواند؛ بدون کبد یا بدون مغز و اعصاب نمی‌تواند زنده بماند. اسلام هم این گونه است.»^{۱۱}

۳. تسلط بر پاسخ

ناگفته پیداست که تسلط پاسخ‌گو بر پاسخ دادن، شرط اصلی پاسخ‌گویی است. وقتی سؤال‌کننده احساس کند که پاسخ‌گو خودش پاسخ پرسش را آن گونه که باید نمی‌داند به طور حتم نمی‌تواند با او ارتباط برقرار کند و سخنان او را بپذیرد.

پاسخ‌های ناقص، گذشته از بی‌اعتمادی، مشکل

دیگری را هم تولید می‌کند. وقتی ما بر پاسخ

تسلط نداشته باشیم، ممکن است جواب را

اشتباه بدهیم و یا به قدری ناقص

باشد که به جای زدودن شبهه، سؤال

جدیدی را تولید کند. در این صورت

است که باید گفت پاسخ ندادن بهتر از

پاسخ اشتباه دادن است.

از سوی دیگر پاسخ ناقصی که مخاطب را قانع

نمی‌کند گاه موجب می‌شود که مخاطب به طور

کلی از گرفتن پاسخ ناامید شده و به سوی

پاسخ صحیح و کامل هم نرود و چنین

پندارد که این پرسش اصلاً پاسخ ندارد.

سیره پیامبر اعظم (ص) و اهل بیت

(علیهم‌السلام) به خوبی نشان

می‌دهد که این بزرگواران با

تسلط مثال‌زدنی خویش

پاسخ ناقصی
که مخاطب را
قانع نمی‌کند گاه
موجب می‌شود
که مخاطب
به‌طور کلی از
گرفتن پاسخ
ناامید شده و
به سوی پاسخ
صحیح و کامل
هم نرود و چنین
پندارد که این
پرسش اصلاً
پاسخ ندارد

بر پاسخ‌ها، مخاطبان خویش را مبہوت می‌نمودند. نمونه‌های متعددی که در این نوشتار خواهد آمد، شاهدهی بر این مدعاست. ما پیش از رویارویی با شبهات باید پاسخ‌ها را بیابیم و بر آن‌ها مسلط شویم. خداوند متعال نیز پیش از اینکه شبهات از سوی کفار و مشرکین مطرح شود، پیامبر اکرم (ص) را آماده پاسخ‌گویی می‌کند. به این آیات دقت کنید:

«به‌زودی مردم کم‌خرد خواهند گفت: «چه چیز آنان را از قبله‌ای که بر آن بودند روگردان کرد؟» بگو: «مشرق و مغرب از آن خداست، هر که را خواهد به راه راست هدایت می‌کند.»^{۱۲} کسانی که شرک آوردند به‌زودی خواهند گفت: «اگر خدا می‌خواست، نه ما و نه پدرانمان شرک نمی‌آوردیم، و چیزی را [خودسرانه] تحریم نمی‌کردیم.» کسانی هم که پیش از آنان بودند، همین‌گونه [پیامبران خود را] تکذیب کردند، تا عقوبت ما را چشیدند. بگو: «ایا نزد شما دانشی هست که آن را برای ما آشکار کنید؟ شما جز از گمان پیروی نمی‌کنید، و جز دروغ نمی‌گویید.»^{۱۳}

۴. آگاهی از مبانی و مستندات طرف مقابل

یکی از پیش‌نیازهای اصلی پاسخ‌گویی این است که ما بدانیم آنچه طرف مقابل به‌عنوان سند بر آن تکیه می‌کند چیست. در سیره پیامبر اکرم (ص) و ائمه اطهار (علیهم‌السلام) بسیار مشاهده می‌کنیم که در پاسخ‌گویی و مناظره با کسانی که مسلمان یا شیعه نیستند، از مستنداتی استفاده می‌کنند که طرف مقابل آن را قبول دارد. اگر ما بخواهیم به این سیره تمسک کنیم، باید بر مستندات مخاطب خویش آگاه و مسلط باشیم. یکی از عالمان یهودی نزد ابوبکر آمد و گفت: «آیا تو جانشین رسول خدا (ص) در این امت هستی؟» گفت: «آری.»

گفت: «ما در کتاب تورات خوانده‌ایم که جانشینان انبیاء، دانشمندترین امت آن‌ها هستند؛ پس به من بگو که خداوند در کجاست؛ در آسمان یا در زمین؟» ابوبکر گفت: «او در آسمان بر روی عرش است.» عالم یهودی گفت: «بنا بر گفته تو، پس من زمین را خالی از او و در یک مکان خاصی باید ببینم.» ابوبکر گفت: «این کلام کفار است؛ از من دور شو و گرنه تو را خواهم کشت.»

مرد یهودی تعجب‌کنان در حالی که دین اسلام را مسخره می‌کرد برگشت. در این هنگام امیرالمؤمنین (ع) او را دید و فرمود: «ای یهودی! من آنچه را که تو پرسیدی و پاسخ شنیدی فهمیدم. ما می‌گوییم که خداوند عزوجل مکان را آفرید و خود مکانی ندارد. ذات او منزّه است از اینکه مکانی او را در بر بگیرد. او در مکان است بدون آنکه مماس و مجاور مکان باشد. علم او به آنچه در مکان است احاطه دارد و هیچ چیزی از دایره تدبیر او بیرون نیست.» سپس فرمود: «من تو را از مطلبی که در کتاب‌های خود شما آمده آگاه می‌کنم که آنچه را گفتم تصدیق می‌کنی؛ اما اگر فهمیدی آیا به آن ایمان می‌آوری؟» یهودی گفت: «بله.»

حضرت فرمود: «آیا در برخی از کتاب‌های خودتان نخونده‌ای که روزی موسی بن عمران نشسته بود که فرشته‌ای از مشرق

آمد. موسی به او گفت: از کجا آمده‌ای؟»

فرشته گفت: «از نزد خداوند متعال.»

باز هم فرشته‌ای از مغرب آمد و موسی پرسید: «از کجا آمده‌ای؟»

فرشته گفت: «از نزد خداوند متعال.»

فرشته‌ای دیگر آمد و گفت: «من از آسمان هفتم، از نزد خداوند متعال آمده‌ام.»

و فرشته دیگری هم آمد و گفت: «من از پایین‌ترین زمین، زمین هفتم از نزد خداوند متعال آمده‌ام.»

موسی گفت: «منزه است خدایی که هیچ مکانی از او خالی نیست و به جایی نزدیک‌تر از جای دیگر نیست.»

در این هنگام یهودی گفت: «من شهادت می‌دهم این سخن، حق است و تو به این جایگاه (خلافت) رسولت از کسانی که بر تو غلبه کرده‌اند شایسته‌تر هستی.»^{۱۴}

درباره مناظره امام رضا (ع) نیز آمده است که:

«هنگامی که علی بن موسی الرضا (ع) وارد بر مأمون شد، او به فضل بن سهل، وزیر مخصوصش، دستور داد که پیروان مکاتب مختلف، مانند جاثلیق^{۱۵}، و رأس الجالوت^{۱۶} و رؤسای صابئین^{۱۷} و هرید اکبر^{۱۸} و نسطاس^{۱۹} رومی، عالم بزرگ نصرانی، و همچنین علمای دیگر علم کلام را دعوت کند، تا سخنان آن حضرت را بشنوند و آن حضرت هم سخنان ایشان را بشنود.

فضل بن سهل آن‌ها را دعوت کرد. هنگامی که جمع شدند، نزد مأمون آمد و گفت: «همه حاضرند!»

مأمون گفت: «همه آن‌ها داخل شوند.»

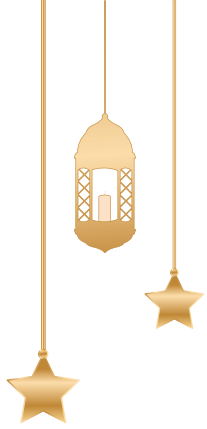
پس از ورود، به همه خوش آمد و تهنیت گفت. سپس افزود: «من شما را برای کار خیری دعوت کرده‌ام و دوست دارم با پسرعمویم که اهل مدینه است و تازه بر من وارد شده، مناظره کنید. فردا همگی نزد من آید و احدی از شما غایب نشود.»

همه گفتند: «به چشم، سر به فرمانیم! یا امیرالمؤمنین! فردا صبح همگی نزد تو خواهیم آمد.»

حسن بن سهل نوفلی گوید: «ما در نزد امام علی بن موسی الرضا (ع) مشغول صحبت بودیم که ناگاه، یاسر خادم که عهده‌دار اوامر حضرت بود، وارد شد و گفت: «آقای من! مأمون به شما سلام می‌رساند و می‌گوید: برادرت به قربانت باد! اصحاب مکاتب مختلف و ارباب ادیان و علمای علم کلام از تمام فرق و مذاهب جمع‌اند. اگر دوست دارید، قبول زحمت فرموده، فردا به مجلس ما آید و سخنان آن‌ها را بشنوید، و اگر دوست ندارید، اصرار نمی‌کنم و نیز اگر مایل باشید، ما به خدمت شما می‌آییم و این برای ما آسان است!»

امام رضا (ع) در یک گفتار کوتاه و پرمعنی فرمود: «سلام مرا به او برسان و بگو می‌دانم چه می‌خواهی، من ان شاء الله صبح نزد شما خواهم آمد.»

نوفلی که از یاران حضرت بود می‌گوید: «وقتی یاسر خادم از مجلس بیرون رفت، امام (ع) نگاهی کرد و به من فرمود: تو اهل عراق هستی و مردم عراق ظریف و باهوش‌اند؛ در این باره چه می‌اندیشی؟ مأمون چه نقشه‌ای در سر دارد که اهل شرک و علمای مذاهب را گرد آورده است؟»



نوفلی می گوید: «عرض کردم او می خواهد شما را به محک امتحان بزند و بداند پایه علمی شما تا چه حد است؛ ولی کار خود را بر پایه سستی بنا نهاده و به خدا سوگند! طرح بدی ریخته و بنای بدی نهاده است.»

امام رضا (ع): «چه بنایی ساخته؟ چه نقشه‌ای طرح کرده؟»
نوفلی عرض کرد: «علمای علم کلام اهل بدعت‌اند، و مخالف دانشمندان اسلام‌اند؛ چرا که عالم، واقعیت‌ها را انکار نمی‌کند، اما این‌ها اهل انکار و سفسطه‌اند. اگر دلیل بیاوری که خدا یکی است، می‌گویند وحدانیتش را ثابت کن و اگر بگویی محمد(ص) رسول خداست، می‌گویند رسالتش را اثبات کن. خلاصه ایشان افرادی خطرناک‌اند و در برابر انسان، دست به مغلطه می‌زنند و آن قدر سفسطه می‌کنند تا انسان دست از حرف خویش بردارد. فدایت شوم! از این‌ها بر حذر باش!»

امام رضا(ع) تبسمی کرد و فرمود: «ای نوفلی! تو می‌ترسی دلایل مرا باطل کنند و راه را بر من ببندند؟»
نوفلی گفت: «نه به خدا سوگند! من هرگز بر تو نمی‌ترسم، امیدوارم که خداوند تو را بر همه آنان پیروز کند.»
امام رضا(ع) فرمود: «ای نوفلی! دوست داری بدانی کی مأمون از کار خود پشیمان می‌شود؟»
گفتم: «آری.»

فرمود: «هنگامی که استدالات مرا در برابر اهل تورات به توراتشان بشنود و در برابر اهل انجیل به انجیلشان و در مقابل اهل زبور به زبورشان و در مقابل صابئین به زبان عبریشان و در برابر هیربدان به زبان فارسی‌شان و در برابر اهل روم به زبان رومی و در برابر پیروان مکتب‌های مختلف به لغاتشان. آری! هنگامی که دلیل هر گروهی را جداگانه ابطال کردم به‌طوری که مذهب خود را رها کنند و قول مرا بپذیرند، آن‌گاه مأمون می‌داند مقامی را که او درصدد آن است مستحق نیست!»
آن وقت پشیمان خواهد شد و هیچ پناه و قوه‌ای جز به خداوند متعال نیست.»^{۲۰}

یکی از ثمرات تسلط بر مستندات طرف مقابل آن است که فرصت مغالطه را از طرف مقابل می‌گیرد. ممکن است در مستندات طرف مقابل دلایلی وجود داشته باشد که بتوان علیه او اقامه کرد؛ اما طرف مقابل با تحریف آن دلایل و یا تغافل نسبت به آن از پذیرش حق سر باز می‌زند. اگر پاسخ‌گو بر مستندات طرف مقابل مسلط باشد این فرصت را از او خواهد گرفت.

در اینجا ممکن است سؤالی این چنین پیش بیاید که: اگر تسلط بر مبانی و مستندات طرف مقابل از پیش‌نیازهای پاسخ‌گویی باشد، دیگر بسیاری از افراد نمی‌توانند وارد عرصه پاسخ‌گویی شوند؛ چرا که از مبانی و مستندات طرف مقابل آگاهی نداشته و دست یافتن به تسلطی این چنین هم بسیار دشوار است.

در پاسخ به این سؤال باید به نکات ذیل توجه کرد:

۱. بسیاری از افرادی که ما در مقابل پرسش‌های آن‌ها قرار می‌گیریم مسلمان هستند و با ما مبانی و مستندات مشترکی دارند؛ پس اگر ما بر مبانی خود مسلط باشیم، می‌توانیم در مقام یک پاسخ‌گو به پرسش‌های آن‌ها جواب دهیم.
۲. برخی از مباحث را می‌توان با دلایل عقلی پیش برد. دلایل

عقلی هم مستند مشترک میان همه انسان‌هاست.
۳. اگر کسی بدون تسلط بر مبانی طرف مقابل در مقام پاسخ‌گویی برآمد و شکست خورد، این شکست فقط به حساب او گذاشته نمی‌شود؛ بلکه شکست حق محسوب می‌شود.

۴. اگر تسلط ما بر مبانی و مستندات طرف مقابل کامل نبود، می‌توانیم با کسی وارد گفت‌وگو شویم که او هم به اندازه ما بر مبانی خویش تسلط دارد.

۵. توجه به فطری بودن دین

برخی در نوع برخوردشان با شبهه‌ها و انحرافات اعتقادی به گونه‌ای عمل می‌کنند که گویا دین امری خارج از وجود انسان و غریبه با اوست. این نگرش موجب خواهد شد که ما از توجه به سرمایه بزرگی به نام «فطرت» غافل شویم. در فرهنگ قرآن و روایات، دین امری غریبه با انسان نیست که ما بخواهیم به زور استدلال و مناظره آن را بر انسان تحمیل کنیم؛ بلکه دین آشنای دیرینه‌ای است که آفرینش انسان با آن عجین می‌باشد.^{۲۱}
پس روی خود را با گرایش تمام به حق، به سوی این دین کن، با همان سرشتی که خدا مردم را بر آن سرشته است. آفرینش خدای تغییرپذیر نیست. این است همان دین پایدار، ولی بیشتر مردم نمی‌دانند.^{۲۲}

امام صادق (ع) درباره سخن خدای عزوجل که فرموده: «این سرشت خدایی است که خداوند، انسان‌ها را بر آن آفریده.»
فرمود: «آنان را بر توحید سرشته است.»^{۲۳}
زراره می‌گوید:

از امام باقر(ع) درباره این آیه پرسیدم که خداوند عزوجل می‌فرماید: «فطرة الله التي فطر الناس عليها»

حضرت فرمود: «خداوند آن‌ها را بر معرفت این‌که او پروردگارشان است آفرید و اگر چنین سرشتی نبود، وقتی از آن‌ها سؤال می‌کردند نمی‌دانستند که پروردگار و رازقشان کیست؟»^{۲۴}

امام صادق (ع) درباره آیه «فطرة الله التي فطر الناس عليها» فرمود:

«خداوند انسان‌ها را بر توحید و [معرفت این‌که] محمد(ص) رسول خدا و علی(ع) امیرمؤمنان می‌باشد [آفریده است].»^{۲۵}
متأسفانه نگاه اکثر انسان‌ها به بشر نگاه فلسفی است، نگاه فلسفی، یعنی چه؟

در نگاه فلسفی، ما تنها خوراک انسان را استدلال محض می‌دانیم. صاحب این نگاه، وقتی در مقابل شخصی قرار می‌گیرد که دارای عقاید انحرافی یا اعمال نادرست است، تلاش می‌کند با گزاره‌های استدلالی صرف به او بفهماند که این رفتار یا تفکر درست نیست. اما نگاه قرآن و اهل بیت (علیهم‌السلام) به انسان این گونه نیست؛ یعنی به‌صورت فلسفی محض به انسان نگاه نمی‌کنند. بله، آن‌ها استدلال محض را یکی از خوراک‌های انسان می‌دانند اما نه همه خوراک‌های او.

در معارف دین، فطری بودن اعتقاد و گرایش به خدا و دین جزء مسلمات است؛ یعنی از منظر قرآن و اهل بیت (علیهم‌السلام) دین، خوراک از انسان جدایی نیست که بخواهیم همچون شربت تلخی در گلوی او بریزیم، بلکه دین در متن وجود انسان



شاید به همین دلیل باشد که در قرآن حتی یک استدلال برای اثبات خداوند نیامده و در بیان مبانی و معارف اعتقادی خود، اصل وجود خدا را مفروض گرفته و آن را بی‌نیاز از استدلال می‌داند. خداوند می‌فرماید: «پیامبران نشان گفتند: مگر درباره خدا - پدیدآورنده آسمان‌ها و زمین - تردیدی هست؟»^{۲۷}

این استفهام، یا نشان از تعجب از کسانی دارد که خدا را انکار می‌کنند و یا تویخ کسانی است که منکر وجود خداوند متعال هستند. در هر دو صورت لازمه آن تعجب یا این تویخ آن است که وجود خدا به قدری مسلم و واضح باشد که انکار آن قابل توجیه نباشد.

البته عواملی که می‌تواند بر سر راه شکوفایی فطرت قد علم کرده و مانع بروز فطریات در عقاید و رفتار انسان شود، متعدد است و بحث از آن مانند بحث از فطرت نیازمند به تألیف پایان‌نامه‌ها، کتاب‌ها و مقالات مفصل و مستقلی است که هر کدام باید بعدی از آن را تحلیل و از زوایای گوناگون آن بحث کرد.

در اینجا به صورت گذرا به برخی از موانع شکوفایی فطرت اشاره می‌کنیم؛^{۲۸}

۱. غفلت؛ ۲. وسواس عملی و شیطانی؛ ۳. پندارگرایی؛ ۴. عقل متعارف؛ ۵. کبر؛ ۶. خودبینی و هوس؛ ۷. دنیاگرایی.

۶. هدایت تنها به دست خدا و وظیفه پاسخ‌گو فقط رساندن آشکار است

یکی دیگر از پیش‌نیازهای پاسخ‌گویی این است که بدانیم هدایت، تنها و تنها به دست خداست و وظیفه پاسخ‌گو فقط رساندن پیام خدا به صورت آشکار است.

خداوند متعال در دو آیه از آیات قرآن کریم خطاب به پیامبر اکرم (ص) به صراحت می‌فرماید که: هدایت مردم در دست تو نیست. هدایت آنان بر عهده تو نیست، بلکه خدا هر که را بخواهد هدایت می‌کند.^{۲۹} در حقیقت، تو هر که را دوست داری نمی‌توانی راهنمایی کنی، لیکن خداست که هر که را بخواهد راهنمایی می‌کند، و او به راه‌یافتگان داناتر است.^{۳۰}

اگر هدف هدایت نیست، پس وظیفه چیست؟ با توجه به آیات قرآن باید گفت وظیفه پاسخ‌گو، تنها و تنها رساندن پیام آشکار است. خداوند متعال در آیات متعددی از قرآن کریم، به این حقیقت اشاره فرموده و تنها وظیفه رسولان الهی را رساندن آشکار پیام الهی دانسته است.

در این آیات دقت کنید:

و اگر تکذیب کنید، قطعاً امت‌های پیش از شما [هم] تکذیب کردند، و بر پیامبر [خدا] جز ابلاغ آشکار [وظیفه‌ای] نیست.^{۳۱}

و کسانی که شرک ورزیدند گفتند: «اگر خدا می‌خواست - نه ما و نه پدرانمان - هیچ چیزی را غیر از او نمی‌پرستیدیم و بدون [حکم] او چیزی را حرام نمی‌شمردیم.» کسانی که پیش از آن



بودند [نیز] چنین رفتار کردند، [ولی] آیا جز ابلاغ آشکار بر پیامبران [وظیفه‌ای] است؟^{۳۲}

بگو: «خدا و پیامبر را اطاعت کنید. پس اگر پشت نمودید، [بدانید] بر عهده اوست آنچه تکلیف شده و بر عهده شماست آنچه موظف هستید و اگر اطاعتش کنید راه خواهید یافت، و بر فرستاده [خدا] جز ابلاغ آشکار [مأموریتی] نیست.»^{۳۳}

اگر بپذیریم که هدایت به دست خداست و وظیفه ما فقط رساندن آشکار پیام الهی است، آن‌گاه در مسیر پاسخ‌گویی تنها نگرانی ما بیان حقایق خواهد بود و از اینکه چیزی به حق بیفزاییم یا مطالبی از آن را بکاهیم تا کسی آن را بپذیرد بر حذر خواهیم بود. گاه مشاهده می‌شود که برخی برای جذب افراد به دین چیزی از آن را بیان نمی‌کنند و یا از خود چیزی به آن اضافه می‌کنند. غافل از آنکه جذب کردن به دین وظیفه ما نیست بلکه وظیفه ما بیان آشکار معارف دینی است. حال ممکن است با بیان دین آن‌گونه که هست، برخی به آن تمایل پیدا کرده و بپذیرند و امکان دارد برخی هم از آن روی برگردانده و از پذیرش آن سر باز زنند. البته نباید فراموش کرد که ما باید نهایت تلاش خود را به کار گیریم تا پیام دین به صورت آشکار به مخاطب منتقل شود.

از نگاه قرآن اصلاً بنا نیست مسیر آفرینش به گونه‌ای پیش برود که همه به هر نحوی که شده ایمان بیاورند، پس ما هم نباید هدف خود را ایمان آوردن همه قرار دهیم.

خداوند در قرآن کریم خطاب به پیامبر اکرم (ص) می‌فرماید: «و اگر پروردگار تو می‌خواست، قطعاً هر که در زمین است همه آن‌ها یک‌سر ایمان می‌آوردند. پس آیا تو مردم را ناگزیر می‌کنی که بگردند؟»^{۳۴}

شاید تو از اینکه [مشرکان] ایمان نمی‌آورند، جان خود را تباه سازی. اگر بخواهیم، معجزه‌ای از آسمان بر آنان فرود می‌آوریم، تا در برابر آن، گردن‌هایشان خاضع گردد.^{۳۵}

و اگر می‌خواستیم، حتماً به هر کسی [از روی جبر] هدایتش را می‌دادیم، لیکن سخن من محقق گردیده که: «هر آینه جهنم را از همه جنیان و آدمیان خواهم آکند.»^{۳۶}

از سوی دیگر اصلاً برخی بنای ایمان آوردن ندارند. این دسته مشکیشان این نیست که به جهت جهل به معارف از دین روی برگردانده‌اند؛ بلکه از روی علم و آگاهی راه شرک و کفر را انتخاب کرده‌اند. به آیات ذیل توجه کنید:

- آیا طمع دارید که [اینان] به شما ایمان بیاورند؟ با آنکه گروهی از آنان سخنان خدا را می‌شنیدند، سپس آن را بعد از فهمیدنش تحریف می‌کردند، و خودشان هم می‌دانستند.^{۳۷}

- چگونه خداوند، قومی را که بعد از ایمانشان کافر شدند هدایت می‌کند؟ با آنکه شهادت دادند که این رسول، بر حق است و برایشان دلایل روشن آمد، و خداوند قوم بیدادگر را هدایت نمی‌کند.^{۳۸}

- و به راستی در این قرآن برای مردم از هرگونه مثلی آوردیم، و چون برای ایشان آیه‌ای بیاوری، آنان که کفر ورزیده‌اند حتماً خواهند گفت: «شما جز بر باطل نیستید.»^{۳۹}

- پس آیا تو می‌توانی کران را شنوا کنی، یا نابینایان و کسی را که همواره در گمراهی آشکاری است راه نمایی؟^{۴۰}

خداوند می‌فرماید: «پیامبران نشان گفتند: مگر درباره خدا - پدیدآورنده آسمان‌ها و زمین - تردیدی هست؟»^{۲۷}

این استفهام، یا نشان از تعجب از کسانی دارد که خدا را انکار می‌کنند و یا تویخ کسانی است که منکر وجود خداوند متعال هستند. در هر دو صورت لازمه آن تعجب یا این تویخ آن است که وجود خدا به قدری مسلم و واضح باشد که انکار آن قابل توجیه نباشد.

البته عواملی که می‌تواند بر سر راه شکوفایی فطرت قد علم کرده و مانع بروز فطریات در عقاید و رفتار انسان شود، متعدد است و بحث از آن مانند بحث از فطرت نیازمند به تألیف پایان‌نامه‌ها، کتاب‌ها و مقالات مفصل و مستقلی است که هر کدام باید بعدی از آن را تحلیل و از زوایای گوناگون آن بحث کرد.

در اینجا به صورت گذرا به برخی از موانع شکوفایی فطرت اشاره می‌کنیم؛^{۲۸}

۱. غفلت؛ ۲. وسواس عملی و شیطانی؛ ۳. پندارگرایی؛ ۴. عقل متعارف؛ ۵. کبر؛ ۶. خودبینی و هوس؛ ۷. دنیاگرایی.

۱. غفلت؛ ۲. وسواس عملی و شیطانی؛ ۳. پندارگرایی؛ ۴. عقل متعارف؛ ۵. کبر؛ ۶. خودبینی و هوس؛ ۷. دنیاگرایی.

۶. هدایت تنها به دست خدا و وظیفه پاسخ‌گو فقط رساندن آشکار است

یکی دیگر از پیش‌نیازهای پاسخ‌گویی این است که بدانیم هدایت، تنها و تنها به دست خداست و وظیفه پاسخ‌گو فقط رساندن پیام خدا به صورت آشکار است.

خداوند متعال در دو آیه از آیات قرآن کریم خطاب به پیامبر اکرم (ص) به صراحت می‌فرماید که: هدایت مردم در دست تو نیست. هدایت آنان بر عهده تو نیست، بلکه خدا هر که را بخواهد هدایت می‌کند.^{۲۹} در حقیقت، تو هر که را دوست داری نمی‌توانی راهنمایی کنی، لیکن خداست که هر که را بخواهد راهنمایی می‌کند، و او به راه‌یافتگان داناتر است.^{۳۰}

اگر هدف هدایت نیست، پس وظیفه چیست؟ با توجه به آیات قرآن باید گفت وظیفه پاسخ‌گو، تنها و تنها رساندن پیام آشکار است. خداوند متعال در آیات متعددی از قرآن کریم، به این حقیقت اشاره فرموده و تنها وظیفه رسولان الهی را رساندن آشکار پیام الهی دانسته است.

در این آیات دقت کنید:

و اگر تکذیب کنید، قطعاً امت‌های پیش از شما [هم] تکذیب کردند، و بر پیامبر [خدا] جز ابلاغ آشکار [وظیفه‌ای] نیست.^{۳۱}

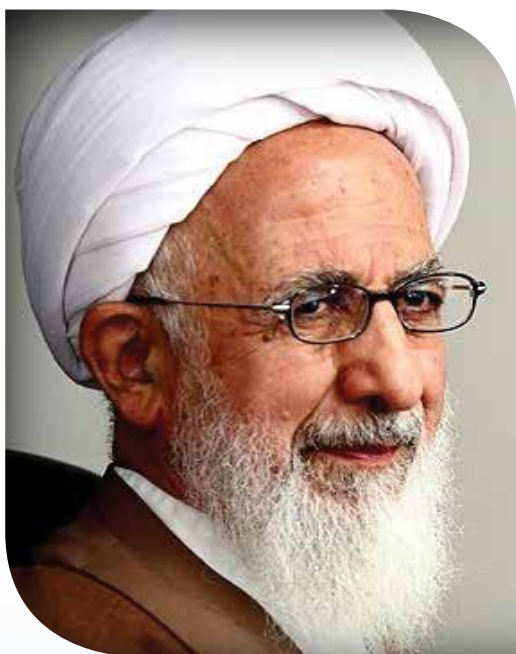
و کسانی که شرک ورزیدند گفتند: «اگر خدا می‌خواست - نه ما و نه پدرانمان - هیچ چیزی را غیر از او نمی‌پرستیدیم و بدون [حکم] او چیزی را حرام نمی‌شمردیم.» کسانی که پیش از آن

۷. آشنایی با شیوه‌های پاسخ‌گویی

ناگفته پیداست که ما برای پاسخ‌گویی موفق، نیازمند آشنایی با شیوه‌های مختلف پاسخ‌گویی هستیم. با اندکی تأمل در آیات قرآن و روایات و سیره عملی معصومین (علیهم‌السلام) درمی‌یابیم که برای اثبات یک مطلب اعتقادی از روش‌های مختلفی استفاده شده است. مثلاً شیوه مبارزه حضرت ابراهیم (ع) با شرک و بت‌پرستی در مقایسه با نوع مقابله پیامبر اعظم (ص) با مظاهر شرک متفاوت بوده است. با توجه به اینکه تمام انبیاء تبیین معارف دینی را براساس وحی الهی انجام می‌دادند و در این زمینه تفاوتی میان آن‌ها نیست^{۴۱} نمی‌توان گفت که یکی از شیوه‌ها درست و دیگری نادرست بوده است؛ بلکه همه شیوه‌هایی است که با توجه به فضا و شرایط زمانه و مخاطبان، در جای خود درست و صحیح است. با توجه به تفاوت شیوه‌ها و درست بودن هر شیوه در جای خود، پاسخ‌گو باید قبل از ورود به این عرصه با این شیوه‌ها آشنا شود. کسی که فقط محتوای پاسخ را از دین گرفته و توجیهی به شیوه‌ها ندارد یا با آن‌ها آشنا نیست، نمی‌تواند در مسیر پاسخ‌گویی به‌طور کامل اقتدا به دین کند.

پی‌نوشت‌ها

۱. رک: ربیعین حدیث، ص ۶۱.
۲. «قال الصادق (ع): ان الله علم ان الذنب خير للمؤمن من العجب و لو لا ذلك ما ابتلى مؤمنا بذنب ابدًا». الاختصاص، ص ۲۴۲؛ علل الشرائع، ج ۲، ص ۵۷۹؛ بحار النوار، ج ۲۸، ص ۲۴۶.
۳. «عن الثمالی عن اchiedهما (ع) ان الله تبارک و تعالی يقول ان من عبادی من یسألنی الشیء من طاعتی لاجبه فاصرف ذلك عنه لکیلا یعجبه عمله». وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۱۰۵؛ بحار النوار، ج ۷۱، ص ۲۳۱.
۴. «قال الصادق (ع): ان العالم اذا لم یعمل بعلمه زلت وعظته عن القلوب کما یزل المطر عن الصفا» الکافی، ج ۱، ص ۴۴؛ منیه المرید، ص ۱۴۶؛ بحار النوار، ج ۲، ص ۳۹.
۵. هر کاری را که خدا راضی است، انجام دهند.
۶. «عن ابی عبدالله جعفر بن محمد صلوات الله علیه أنه قال للمفضل: ای مفضل! قل لشیعتنا کونوا دعاة الینا بالكف عن محارم الله و اجتناب معاصیه و اتباع رضوان الله فإنهم اذا کانوا کذلک کان الناس الینا مسارعین». مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۲۰۶.
۷. «قال رسول الله (ص): یا ابائز اذا رأیت أحاک قد زهد فی الدنیا فاستمع منه فانه یلقى الحکمة قلقت: یا رسول الله من أزهّد الناس؟ قال: من لم ینس المقابر و البلی، و ترک فضل زینة الدنیا، و أثر ما یرقی علی ما یفنی، و لم یعد غدا من آیامه، و عد نفسه فی الموتی». بحار النوار، ج ۷۷، ص ۸۰؛ مکارم الاخلاق، ص ۴۶۲.
۸. «قال الباقر (ع): ما اخلص العبد الایمان بالله عز و جل اربعین یوما - او قال ما اجمل عبد ذکر الله عزوجل اربعین یوما - لا زهده الله عزوجل فی الدنیا، و بصره داء و دواءها، فأثبت الحکمة فی قلبه، و أنطق بها لسانه». الکافی، ج ۲، ص ۱۶؛ بحار النوار، ج ۷۰، ص ۲۴۰.
۹. «ان الله تعالی جعل الذکر جلاء القلوب، تسمع به بعد الوقرة و تبصر به بعد العشوة و تنقاد به بعد المعاندة، و ما یرح الله، عزت الآؤه فی البرهة بعد البرهة و فی ازمان الفترات عباد ناجاهم فی فکرهم و کلمهم فی ذات عقولهم»، نهج البلاغه، خطبه ۲۲۲.
۱۰. «عن بشیر الدهان قال: قال أبو عبدالله (ص): لا خیر فیمن لا یتفقه من أصحابنا یا بشیر! ان الرجل منهم اذا لم یستغن بفقهه احتاج الیهیم فإذا احتاج الیهیم أدخلوه فی باب ضلالتهم و هو لا یعلم». الکافی، ج ۱، ص ۳۳؛ وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۲۱؛ منیه المرید، ص ۳۷۵؛ بحار النوار، ج ۱، ص ۲۲۰.
۱۱. حماسه حسینی، ج ۱، ص ۳۴۸.
۱۲. سيقول السرفهه من الناس ما ولاهم عن قبلتهم التی کانوا علیها قل لله المشرق و المغرب یریدی من یشاء الی صراط مستقیم. سورة بقره، ۲، آیه ۱۴۲.
۱۳. سيقول الذین أشركوا لو شاء الله ما أشركنا و لا أبائنا و لا حرمنا من شیء کذلک کذب الذین من قبلهم حتی ذاقوا بأسنا قل هل عندکم من علم فتخرجوه لنا ان تتبعون إلا الظن و ان أنتم إلا تخرصون. سورة بقره: ۲، آیه ۱۴۸.
۱۴. الارشاد، ج ۱، ص ۲۰۱؛ نوادر الاخبار، ج ۲۶؛ الاحتجاج، ج ۱، ص ۹۴.
۱۵. رئیس مسیحیان در کشور اسلامی، مجمع البحرین، ج ۱، ص ۳۴۴.
۱۶. لقب دانشمندان و بزرگان ملت یهود است. نهضت کلامی در عصر امام رضا (ع)، ص ۱۳۶.
۱۷. صابین گروهی هستند که خود را پیرو یحیی (ع) می‌دانند؛ ولی به دو گروه موحد و مشرک تقسیم شدند؛ گروهی به ستاره‌پرستی رو آوردند؛ لذا گاه آن‌ها را به‌عنوان ستاره‌پرستان می‌نامند. مرکز آن‌ها سابقاً شهر حران در عراق بود. سپس به مناطق دیگری از عراق و خوزستان روی آوردند. آن‌ها طبق عقاید خود بیشتر در کنار نهرهای بزرگ زندگی می‌کنند و هم‌اکنون گروهی از آنان در اهواز و بعضی از مناطق دیگر به سر می‌برند. «همان مدرک».
۱۸. هربد، هیرید، خادم تشکده، الصحاح، ج ۲، ص ۵۷۳.
۱۹. نسطاس: عالم به طب، القاموس المحيط، ج ۲، ص ۲۵۴.
۲۰. عیون اخبار الرضا (ع)، ج ۲، ص ۱۳۹؛ الاحتجاج، ج ۲، ص ۴۰۱؛ التوحید، ص ۴۱۷؛ بحار النوار، ج ۱۰، ص ۲۹۹.
۲۱. موضوع فطرت به قدری مفصل است که در این مختصر نمی‌گنجد و نیازمند بحثی مستقل است. برای مطالعه بیشتر در این زمینه رک: ۱. مطهری، مرتضی؛ فطرت: ۲. جوادی آملی، عبدالله؛ فطرت در قرآن؛ ۳. ترجمه المیزان، ج ۱۶، ص ۲۶۶.
۲۲. «فأقم وجهک للدين حنیفاً فطرة الله الی فطر الناس علیها لا تبدیل لخلق الله ذلک الدین القيم و لكن اکثر الناس لا یعلمون، سورة روم: ۳۰، آیه ۳۰.
۲۳. «عن زرارة، عن ابی عبدالله (ص) فی قول الله عزوجل: «فطرة الی فطر الناس علیها»، قال: فطرهم علی التوحید». الکافی، ج ۲، ص ۱۳؛ التوحید، ص ۳۲۹؛ بحار النوار، ج ۳، ص ۲۷۷.
۲۴. «عن زرارة قال: سألت أبا جعفر (ع) عن قول الله عزوجل: فطرة الله الی فطر الناس علیها قال: فطرهم علی معرفته أنه ربهم، و لو لا ذلک لم یعلموا - إذا سئلوا - من ربهم و لا من رزقهم». المحاسن، ج ۱، ص ۲۴۱؛ بحار النوار، ج ۳، ص ۲۷۹.
۲۵. «عن عبد الرحمن بن کثیر عن ابی عبدالله (ص) فی قوله عزوجل فطرة الله الی فطر الناس علیها قال فقال علی التوحید و محمد رسول الله (صلی الله علیه و آله) و علی امیر المؤمنین (علیه‌السلام). بصائر الدرجات، ص ۹۸؛ التوحید، ص ۳۲۹.
۲۶. «پس روی خود را با گرایش تمام به حق به سوی این دین کن، با همان سرشتی که خدا مردم را بر آن سرشته است. آفرینش خدای تغییرپذیر نیست. این است همان دین پایدار، ولی بیشتر مردم نمی‌دانند». سورة روم: ۳۰، آیه ۳۰.
۲۷. قالت رسولهم أفی الله شک فاطر السماوات و الأرض، سورة ابراهیم: ۱۴، آیه ۱۰.
۲۸. این موارد از کتاب فطرت در قرآن اثر آیت‌الله جوادی آملی نقل شده است.
۲۹. لیس علیک هداهم و لكن الله یریدی من یشاء، سورة بقره: ۲، آیه ۲۷۲.
۳۰. إنک لا تهدی من أحببت و لكن الله یریدی من یشاء، سورة قصص: ۲۸، آیه ۵۶.
۳۱. و ان تکتذبوا فقد کذب أمم من قبلکم و ما علی الرسول إلا البلاغ المبین، سورة عنکبوت: ۲۹، آیه ۱۸.
۳۲. و قال الذین أشركوا لو شاء الله ما عبدنا من دونه من شیء نحن و لا آبائنا و لا حرمنا من دونه من شیء کذلک فعل الذین من قبلهم فهل علی الرسل إلا البلاغ المبین، سورة نحل: ۱۶، آیه ۳۵.
۳۳. قل أطیعوا الله و أطیعوا الرسول فإن تولوا فإنما علیهم ما حمل و علیکم ما حملتم و ان تطیعوه تهتدوا و ما علی الرسول إلا البلاغ المبین، سورة نور: ۲۴، آیه ۵۴.
- رک: سورة مائدة: ۵، آیه ۹۹ و ۹۲؛ سورة رعد: ۱۳، آیه ۴۰؛ سورة نحل: آیه ۸۲؛ سورة نور: ۲۴، آیه ۵۴؛ سورة یس: ۳۶، آیه ۱۷؛ سورة شوری: ۴۲، آیه ۴۸؛ سورة تغابن: ۶۴، آیه ۱۲.
۳۴. و لو شاء ربک لآمن من فی الأرض کلهم جمیعاً أفأنت تکره الناس حتی یكونوا مؤمنین، سورة یونس: ۱۰، آیه ۹۹.
۳۵. لعلک باخع نفسک ألا یكونوا مؤمنین * ان نشأ نزل علیهم من السماء ءایة فظلت أعناقهم لها خاضعین، سورة شعراء: ۲۶، آیه ۴ - ۳.
۳۶. و لو شئنا لأتینا کل نفس هداها و لكن حق القول منی لأملأن جهنم من الجنة و الناس أجمعین، سورة سجده: ۳۲، آیه ۱۳.
۳۷. أفتظنمعون أن یؤمنوا لکم و قد کان فریق منهم یسمعون کلام الله ثم یحرفونه من بعد ما عقلوه و هم یعلمون، سورة بقره: ۲، آیه ۷۵.
۳۸. کیف یریدی الله قوما کفروا بعد إیمانهم و شهدوا أن الرسول حق و جاءهم البینات والله لا یریدی القوم الظالمین، سورة آل عمران: ۳، آیه ۸۶.
۳۹. و لقد ضربنا للناس فی هذا القرآن من کل مثل و لن جنثهم بأیه لیقولن الذین کفروا ان أنکم إلا مبطلون، سورة روم: ۳۰، آیه ۵۸.
۴۰. أفأنت تسمع الصم أو تهدی العمی و من کان فی ضلال مبین، سورة زخرف: ۴۳، آیه ۴۰.
۴۱. قل أمنا بالله و ما أنزل علینا و ما أنزل علی ابراهیم و إسماعیل و إسحاق و یعقوب و الأسباط و ما أوتی موسی و عیسی و النبیون من ربهم لا نفرق بین أحد منهم و نحن له مسلمون، سورة آل عمران: ۳، آیه ۸۴؛ رک: سورة بقره: ۲، آیه ۱۳۶ و ۲۸۵.



آیت‌الله جوادی آملی

گزیده‌های تربیتی تفسیر قرآن کریم

گروه معارف دفتر تألیف کتاب‌های درسی

تا زمینی فکر می‌کنی کودک هستی

الذی جعل لکم الارض مهذا - سورة زخرف، آیه ۱۰

بمیرید، این درست است. همین وصیت را که خلیل حق فرمود و یعقوب هم فرمود، وجود مبارک یوسف (سلام‌الله علیه) در آخرهای عمر، بعد از دوران وزارت و آن عزت مصر، فرمود: (توفنی مسلماً)؛ (سورة یوسف، ۱۰۱)؛

خدایا آن توفیق را بده که من مسلمان بمیرم! این آخرین دعای وجود مبارک یوسف (سلام‌الله علیه) است: (توفنی مسلماً)؛ یعنی ابراهیم این را گفت، اسحاق این را گفت و یعقوب این را گفت که با دین بمیرم! من هم از توی خدا می‌خواهم که توفیقی بده که من مسلمان بمیرم، همین! (توفنی مسلماً). حالا این بیان چه زمانی است؟ در بحبوحه قدرت وزارت اوست! حالا در آن اوج قدرت است! از خدا می‌خواهد که وصیت خلیل حق، اسحاق، یعقوب و این‌ها را عملی بکند و ما هم موظف هستیم که به این حضرت تأسی کنیم!...

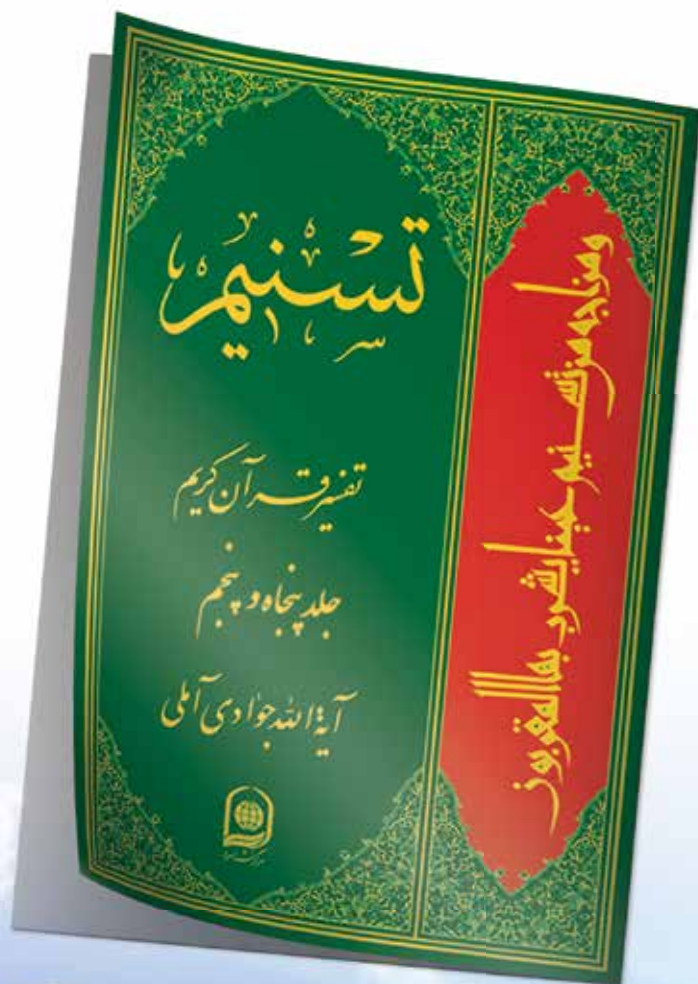
اگر - خدای ناکرده - برای آدم ملکه نباشد، دوران مرگ، حادثه مرگ و طامه مرگ کار آسانی نیست که آدم بتواند این امانت را با خودش به گور ببرد. این تعقیبات نماز را که ملاحظه فرمودید، در تعقیبات نماز پنجگانه، صبح یک تعقیب، ظهر یک تعقیب، عصر یک تعقیب، مغرب یک تعقیب و عشا هم یک تعقیب خاص خودش را دارد؛ اما یک تعقیب مشترکی دارند که بعد از هر نماز باید خواند و آن هم دعای

گهواره را «مهد» می‌گویند، برای اینکه به انسان بفهمانند تا زمانی که زمینی فکر می‌کنی کودک هستی! «مهد» یعنی آماده و جای امن که درست هم هست، اما همه مطالب قرآن این‌ها نیست، چیزهای دیگری هم هست. آن که قدری الهی فکر می‌کند، می‌گوید مادامی که انسان به زمین بسته است کودک است؛ حالا یا کودک هشتاد ساله یا کودک نه ساله، فرقی نمی‌کند! «صبی یتشیخ»! وقتی شما آرام در مجالس بعضی پیرمردها بنشینید، می‌بینید که این‌ها مدام از جوانیشان می‌گویند که این قدر می‌خوردیم این قدر راه می‌رفتیم این قدر می‌دویدیم و مانند آن، همه حرف آن‌ها همین است! دیگر حالا چه فهمیدیم، چه بزرگانی را دیدیم و مانند آن را نمی‌گویند. اگر ساکت بنشینید، چهارتا پیرمرد که دارند حرف می‌زنند، حرف آن‌ها همین است! این‌ها کودکان هشتاد ساله یا نود ساله هستند. فرمود مادامی که زمینی فکر می‌کنید، اهل «مهد» و گهواره هستید؛ مادامی که آسمانی فکر می‌کنید حساب دیگری دارد. تفسیر سورة زخرف؛ جلسه ۶

وصیت همه انبیا: مسلمان بمیرید!

تَمُوتُنَّ إِلَّا أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ - سورة بقره، آیه ۱۳۲

یعنی کاری کنید که با کفر نمیرید؛ کاری کنید که با اسلام



تمام بدن، از سر تا پا، از تک تک این‌ها روح جدا می‌شود! مگر مردن کار آسانی است؟ این محضر بیچاره نمی‌تواند بگوید که بر او چه می‌گذرد؟ البته یک عده راحت هستند!

هیچ حادثه‌ای به اندازه طامه موت نیست، انسان زنده است و از تک تک این اجزا روح جدا می‌شود. مگر مرگ کار آسانی است؟ مگر سکرات مرگ کار آسانی است؟ به این‌ها گفتند که نام این چهارده معصوم (ع) یادتان باشد و این‌ها هم گفتند باشد! لذا در تعقیبات مشترک این‌ها هست! همه چیز از یادمان می‌رود! این‌ها را در قبر سؤال می‌کنند که پیغمبر تو کیست؟ امام تو کیست؟ این‌ها را آدم باید آن قدر بگوید تا ملکه باشد که این فشار مرگ آن‌ها را از یاد او نبرد.

شما در روایات باب برزخ نگاه کنید، خیلی‌ها هستند که نام مبارک پیغمبر یادشان نیست! بعد از احقابی از عذاب - یعنی حداقل هشتاد سال، بعد از هشتاد سال از عذاب - تازه یادشان می‌آید پیغمبر آن‌ها کسی است که قرآن بر او نازل شده است، هنوز نام مبارک حضرت یادشان نیست! (معانی‌الآخیر، ص ۲۲۱)

به این علت است که فرمود با اسلام بمیرید، وصیت همه انبیا همین است! تفسیر سوره زخرف؛ جلسه ۹

«رضیت بالله» است؛ در این دعای «رضیت بالله» نام این معصومین مقدس را آدم به زبان جاری می‌کند بعد از هر نماز، برای اینکه آن قدر باید ملکه بشود که فشار مرگ آن را از یاد آدم نبرد! از ما که مسائل فلسفی و کلامی و فقهی و اصولی را در قبر سؤال نمی‌کنند، بدیهیات دین را از ما سؤال می‌کنند؛ خدای تو کیست؟ معبود تو کیست؟ پیغمبر تو کیست؟ کتاب تو چیست؟ امامان تو چه کسانی هستند؟ آدم این‌ها را باید این قدر بعد از نماز تکرار بکند که سر زبان او باشد، تا طامه مرگ از یاد آدم نبرد! مسئله مرگ نظیر غده سرطان و این‌ها نیست، درست است آن درد دارد و خدا توفیقی عطا کند که راه حل درمان آن را پیدا کنند، اما سرانجام تحمل‌پذیر است! اگر تحمل‌پذیر نبود که این‌ها زنده نبودند؛ اما طامه مرگ طوری است که تحمل‌پذیر نیست و این طور نیست که وقتی نفس انسان تمام شود به نام مرگ است! اگر شما بخواهید با ناخن گیر یا قیچی یک مختصر گوشت دستتان را قطع کنید، چقدر درد می‌آید؟ و چرا درد می‌آید؟ برای اینکه می‌خواهید یک جسم روح‌داری را بی‌روح کنید! این گوشت چون روح لامسه دارد، می‌خواهی روح را از آن بگیری! در طامه مرگ



ضرورت پژوهش در فقه بازی‌های رایانه‌ای

فقه‌پویا

فرصت‌ها و چالش‌های پیش‌رو

گفت‌وگو با حجت‌الاسلام محمدعلی خادمی کوشا

گفت‌وگو: حمید کریمی

ضرورت توجه و شناخت فضای مجازی و مدیریت آن
حوزه علمیه قم قلب فرهنگی جهان تشیع و قلب سیاسی جهان اسلام شمرده می‌شود و از این نظر جایگاه ویژه‌ای دارد. از سوی دیگر، دین، به‌عنوان یک نهاد پاسخ‌گو به مسائل دنیوی و اخروی جامعه مطرح است. با در نظر گرفتن این دو مسئله، اهمیت تلاش‌ها و سیاست‌های حوزه علمیه بیشتر معلوم می‌شود. در سال‌های بعد از انقلاب، فعالیت‌های حوزه علمیه قم در زمینه پژوهش‌ها، درس‌ها و آموزش‌ها گسترش بسیاری را داشته است. از جمله مسائل بعد از انقلاب، مسائل مستحدثه بوده است که امروزه به دلیل پیشرفت‌های بشری، گروه‌گروه مسائل جدید در عرصه دینی و فقهی خودنمایی می‌کنند. همچنین، رهبران جامعه، به‌خصوص حضرت امام (ره) و مقام معظم رهبری، بارها تذکر داده‌اند که نیاز است حوزه درباره مسائل روز پاسخ‌گو باشد. به همین دلیل، گاهی دیده می‌شود برخی از طلاب و فضلا گام‌های خوبی درخصوص حل مسائل مستحدثه برمی‌دارند تا بتوانند باری از دوش دین و حوزه علمیه بردارند. نکته مهم در این زمینه آن است که نباید قضاوت درباره فعالیت‌های حوزه به دروس خارج منحصر باشد. دروس خارج فقه و اصول یک کارگاه فقاقت و عهده‌دار تربیت محققان و فقها هستند. نمی‌توانیم بگوییم چون در دروس خارج کمتر به این موضوع پرداخته شده است، بنابراین عقب مانده‌ایم. اگر کسی بخواهد در مورد حوزه قضاوت کند، لازم است در مورد تمامی خروجی‌ها حوزه قضاوت کند، لازم است تمامی خروجی‌ها و فعالیت‌های حوزه و به‌خصوص فعالیت‌های پژوهشی حوزه را مدنظر قرار بدهد.

یک فقیه برای ورود به فقه فضای مجازی و بازی‌های

رایانه‌ای به چه مؤلفه‌هایی نیاز دارد؟

بحث فقه بازی‌های رایانه‌ای به‌طور کلی وارد بحث فضای مجازی نمی‌شود، بلکه گرایشی از آن است. بحث فضای

امروزه فضای مجازی و سایبری فضایی است که در نقطه نوین آینده جهان نقش تعیین‌کننده‌ای دارد و یکی از ابزارهای مؤلفه قدرت است. در این میان بازی‌های رایانه‌ای به‌عنوان بخشی از فضای مجازی با محتواها و ساختارهای متنوع و جذاب و ده‌ها ویژگی دیگر، تهدیدها و آسیب‌هایی جدی دارند. دشمنان با بهره‌برداری از این ظرفیت عظیم سعی کرده‌اند با کمترین هزینه به اهداف خویش دست پیدا کنند. بنابراین، حتماً این فضا باید مدیریت شود و به سمت تولید محتوای مناسب و سالم در قالب‌های جذاب و متناسب با ذائقه و فرهنگ بومی پیش برود و تا زمانی که به لحاظ فرهنگی، اقدام عملی در این مورد صورت نگرفته و برنامه‌ریزی مدونی برای آن وجود نداشته باشد، مملو از آسیب‌ها و تهدیدات جدی است. بر این اساس، هفته‌نامه ی حوزه در گفت‌وگو با حجت‌الاسلام والمسلمین **محمد علی خادمی کوشا**، به ضرورت توجه به فقه بازی‌های رایانه‌ای و شناخت اهداف، آثار و ظرفیت‌های آن پرداخته است.

پرسش‌های جدید، پاسخ‌های جدید می‌طلبند.

در جهان امروز، بازی‌های رایانه‌ای به دلیل ورود به برخی عرصه‌های حرام، مانند قمار یا برخی عرصه‌های پیچیده در گردش مالی، از مسائل روز است. کسانی که نگاه اقتصادی دارند، می‌دانند که بازی‌های رایانه‌ای بیشترین گردش مالی را در برخی از کشورها دارند. همچنین، بازی‌های رایانه‌ای در زمینه فرهنگ و ترویج فرهنگ یک کشور توانسته است بخش وسیعی را به خود اختصاص دهد. بنابراین، بازی‌های رایانه‌ای از موضوعاتی هستند که جا دارد فقه ما در مورد آن صحبت کند؛ در حالی که پژوهشگران این عرصه دستاویز مناسبی ندارند تا بتوانند به‌عنوان قدم اول از آنجا شروع کنند. به نظر می‌رسد که لازم است حوزه پله اول را در این زمینه تشکیل دهد و به این عرصه ورود کند. به دلیل فراوانی مسائل فقهی در این مورد لازم است به آن پرداخته شود.

مجازی بسیار گسترده‌تر و دارای مسائل متعدد است که می‌توانیم قالب‌هایی کلی برای آن عرض کنیم که فقیه برای ورود به این عرصه به چه توانایی‌هایی نیاز دارد. فضای مجازی، یا به تعبیر صحیح‌تر فضای حقیقی، با ورود به زندگی انسان‌ها تمام عرصه‌های زندگی را تحت‌تأثیر قرار داده است. به همان اندازه که زندگی ما با این مسئله عجین شده، فقه ما نیز با آن عجین شده است؛ چرا که فقه ما قصد دارد دربارهٔ مسائل زندگی و زیستن ما صحبت کند. بنابراین، به همان وسعتی که فضای خارج مسائل فقهی دارد. فضای مجازی هم و البته با پیچیدگی‌های بیشتر، دارای مسائل فقهی است. یکی از مسائلی که ورود به فضای مجازی را سخت‌تر کرده است. ناآشنایی با موضوعات سخت‌افزاری فضای مجازی است. این دشواری باعث شده است افراد کمتری به آن ورود کنند. این مسئله چهار محور دارد؛ «خود فضای مجازی، اهداف، آثار و ظرفیت‌های آن. فقه می‌تواند در تمام این عرصه‌ها ورود کند. با این نگاه، در هر مسئله مربوط به فضای مجازی، مانند فقه بازی‌های رایانه‌ای، این چهارمحور اصلی و همچنین بحث معاملات و امثال آن در مورد برخی از آن‌ها مطرح می‌شود. در بسیاری از موضوعات فضای مجازی، از جمله بحث فقه بازی‌های رایانه‌ای، شناخت فضای مجازی و عناصر تشکیل‌دهندهٔ آن حرف اول را می‌زند. باید ببینیم این شناخت از چه ارکانی تشکیل می‌شوند؟ این ارکان چگونه با یکدیگر تعامل می‌کنند و هدف و نتیجهٔ نهایی آن‌ها چیست؟ البته کارکردها و ظرفیت‌های آن‌ها هم جزو محورهای چهارگانه‌ای است که باید بررسی شوند.

ما معتقدیم زمانی که راجع به بازی‌های رایانه‌ای

تحقیق می‌کنیم و عناصر آن را تشخیص می‌دهیم،

حکم فقهی مربوط به آن عوض می‌شود. در حکم

فقهی بازی‌های رایانه‌ای عناصری وجود دارند؛ از

جمله اینکه باید شادی‌آفرین، با هدف فراهم کردن

رشد قاعده‌مند دارای قوانین داخلی و همچنین

دارای نوعی تعامل بین کاربر و بازی رایانه‌ای باشند.

در خصوص بازی‌های رایانه‌ای چطور این شناخت حاصل می‌شود؟

برخی از عزیزان که در این زمینه تحقیق می‌کنند، با همان نگاه راجع به بازی‌ها و تفریحاتی که بررسی کرده‌اند، حکمی می‌دهند و از آن عبور می‌کنند (که این کار سطحی‌نگری در تحقیقات فقهی است). ما معتقدیم زمانی که راجع به بازی‌های رایانه‌ای تحقیق می‌کنیم و عناصر آن را تشخیص می‌دهیم، حکم فقهی مربوط به آن عوض می‌شود. در حکم فقهی بازی‌های رایانه‌ای عناصری وجود دارند از جمله اینکه باید شادی‌آفرین، هدفمند، قاعده‌مند، دارای قوانین داخلی و همچنین نوعی تعامل بین کاربر و بازی رایانه‌ای باشند. همچنین باید به تعاملی که داخل فضای مجازی اتفاق می‌افتد توجه شود؛ مثلاً

گاهی گردش‌های مالی اتفاق می‌افتد که برخی با مشاهدهٔ این گردش‌های مالی، به سرعت حکم قمار را مطرح می‌کنند؛ در حالی که اگر این تعاملات را به خوبی تجزیه می‌کردند، چه بسا به این نتیجه می‌رسیدند که قماربازی شکل نمی‌گیرد؛ بلکه تغییر و تحولی در کاربر در فضای مجازی اتفاق می‌افتد. وقتی کاربری وارد فضای مجازی می‌شود و با آن پیش می‌رود، از توانایی‌های برنامه استفاده می‌کند و به سطح بالاتری می‌رود و تغییر و تحولی در او ایجاد می‌کند که ارزش افزوده دارد. این قسمت کاری بسیار ظریف و تأثیرگذار در احکام فقهی است که به شناخت فضای مجازی و بازی‌های رایانه‌ای برمی‌گردد و لازم است از نگاه کردن سطحی به آن پرهیز کنیم. یکی از مسائلی که باعث شد بنده این موضوع را به‌عنوان موضوعی فقهی مطرح کنم، این بود که ملاحظه کردم خطای روشنی برای عموم مردم در مورد بازی‌های رایانه‌ای اتفاق افتاده است که به‌طور سطحی به این مسئله نگاه می‌کنند و حکم صادر می‌کنند. مثل زمانی که وسیله‌ای مانند بلندگو یا رادیو ضبط به بازار آمد و برخی غیرفقیه یا تازه فقیه آن را حرام اعلام کردند؛ در حالی که به کارکردهای خوب آن توجه نکردند. لذا ما نمی‌توانیم قالبی را به این دلیل که دیگران محتوای نامناسبی در آن هم قرار می‌دهند، غیر جایز اعلام کنیم؛ چرا که می‌توانیم در آن قالب محتوای مناسبی قرار بدهیم و مجاز هم باشد و چه بسا در عرصه‌ای واجب هم باشد. اگر بتوانیم بازی‌های رایانه‌ای را به‌عنوان یکی از عرصه‌های فضای مجازی مطرح و مسائل فقهی آن را استخراج کنیم، خواهیم دید که همین مسئله کوچک، مسائل متنوعی دارد. زمانی که بنده به این مسئله ورود پیدا کردم، گمان می‌کردم شاید بتوانیم در چند ماه آن را حل کنیم. بعد متوجه شدم که از منظر فقهی مسائل بسیار متعددی است. بنابراین احساس نیاز کردیم که فضایی باز شود تا وارد این عرصه بشویم. البته در قدم‌های ابتدایی قرار داریم و شاهد نواقصی خواهیم بود. اما یقین داریم به تدریج این فضا جای خودش را باز می‌کند و مسائل بسیار دقیق‌تر و عمیق‌تر مطرح می‌شوند. که می‌تواند پاسخ‌گوی نیاز تولیدکنندگان و مصرف‌کنندگان باشد. البته برای بررسی فضای مجازی و بازی‌های رایانه‌ای سه محور مطرح است، بحث تولید، توزیع و مصرف. این سه عرصه اهمیت بسیار بالایی دارند. امروزه تولیدکنندگان از ما دربارهٔ ساخت بازی‌های رایانه‌ای سؤالاتی دارند و این وظیفهٔ پژوهشگران حوزه است که به این سؤالات پاسخ دهند. در بحث فضای مجازی و مباحث مختلف آن، مانند بحث‌های اقتصادی، سیاسی و روان‌شناسی، که البته پایان‌نامه‌هایی هم در حوزه این موارد نوشته شده‌اند، سؤالات زیادی وجود دارند که تاکنون جواب داده نشده، مگر به‌صورت مجمل، به‌نظر می‌رسد به این‌ها پرداخته نشده یا مقالات اندک و خلاصه‌ای در این باره نوشته شده است.

چگونه وارد مسائل مستحدثه مانند فضای مجازی و

بازی‌های رایانه‌ای بشویم؟

این کار راه‌هایی دارد و یکی از کارهایی که در دروس خارج

فقه در سطح گسترده و در سطح اول آن انجام می‌شود، این است که فقیه با روش فقه‌آشنا شود. در سطح دوم، فقیه می‌داند با آنچه آموخته است، به سراغ چه راهی برود. وقتی می‌گوییم مسائل مستحدثه در فضای مجازی، ابتدا یک مسئله را روشن می‌کنیم. اینکه به دنبال آیه، روایت یا اجماعی که صریحاً در این باب صحبت کرده باشند، نخواهیم بود؛ چرا که با مسئله جدیدی مواجه هستیم و چنین چیزی در بین آیات و روایات وجود ندارد. اینجاست که فقیه دو کار مهم را انجام می‌دهد؛ اول اینکه تجزیه و تحلیل موضوع انجام می‌شود تا بداند آیا این موضوع با عنوان‌ها و قواعد ما منطبق هست یا خیر. بعضی از عنوان‌ها در فقه ما حکم روشنی دارند؛ مانند بحث قمار؛ یعنی مسئله را تجزیه و تحلیل می‌کند تا ببیند قمار واقع شده است یا خیر؟ یا مسئله داخل در ربا هست یا خیر. بعد از تجزیه و تحلیل، به سراغ روایات مرتبط با آن عنوان‌ها می‌رود و آن‌ها را تحلیل و ادله موجود را بررسی می‌کند. ولی به دنبال دلالت مطابقی آن‌ها نیست؛ چون بر این فکر است که به جایی رسیده است که با عنوان‌ها منطبق نیست. این‌جا به سراغ دلالت‌های لازمی می‌رود، نه دلالت التزامی آن‌ها. لوازم دلالت‌ها را بررسی می‌کند و بر این اساس به دنبال حکم مسئله می‌گردد. لذا لازم است هر موضوع در سه یا چهار عرصه تجزیه شود. اول خود موضوع و محتوای داخلی آن، اعم از قالب و محتوا؛ دوم اهداف ارائه‌شده آن موضوع؛ سوم آثار آنکه امروزه در بحث فضای مجازی بیشتر به سراغ آن می‌روند. در حالی که ما در مرحله سوم به سراغ آثار فضای مجازی می‌رویم و قبل از آن، خود موضوع و اهداف آن را بررسی می‌کنیم؛ چرا که شاید با بررسی این دو مورد، حکم را صادر کنیم و کار تمام شود. در مرحله چهارم به سراغ کارکردها و ظرفیت‌های موضوع می‌رویم تا ببینیم تا چه میزان می‌توانیم از آن استفاده کنیم.

لازم است هر موضوع در سه یا چهار عرصه تجزیه

شود. اول خود موضوع و محتوای داخلی آن، اعم از قالب و محتوا؛ دوم اهداف ارائه‌شده آن موضوع؛ سوم آثار آنکه امروزه در بحث فضای مجازی بیشتر به سراغ آن می‌روند. در حالی که ما در مرحله سوم به سراغ آثار فضای مجازی می‌رویم و قبل از آن، خود موضوع و اهداف آن را بررسی می‌کنیم

در مبحث موضوع‌شناسی به چه شاخص‌هایی باید توجه شود؟

یکی از بحث‌های مهم مسائل مستحدثه بحث موضوع‌شناسی است. در این باره لازم است فقیه به دو صورت به مسئله نگاه کند: اول، به صورت کارشناسی؛ یعنی نوشته‌هایی را که در آن مورد وجود دارند بررسی کند و در مرحله بعد به کارشناسان موضوع رجوع کند. مانند بحث شبکه‌های اجتماعی که برای شناخت آن لازم است به سراغ متخصصان آن برود. در موضوع‌شناسی این بحث مطرح است که علوم تا چه اندازه در موضوع‌شناسی حجیت دارند؟ فقیه باید این مسئله را حل کند؛ یعنی روش‌های موضوع‌شناسی را برای خودش حل کرده باشد؛ مثلاً فقیه باید برای خودش این مسئله را حل کرده باشد که ظن غیرمعتبر

شخصی در موضوع‌شناسی حجیت دارد یا خیر؟ بعد از اینکه یقین کند در حکم‌شناسی ظن شخصی هیچ حجیتی ندارد، باید در خصوص موضوع‌شناسی هم به این یقین برسد. چرا که برخی فقها صریحاً گفته‌اند که ظن شخصی در موضوع‌شناسی حجیت دارد؛ لذا می‌بینیم، برخی فقها می‌گویند اینکه همه فقهای شیعه در حکم‌شناسی گفته‌اند قیاس (ظن غیر معتبر) حجت نیست، همین قیاس در موضوع‌شناسی حجت است.

پس اینکه می‌گوییم در مرحله اول لازم است خود موضوع را با مراجعه به متخصصان بشناسیم، نیاز به عقبه‌ای دارد که لازم است در آن فقیه مسائلی را برای خودش حل کرده باشد. دوم اینکه با نگاه فقهی مسئله را بنگرد و موضوع‌شناسی فقهی انجام بدهد تا بداند این موضوع چه عرصه‌هایی فقهی دارد و با توجه به شناخت فقه، کجای این موضوع می‌تواند موضوع فقه قرار بگیرد؟ اخیراً یکی از فضلاء حوزه هم در کتابی به جایگاه موضوع‌شناسی پرداخته است، اما هنوز روش استنباطی در موضوع‌شناسی و روش‌های موضوع‌شناسی فقهی به‌طور کامل کار نشده است و بنده در طول یک‌سال به این موضوع پرداخته‌ام.

مراجعة فقیه به کارشناسان فنی و متخصصان فضای مجازی تا چه حدی لازم است؟

در بحث‌های فنی چاره‌ای نداریم جز اینکه به سراغ دانشمندانی برویم که در این زمینه کار کرده‌اند. مثلاً وقتی می‌خواهیم در مورد شبکه‌های اجتماعی و فیلترینگ صحبت کنیم، ابتدا باید ببینیم این‌ها چه هستند، همین‌طور راجع به سامانه‌های الکترونیکی یا قراردادهای الکترونیکی، برای شناخت این مفاهیم باید به سراغ برنامه‌نویسان بروم و با عقبه آن‌ها آشنا شویم و بعد آن‌ها را تجزیه و تحلیل کنیم.

باید دید آیا در موضوع‌شناسی همین‌که به ظن و گمانی رسیدیم، کافی است یا آن‌قدر باید ادامه بدهیم تا به علم برسیم؟ اینجا مرحله سخت کار است و امکان دارد بگویید تا شما در این زمینه به علم نرسیده‌اید و در حد تخصصی که می‌تواند کاملاً نظر بدهد، نرسیده‌اید، نمی‌توانید نظر فقهی ارائه بدهید. یا امکان دارد بگویند تا این حد لازم نیست و همین مقدار که من موضوع را به تفصیل و براساس گفته دیگران شناختم، می‌توانم نظر فقهی ارائه بدهم و بیشتر افراد این نظر دوم را می‌پذیرند.

عرصه‌های فقهی در فضای مجازی کجاست؟

برای شناخت این مسائل به بحث‌های حقوقی نیاز داریم. خوبی بحث‌های حقوقی این است که عرصه‌های فقهی را هم برای ما مشخص می‌کند. بحث‌های حقوقی بسیاری در خارج از کشور صورت گرفته‌اند، اما در داخل کشور کمتر کار شده است. مثلاً در قراردادهای الکترونیکی مطالعه می‌کند و می‌بیند بحث حق انصراف را مطرح کرده‌اند که در فقه در قالب خیار مطرح است. اما در بحث حق انصراف الکترونیکی این قانون وجود دارد که تا هفت روز هر مصرف‌کننده‌ای که کالایی را از فضای مجازی خریداری کرده است، مجاز به فسخ قرارداد است و می‌تواند این کار را بدون دلیل و به شرط عدم مصرف کالا انجام بدهد. در باب

این مسئله حق انصراف و چిستی آن و جایگاه آن، در فقه، در برخی پایان‌نامه‌ها و مقالات پرداخته شده است که ماهیت این حق فسخ تجارت الکترونیک چیست. البته تعداد این مقالات کم است. کسی می‌تواند به این مسائل بپردازد. که راجع به قانون تجارت الکترونیک مطالعه کرده باشد و در عرصه فقهی آن ورود کند که آیا حق انصراف در فقه ما توجیهی دارد یا خیر و آن را مطرح کند؟ لازم است فقیه با نگاه فنی خود عرصه‌های مختلف را مطالعه کند. یکی از راه‌های آن، مطالعات حقوقی است و راه دیگر آن سؤالات عرفی است که ببیند کاربران یک نرم‌افزار چه سؤالاتی داشته‌اند و با چه مشکلاتی روبرو شده‌اند؟ ببیند آیا پاسخ این مشکلات بر عهده فقه است و نیاز به پاسخ فقهی دارد؟ یا خیر، نیاز به پاسخ فنی دارد.

مثلاً اینکه نرم‌افزار هنگ می‌کند، یک مسئله فقهی نیست، اما اینکه در بین بازی رایانه‌ای پیامی از برنامه ارسال می‌شود که برای ادامه لازم است به شبکه‌ای دیگر ورود کرد، آیا این کار برای من جایز است؟ یا در قسمتی دیگر، مقداری پول مطالبه می‌کند و کاربر از فقیه سؤال می‌کند آیا جایز است این پول را پرداخت کنم؟ این مسئله و مسائلی مانند این را فقه پاسخ می‌دهد. در بحث استفاده از عینک‌های سه بعدی، مانند این است که شخص کاری را واقعاً انجام می‌دهد و این‌ها نیاز به حکم فقهی دارد. برخی بازی‌ها مخصوص افرادی است که نیاز به درمان دارند و توسط پزشک تجویز می‌شوند. به عنوان مثال، اگر درمان شخصی منحصر به چنین بازی رایانه‌ای باشد، انجام این بازی واجب می‌شود و نیاز به حکم فقهی دارد. همه این مسائل در بحث موضوع‌شناسی مطرح می‌شوند. اخیراً مقالاتی نوشته شده‌اند که نشان می‌دهند برخی پژوهشگران سعی کرده‌اند فضای گسترده‌تری را ترسیم کنند.

بعضی فعالیت‌ها و کارهای پژوهشی را که در این عرصه صورت گرفته‌اند بیان کنید؟

بنده مدت یک سال درباره موضوع‌شناسی کار کردم و سال قبل از آن هم مدت یک سال در مدرسه «خاتم الاوصیا» (عج) راجع به اصول فقه مسائل مستحدثه به معنای روش استنباط در مسائل مستحدثه بحث کردم. اگر بخواهیم درخصوص مسائل مستحدثه استنباط کنیم که چگونه می‌توان از روایات و آیات استفاده کرد، آیا عمومات و مطلقات موجود ما به کار مسائل مستحدثه می‌آید، و می‌توانیم از آن‌ها استفاده کنیم؟ سال بعد راجع به موضوع‌شناسی صحبت کردیم و سال سوم گفتیم، یکی از مصادیق مسائل مستحدثه، بازی‌های رایانه‌ای است و راجع به آن بحث کردیم. در سال اول، در اصول حل مسائل مستحدثه، راجع به قراردادهای الکترونیکی بحث کردم و کتاب آن هم نوشته شده است. یکی از تحقیقات ما برای حجیت عمومات و مطلقات در مسائل مستحدثه است که در حال انجام است که درس آن را دو سال قبل گفته‌ام و چون این کار در فضای علمی پیاده نشده است، در حال انجام آن هستیم. اما کتاب قراردادهای الکترونیکی احتمالاً امسال

عرضه خواهد شد. راجع به موضوع‌شناسی برخی طلاب مقالاتی نوشتند که لازم است تکمیل شود؛ چرا که مطالبی که در درس گفته شده است، نیاز به بررسی و تکمیل نهایی دارد. سال گذشته مقدمه بحث بازی‌های رایانه‌ای را آغاز کردیم و ان‌شاءالله امسال به‌صورت مفصل وارد آن خواهیم شد. روش ما هم مبتنی بر روش‌هایی است که دو سال قبل به صورت درس گفته شده است و شیوه مسائل مستحدثه به این صورت است که ابتدا از موضوع‌شناسی وارد می‌شویم و بعد به دلیل‌شناسی می‌رسیم. هر کدام از این‌ها عرصه‌های جدیدی دارند.

البته در مسائل جدید آنچه مورد نیاز است و حرف را تمام می‌کند، همان موضوع‌شناسی است و در مسائل مستحدثه غالباً با اثبات حکم جدیدی به‌صورت کلی مواجه نیستیم. مثلاً گفته نمی‌شود که قمار یا ربا یا اضافه پول گرفتن حلال است یا حرام، چرا که در جای خود گفته شده است. ما گروهی را تشکیل دادیم که بازی‌های رایانه‌ای را در سه یا چهار محور در بحث‌های تربیتی، اخلاقی و فلسفی پژوهش کردند و بحث فقهی آن با ما بود و بحث تربیتی آن هم با برخی دیگر از استادان. نتیجه این کار به‌صورت کتاب بازی‌های رایانه‌ای از دیدگاه اسلام منتشر شده است. بنابراین، وقتی می‌خواهیم نظر اسلام را راجع به مسئله‌ای مانند بازی‌های رایانه‌ای بیان کنیم، نباید از بحث‌های روان‌شناسی، حقوقی، فقهی و تربیتی آن غفلت کنیم. همچنان که تولیدکننده، مسیرهای مختلفی را برای تولید برنامه یا بازی پیموده است، ما هم که می‌خواهیم نظری ارائه بدهیم، باید همان مسیر را هم‌دوش با تولیدکننده بپیماییم تا بتوانیم بگوییم موضوع‌شناسی فنی را انجام داده‌ایم. موضوع‌شناسی فنی به این معنی است که فقیه باید با دو نفر همراه شود. ابتدا با تولیدکننده تا ببیند او از چه کانال‌هایی عبور کرده است تا قضاوت کند و بعد با مسائل حقوقی و عرفی تا بداند چه مسائلی درباره این بازی یا نرم‌افزار مطرح است که مربوط به فعل مکلف است تا بتواند حکم خود را صادر کند.

اگر سخنی پایانی در این زمینه دارید، بفرمایید.

اینکه حوزه علمیه به دروس مسائل جدید نمی‌پردازد، نشانه فقر حوزه نیست و اینکه برخی چنین قضاوتی دارند، صحیح نیست. بلکه برای قضاوت در مورد حوزه نیاز است به خروجی‌های حوزه نگاه کنیم که با وجود نواقص، الحمدلله خوب کار می‌کنند. دروس خارج یک کارگاه فقاقت است تا فقهی تربیت کند که بتواند این مسائل را حل کند. کدام مسئله فقهی است که شما استفتا کرده باشید و فقیه بگوید من حکم آن را نمی‌دانم؟ بلکه براساس آنچه یاد گرفته است، حکم را صادر می‌کند و موضوع دوم اینکه باید در زمینه موضوع‌شناسی کار کنیم و از آن غفلت نکنیم. اینکه در برخی مسائل ملاحظه می‌شود که حکم آن صادر نشده است، عمده به موضوع‌شناسی برمی‌گردد. در خصوص موضوع‌شناسی کم کار شده و لازم است مراکز و پژوهشگاه موضوع‌شناسی تشکیل شوند.

یکی از مسائلی که ورود به فضای مجازی را سخت‌تر کرده است. ناآشنایی با موضوعات سخت‌افزاری فضای مجازی است. این دشواری باعث شده است افراد کمتری به آن ورود کنند

سازماندهی محتوای آموزشی در علوم انسانی با تأکید بر آموزش فلسفه

دکتر فخری ملکی

هدف از تحصیل فلسفه، ارتقاء انسان از پایین‌ترین مراتب به عالی‌ترین مراتب کمال است. «ملاصدرا»

اشاره

باشد، مفهوم مبهمی از چیزها دارد و نمی‌تواند آن‌ها را به خود و دیگران بفهماند^۲.

در دوران جدید نیز می‌توان بر نظر فیلسوف برجسته «کانت» تکیه کرد. او مفهوم جهانی فلسفه را به رابطه هر گونه شناسایی با مقاصد ذاتی خرد انسان و مفهوم دانشگاهی آن را کوششی برای شناختن خاستگاه و ماهیت شناسایی و حدود آن می‌داند^۳.

«یاسپرس نیز کار فلسفه را بیدار کردن انسان‌ها می‌داند»^۴. انسان‌ها کی بیدار می‌شوند؟ یقیناً زمانی که به چیستی امور پی ببرند.

از میان متفکران فلسفه اسلامی نیز می‌توان به فیلسوف شهیر شیعی، ملاصدرا اشاره کرد. او می‌گوید: «علم ان الفلسفة استكمال النفس الانسانية بمعرفة حقایق الموجودات علی ماهی علیها و الحكم بوجودها تحقیقاً بالبراهین لا اخذاً بالظن والتقليد، بقدرالوسع الانسانی»^۵. بدان که فلسفه استكمال نفس انسانی است با معرفت به حقایق موجودات آن‌گونه که هستند و حکم به وجود آن‌ها، از طریق تحقیق، به وسیله براهین نه از روی ظن و تقلید، تا حدی که در توان آدمی است. در مجموع، با توجه به آنچه گفته شد می‌توان فلسفه را چنین تعریف کرد: «فلسفه تلاشی است برای فهم ماهیت امور و اتصال آدمی به حقایق» (جدول ۱)

ماهیت برنامه درسی فلسفه در دوره متوسطه

نقش و کارکرد فلسفه

- **ترویج فلسفه در یک جامعه چه نقش و کارکردی دارد؟ آیا آموزش فلسفه در دوره متوسطه اساساً نقش دارد یا نه؟ نقش آن سازنده است یا خیر؟ در این راستا به چند مورد از کارکرد آموزش فلسفه اشاره می‌شود:**

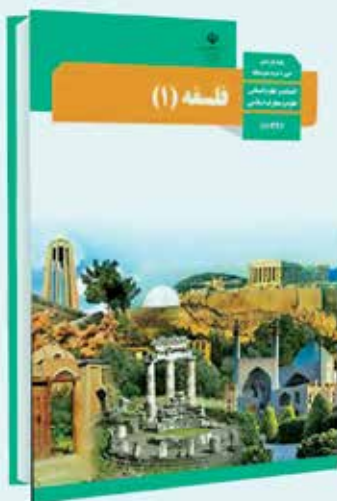
۱. فلسفه‌خوانی و فلسفیدن، مساوی یا ملازم یکدیگر نیستند. اما سوق دادن دانش‌آموز به تجربه‌های فلسفی

در عرصه تعلیم و تربیت محتوای آموزشی در کنار معلم وسیله‌ای اساسی برای تربیت انسان به شمار می‌رود. همان‌گونه که در هیچ یک از امور زندگی نمی‌توان بدون هدف و ابزار مناسب حرکت کرد، در طراحی فرصت‌های یادگیری و سازماندهی عناصر اصلی برنامه نیز نمی‌توان بدون توجه به مجموعه‌ای از مسائل ریشه‌ای و بنیادی تصمیم گرفت. در مقاله حاضر، مبانی سازماندهی محتوای آموزش فلسفه بررسی می‌شود. قاعدتاً قبل از اینکه آموزش فلسفه به‌طور ویژه مطالعه شود، ضروری است که امور فلسفی، روان‌شناختی و اجتماعی تأثیرگذار در یادگیری فلسفه، توضیح داده شود. به هر میزان که تصویر روشنی از ماهیت انسان، علوم انسانی، زندگی اجتماعی، یادگیری و موارد مشابه به دست آوریم، به همان اندازه در فهم درست ابعاد و محتوا موفق‌تر عمل خواهیم کرد. اولین عامل تأثیرگذار در سازماندهی محتوا، نگرش برنامه‌ریزان به ماهیت انسان است. هر گونه نگرشی که به انسان داشته باشیم، از همان زاویه به سازماندهی محتوا می‌نگریم. از نظر «قرآن» انسان موجودی است که از قابلیت الهی شدن برخوردار است و باید با یک حرکت کل‌گرایانه و همه‌جانبه به سوی کمال حرکت کند. اصولاً صراط رستگاری جاده‌ای مستقیم و واحد است و تربیت انسان نیز باید در این حرکت واحد، به‌صورت یکپارچه انجام پذیرد.

علاوه بر انسان‌شناسی، روان‌شناسی، ماهیت زندگی اجتماعی و یادگیری نیز در نحوه سازماندهی محتوا تأثیر می‌گذارد. سازماندهی محتوای آموزشی باید به نحوی تنظیم شود که از طریق برنامه درسی یکپارچه، وحدت نظر، صلاحیت واحد یادگیری مؤثر و همه‌جانبه را در خود به‌وجود آورد و تقویت کند.

ماهیت فلسفه

بنابر دیدگاه بسیاری از استادان، «خاستگاه پرسش فلسفه چیست؟ شوق و مقصد آن شناسایی است؛ یعنی روکردن به ذات و حقیقت چیزها و کارهاست»^۱. به عبارت دیگر، چون آدمی مایل است به ذات امور پی ببرد، پرسش‌های فلسفی را طرح می‌کند. اگر افلاطون با به کار بردن واژه «دیالکتیک»، آن را به‌عنوان روشی معرفی می‌کند که روان را اوج می‌دهد، در همین راستا به ماهیت فلسفه نظر دارد. از نظر افلاطون «فیلسوف کسی است که به شناخت ذات هر چیز رسیده است. کسی که به این پایه نرسیده



هدف‌های آموزش فلسفه

برنامه آموزشی فلسفه در دوره متوسطه چه هدف یا هدف‌هایی را باید تعقیب کند و چه نیازهایی را باید پاسخگو باشد؟

دیدگاه‌های فیلسوفان قدیم در پاسخ به هدف فلسفه چندان متفاوت نیست. تقریباً اجماع نظر

آن‌ها، شناختن موجود بماهو موجود و تبدیل انسان به عالمی مشابه با عالم کبیر است. اما امروزه در پرتو نظام‌های مختلف و رویکردهای گوناگون، پاسخ‌های متفاوتی به این سؤال داده شده است. دیدگاه‌های ارائه‌شده در مورد هدف آموزش فلسفه را در چهار نظریه عمده زیر می‌توان طبقه‌بندی کرد:

۱. خودشناسی؛
 ۲. تفکر نقادانه و اثربخش؛
 ۳. تسهیل و تصحیح تجربه‌های فلسفی؛
 ۴. آموزش فلسفه به منزله یک رشته تحصیلی.
- نکته مهم در تحلیل کلی دیدگاه‌های چهارگانه این است که این دیدگاه‌ها با یکدیگر ناسازگار نیستند و هیچ‌کدام جای دیگری را تنگ نمی‌کند، بلکه می‌توان آموزش فلسفه را در راستای هدفی چندسویه طرح‌ریزی کرد.

یا به تعبیر دقیق‌تر، تسهیل و تصحیح تجربه‌های فلسفی دانش‌آموزان را می‌توان به‌عنوان ضلعی از اضلاع جهت‌گیری آموزش فلسفه تلقی کرد و برنامه آموزشی فلسفه را در راستای آن طراحی نمود.

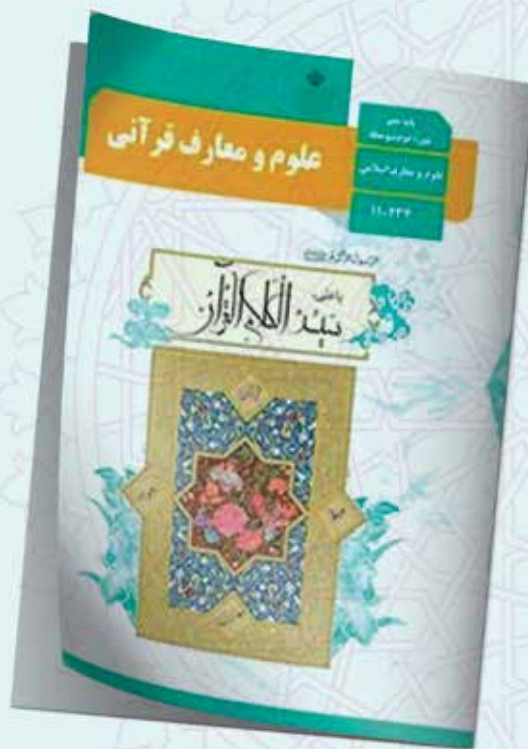
۲. افزایش توانایی تفکر روشمند، تقویت اندیشیدن اثربخش و تفکر نقادانه، از آثار سازنده آموزش فلسفه است؛ اما اولاً این امر به‌صورت مشروط قابل طرح است و بستگی به برنامه آموزشی و اجرای موفق آن دارد. ثانیاً این امور را نیز می‌توان ضلعی از اضلاع برنامه آموزشی که تعیین‌کننده موفقیت آن است، در نظر گرفت.

۳. یکی از تفاوت‌های عمده فلسفه با سایر علوم در این است که آموزش فلسفه علاوه بر افزایش دانش، به افزایش دانایی نیز می‌انجامد، در حالی که آموزش سایر علوم بیش و کم به افزایش دانش منجر می‌شود. این نکته در تبیین ارتباط بنیادین تفکر فلسفی با سایر درس‌ها اهمیت فراوان دارد. تأمل در این نکته نشان می‌دهد که آموزش فلسفه لزوماً به افزایش دانایی نمی‌انجامد، بلکه به نوع برنامه آموزشی وابسته است.

۴. فلسفه و دین دارای سؤال‌های مشترکی هستند و جست‌وجوی این مسائل مشترک موجب همسویی این دو می‌شود. به‌عنوان مثال، اگر جهت‌گیری آموزش فلسفه را خویشتن‌شناسی و وقوف بر رازها و نیازهای وجودی بدانیم، می‌توان یکی از فواید آموزش فلسفه را ایجاد نیاز به آموزه‌های دینی دانست. در این مثال، خویشتن‌شناسی یکی از هدف‌های آموزش فلسفه است و امر مترتب بر آن، فایده آموزش فلسفه است.

جدول ۱. مبانی سازماندهی محتوای آموزش فلسفه

ماهیت انسان	ماهیت علوم انسانی	ماهیت زندگی اجتماعی	ماهیت یادگیری	ماهیت فلسفه
- انسان کمالاتی بالقوه دارد. برای به فعلیت رسیدن امکانات بالقوه وجود به شرایط مطلوب یادگیری نیازمند است.	- علوم انسانی با پیچیده‌ترین موجود جهان ارتباط دارد. - دایره تغییر در علوم انسانی در مقایسه با علوم تجربی تنگ‌تر و محدودتر است.	- زندگی اجتماعی به مثابه یک کل است. - زندگی اجتماعی از دو علت اساسی نشئت می‌گیرد: الف. روح جمعی حاکم بر روابط و شؤون اجتماعی ب. نحوه مواجهه آدمی با مسائل زندگی	- همه چیز آدمی به میزان کارآمدی یادگیری وابسته است. - یادگیری مقوله‌ای چندبعدی است. - ابعاد شناختی، نگرشی و مهارتی، سه وجه اصلی مثلث یادگیری هستند. - یکی از ویژگی‌های یادگیری مؤثر رابطه متقابل اجزای آن است. - یادگیری مؤثر محصول فعالیت یادگیری است.	- خاستگاه فلسفه شوق و مقصد آن شناسایی است. - از نظر افلاطون، دیالکتیک، روان را اوج می‌دهد. - کارکرد فلسفه بیدار کردن انسان هاست. - فلسفه موجب کمال نفس انسان می‌شود. - فلسفیدن حالتی از زندگی است که وجه متمایز آن توجه به شناسایی است و فلسفه حاصل این اندیشیدن است. - فلسفه تلاشی است برای فهم ماهیت امور و اتصال آدمی به حقایق.
- دوره نوجوانی و جوانی دوره رشد تکوینی عقل است. - جست‌وجوی هدف و فلسفه زندگی از ویژگی‌های این دوره است. - ویژگی دیگر جوان، انعطاف‌پذیری اوست. - در این مرحله از زندگی است که انتخاب صورت می‌گیرد.	- در حوزه علوم انسانی، نباید تنها به رفتار منطقی آدمی اکتفا کرد. - هدف علوم انسانی کشف واقعیت‌های وجودی انسان است. - علوم انسانی مانند سایر علوم دلیل طلب است ولی داوری‌های خود را با دلایل موجود خاتمه‌یافته تلقی نمی‌کند - علوم انسانی از روش‌های تعقلی، اسنادی و اشرافی بهره می‌برد.			



شیوه‌ها و زبان آموزش فلسفه

* کارایی و اثربخشی برنامه‌ی درسی فلسفه منوط به استفاده از شایسته‌ترین روش‌ها و مناسب‌ترین زبان به شرح زیر است.

۱. برنامه آموزش فلسفه از حیث ساختار زبانی، باید ویژگی‌های زیر را داشته باشد:

۱-۱. زبان دقیق

یکی از آفات مهم کتاب‌های آموزشی، استفاده نابجا و برداشت‌های سلیقه‌ای از مفاهیم دانش مربوطه است. به کار گرفتن دقیق، صحیح و بدون ابهام مفاهیم هر علمی از عوامل دقیق بودن زبان است. عده‌ای گمان دارند که این ویژگی زبان (دقیق بودن) با آسان‌یابی و سادگی زبان منافات دارد، در حالی که چنین نیست.

۱-۲. زبان آسان‌یاب

یکی از ویژگی‌های گریزناپذیر آموزش فلسفه به دانش‌آموزان، استفاده از ساده‌ترین زبان ممکن است. زبان پیچیده و آکنده از اصطلاحات نامفهوم و نامأنوس مانع فهم آموزه‌های فلسفه و سبب رکود توانایی اندیشیدن است. بنابراین صعوبت در زبان با هدف‌های برنامه آموزشی فلسفه منافات دارد.

طرح درست مسئله و تحلیل و تجزیه
آن به مسائل سازنده، نشان دادن ابعاد
متفاوت مسئله و روش مطالعه آن، در واقع
دانش آموز را به فلسفیدن نزدیک می‌کند

هسته اصلی این هدف چندضلعی را فلسفه به منزله یک دانش تشکیل می‌دهد، اما دانشی نه لزوماً معطوف به نظام خاص فلسفی، بلکه به معنای طرح مسائل کلی معرفت فلسفی. سه هدف دیگر سایر اضلاع آن هستند.

اولویت‌ها در آموزش فلسفه

* چه مباحثی در آموزش فلسفه می‌تواند در نیل به هدف‌های یادشده، مؤثر و مفید باشد و طرح چه مسائلی در برنامه فلسفه اولویت دارد؟

پاسخ به این سؤال، با توجه به دیدگاهی ترکیبی که در بیان هدف‌های فلسفه به دست آمد، خالی از صعوبت نیست، زیرا بر حسب هر یک از هدف‌های یاد شده، مباحث فراوانی به میان می‌آید و کثرت و تنوع مباحث در برنامه درسی دبیرستان مشکل‌آفرین می‌شود. پس به‌ناچار باید گزینشی در میان باشد. فلسفه چیزی نیست جز مسائل فلسفی و مسائل فلسفی یا به خودشناسی مربوطاند، یا به تفکر نقادانه و اثربخش و یا به مسائل فلسفه به منزله مابعدالطبیعه. بر این مبنا می‌توان مسائل زیر را در طرح مباحث فلسفی دارای اولویت انگاشت:

۱. حقیقت آدمی چیست؟
۲. موضع انسان در هستی چیست؟
۳. آیا ورای عالم حس و محسوسات، عالم دیگری نیز هست؟
۴. آیا جهان هدفدار است و روبه سویی دارد؟
۵. آیا زندگی عالم معنا دار است؟
۶. آیا انسان بر سرنوشت خود حاکم است؟
۷. آیا در جهان، غلبه بر خیر است یا شر یا هیچ کدام؟
۸. آیا امکان شناخت وجود دارد؟
۹. سعادت آدمی در چیست؟
۱۰. آیا جهان آفریننده، نگه‌دارنده و راهنمایی دارد؟ صفات او چیست؟

اما سؤال این است که چگونه می‌توان مفاهیم فلسفی را که غالباً انتزاعی و پیچیده‌اند، در جامعه‌ای ساده و عاری از پیچیدگی انتقال داد؟ سادگی زبان مرهون چیست و چگونه به دست می‌آید؟

عوامل زیر در مجموع سادگی زبان را تأمین می‌کنند:

۱-۲-۱. استفاده از مثال‌ها و نمونه‌های عینی و سعی در محسوس کردن مفاهیم معقول: این شیوه تأثیر فراوانی در ساده‌سازی آموزش فلسفه دارد، اما به کارگیری آن دقت و بصیرت کافی می‌طلبد.

۱-۲-۲. استفاده از واژگان ساده: یکی از شیوه‌های ساده‌سازی زبان، استفاده از واژه‌های مأنوس و متعارف و پرهیز از اصطلاحات پیچیده است. سادگی واژگان، مولود سادگی مفاهیم است. یعنی مشکل صرفاً به لغات و الفاظ برنمی‌گردد، بلکه غالباً پیچیدگی در مفهوم‌سازی‌های فلسفی است که واژگان دشوار را به میان می‌آورد. بنابراین، استفاده از واژگان ساده منوط به مفهوم‌سازی‌های نوین، واضح و روشن است.

۱-۲-۳. ساده بودن ساختار جملات: ممکن است جمله شامل واژگان ساده باشد، اما ساختار خود جمله پیچیده و گنگ باشد. لذا ترکیب جملات هم باید واضح، کوتاه و رسا باشد. عبارت‌پردازی‌های درازدامن ابهام‌آور است.

۳-۱. ترتیب آموزشی

در آموزش فلسفه، رعایت ترتیب تعلیمی و عبور تدریجی از مفاهیم ساده به پیچیده ضروری است. نباید مباحث، مسبوق به تصور مفاهیم و یا تصدیق اموری باشند که هنوز درباره آن‌ها سخن گفته نشده است. بهتر آن است که در نخستین مواجهه با یک مفهوم فلسفی، آن را به سادگی تعریف کرد و با تغییر در نحوه نگارش یا رنگی نوشتن آن، جدید بودن مفهوم را یادآور شد. امروزه در منابع آموزشی مغرب‌زمین چنین امری مرسوم و رایج است.

یکی از تفاوت‌های عمده فلسفه با سایر علوم در این است که آموزش فلسفه علاوه بر افزایش دانش، به افزایش دانایی نیز می‌انجامد، در حالی که آموزش سایر علوم بیش و کم به افزایش دانش منجر می‌شود. این نکته در تبیین ارتباط بنیادین تفکر فلسفی با سایر درس‌ها اهمیت فراوان دارد

۴-۱. زبان باطراوت

آموزش فلسفه به دلیل زبان دقیق و مفاهیم انتزاعی به خودی خود جذاب نیست، بلکه باید با روش‌هایی به آن طراوت بخشید. ایجاد تنوع، استفاده طبیعی از شعرها، حکایات، کلمات قصار، تصویرپردازی در کلام، فنون فصاحت و بلاغت، همچون فن «ضارب» می‌تواند زبان را نشاط‌آور کند.

۵-۱. زبان گفت‌وگو

زبان آموزشی فلسفه باید به گونه‌ای باشد که دانش‌آموز را از حالت شنودگی صرف و تماشاگری محض درآورد و در موقعیت بازیگری و ایفای نقش در آموزش فلسفه قرار دهد. یکی از شیوه‌های مؤثر در این راستا، استفاده از زبان گفت‌وگو است. افلاطون آثار خود را در قالب «گفت‌وگوهای فلسفی سقراط با دیگر حکیمان» ارائه کرده است.

۶-۱. زبان داستانی

برخی از صاحب‌نظران استفاده از زبان داستان را توصیه می‌کنند. استفاده ضمنی و نه کلی از زبان داستان از طریق ذکر برخی حکایات، در مقام یادگیری و یا تعریف، کارایی کتاب آموزشی را افزایش می‌دهد.

۲. شیوه‌ها

اجرای برنامه درسی فلسفه محتاج به کارگیری شیوه‌ای کاملاً متفاوت با دیگر درس‌ها و نیز متفاوت با شیوه‌های سنتی است. چند شیوه مهم زیر قابل توصیه است.

۳-۲. شیوه تحلیلی

فیلسوفان تحلیلی گام‌های مهمی در آسان‌سازی تفکر فلسفی و اثربخشی آن برداشته‌اند. در شیوه آن‌ها نقد و داوری مسبوق به داشتن فهم و تصور روشن و واضح از مطلب است؛ لذا بر تحلیل ادعا و روش بیان کردن سخن تأکید می‌شود (تحلیل مفهومی و گزاره‌ای).

۲-۲. شیوه مسئله‌محوری

مفهوم‌محوری، موضوع‌محوری و مشرب‌محوری، شیوه‌های گوناگونی هستند که اگرچه بیش و کم در برنامه‌های آموزش فلسفه به کار گرفته می‌شوند ولی کارایی و اثربخشی آن‌ها را به شدت کاهش می‌دهند. آموزش فلسفه باید به شیوه مسئله‌محوری طراحی شود، زیرا جهت‌گیری عمده در این نوع برنامه، افزایش قدرت اندیشیدن و نیز تسهیل تجربه‌های فلسفی است.

مراد از شیوه مسئله‌محوری آن است که قبل از هر بحثی، ابتدا مسئله مربوط، به صورت کاملاً واضح طرح شود. «حسن‌السؤال نصف‌العلم» به معنای همین است که مسئله را خوب طرح کن تا متعلم خود پاسخ را بیابد. تحلیل مسئله و تجزیه آن به مسائل سازنده، نشان دادن ابعاد متفاوت مسئله و روش مطالعه آن، در واقع دانش‌آموز را به فلسفیدن نزدیک می‌کند.

۳-۲. شیوه چالش‌زا

روش دیالکتیکی و چالش نظام‌مند در آموزش فلسفه، از حیث افزایش مشارکت فعال دانش‌آموزان، تقویت قدرت اندیشیدن و تسهیل تجربه‌های فلسفی آن‌ها بسیار مؤثر است. ساده‌ترین شیوه در چالش‌زا کردن محتوای آموزشی، طرح آرای مختلف و نقد و داوری دیدگاه‌های مخالف است.

۴-۲. رعایت ترتیب منطقی

محتوای آموزشی فلسفه خود باید الگوی نظم باشد. مباحثی که نقش مبادی و مقدمات را دارند، باید ابتدا طرح شوند و مباحثی که منطقاً بر آن‌ها مبتنی هستند، باید متأخر باشند. نظم منطقی نقش مؤثری در بالندگی تفکر فلسفی دارد. به همین دلیل، وجود نظم منطقی در محتوای آموزشی فلسفه ضرورت دارد. آنچه در این مقام اهمیت دارد، سازگاری دو گونه نظم در محتوای آموزشی است: یکی ترتیب تعلیمی که ملاک آن عبور از سادگی به پیچیدگی است و دیگری ترتیب منطقی که ملاک آن عبور از مبادی و مقدمات به توابع و نتایج است.

یکی از شیوه‌های ساده‌سازی زبان، استفاده از واژه‌های مأنوس و متعارف و پرهیز از اصطلاحات پیچیده است. سادگی واژگان، مولود سادگی مفاهیم است. یعنی مشکل صرفاً به لغات و الفاظ بر نمی‌گردد، بلکه غالباً پیچیدگی در مفهوم‌سازی‌های فلسفی است که واژگان دشوار را به میان می‌آورد

ارتباط فلسفه با سایر آموزش‌ها

ارتباط محتوای آموزشی فلسفه با سایر آموزش‌ها، مسبوق به تصویری است که از جهت‌گیری آن می‌توان داشت. بر مبنای جهت‌گیری چندسویه در آموزش فلسفه، نکات زیر را می‌توان مورد تأکید قرار داد:

اول: هر دانشی بر مبنای فلسفی، روش‌شناختی و معرفت‌شناختی خاصی استوار است. آموزش فلسفه می‌تواند ذهن دانش‌آموز را نسبت به بنیان‌های فلسفی سایر علوم روشن سازد. عطف توجه به مبانی معرفتی و فلسفی سایر درس‌ها، به وسیله محتوای

آموزشی فلسفه تسهیل می‌شود.

دوم: تأکید بر رازها و نیازهای وجودی و خودشناسی در آموزش فلسفه، رابطه پدافمنه‌تری را بین فلسفه و محتوای سایر درس‌ها، به‌ویژه محتوای آموزش دینی به‌وجود می‌آورد. بر مبنای تمایز رازها و نیازهای وجودی از مسئله‌ها و حاجت‌های غیرووجودی، می‌توان تمایز و ارتباط مهمی را بین آموزش فلسفه و دین از یک سو، و سایر درس‌ها، از سوی دیگر نشان داد. علوم و فنون (محتوای سایر آموزش‌ها) به مسئله‌ها و حاجت‌های غیرووجودی می‌پردازند، در حالی‌که انسان در کنار آن‌ها به آموزشی نیاز دارد که او را نسبت به رازها و نیازهای وجودی، آوا شنوا سازند و ثانیاً به آن‌ها پاسخی شایسته دهند؛ و این نیازمندی کلی و بیش و کم همسان دانش‌آموزان در همه مقاطع آموزشی را به فلسفه دینی نشان می‌دهد. همچنین، پیوند وجودی که در آموزش فلسفه و دین با سایر درس‌ها در سطح وجودی دانش‌آموز پیدا می‌کند نیز نمایان می‌شود.

سوم: بین آموزش فلسفه و سایر آموزش‌ها ارتباط دو جانبه و شبکه‌ای وجود دارد. نیاز علوم به فلسفه در مبادی تصویری و تصدیقی، روش‌ها و رویکردها از یک طرف، و ارتزاق غیرمستقیم و تحول‌پذیر فلسفه از پیشرفت علوم و فنون از طرف دیگر سبب شده است که همبستگی متقابلی بین آن‌ها به‌وجود آید. برنامه آموزش فلسفه نمی‌تواند نسبت به این همبستگی بی‌تفاوت باشد.

چهارم: آموزش فلسفه پیش از دانش، بر دانایی تأکید می‌کند. بر این مبنای، رابطه این دو محتوا با سایر محتواهای آموزشی که بیش و کم بر دانش تأکید دارند و (و نه بر دانایی)، روشن‌تر می‌شود. دانش بر مبنای دانایی استوار می‌گردد و بدون دانایی کارایی و اثربخشی ندارد. معنای این سخن آن است که سایر محتواهای آموزشی از حیث کارایی و اثربخشی بر آموزش فلسفه استوار می‌شوند. (جدول ۲)

جدول ۲. ماهیت محتوای آموزشی فلسفه

نقش و کارکرد	هدف‌ها	مباحث دارای اولویت و اهمیت	شیوه‌ها و زبان آموزش	ارتباط فلسفه با سایر آموزش‌ها
- سوق دادن دانش‌آموز به تجربه‌های فلسفی	- خودشناسی	- فلسفه چیزی نیست جز مسائل فلسفی. مسائل	- از حیث ساختار زبانی به زبان:	- آموزش فلسفه می‌تواند ذهن دانش‌آموز را نسبت به بنیان‌های فلسفی سایر علوم روشن سازد.
- افزایش توانایی تفکر	- رشد تفکر نقاد و اثربخش	- فلسفه یا به خودشناسی مربوط هستند، یا به تفکر نقادی و اثربخش و یا به مسائل فلسفه به منزله متافیزیک. بر این مبنا می‌توان مسائل زیر را در طرح مباحث فلسفی دارای اولویت انگاشت:	- دقیق	- علوم و فنون به مسئله‌ها و حاجت‌های غیرووجودی می‌پردازند و فلسفه به رازها و نیازهای وجودی و به آن‌ها پاسخی شایسته می‌دهد.
- روشمند و تقویت اندیشیدن اثربخش و تفکر نقادانه.	- تسهیل و تصحیح تجربه‌های فلسفی	- می‌توان مسائل زیر را در طرح مباحث فلسفی دارای اولویت انگاشت:	- آسان‌یاب	- علوم در مبادی تصویری و تصدیقی به فلسفه محتاج هستند. فلسفه نیز غیرمستقیم از علوم ارتزاق می‌کند.
- آموزش فلسفه، علاوه بر افزایش دانش به افزایش دانایی نیز می‌انجامد.	- آموزش فلسفه به منزله یک رشته	- حقیقت آدمی چیست؟	- آموزشی	- فلسفه پیش از دانش، بر دانایی تأکید می‌کند. ولی سایر درس‌ها بیش و کم بر دانش تأکید می‌کنند.
- فلسفه و آموزه‌های دینی دارای سؤال‌های مشترکی هستند و جست‌وجوی این مسائل مشترک موجب همسویی این دو می‌شود.	- این چهار دیدگاه ناسازگار نیستند	- موضع انسان در هستی چیست؟	- باطراوت	دانش بر مبنای دانایی استوار می‌شود و بدون دانایی، فاقد کارایی و اثربخشی است.
	- می‌توان فلسفه را در راستای هدفی چندسویه جهت داد. هسته اصلی این هدف چندضلعی، فلسفه به منزله یک دانش است.	- آیا امکان شناخت وجود دارد؟	- گفت‌وگویی	
		- آیا زندگی عالم معنادار است؟	- داستانی	
		- و ...	- چند شیوه مهم قابل توصیه است:	
			- شیوه تحلیلی	
			- شیوه مسئله‌محوری	
			- شیوه چالش‌زا	
			- ترتیب منطقی	
			- ترتیب تعلیمی	
			- باید در برنامه آموزشی بین ترتیب منطقی و تعلیمی سازگاری ایجاد کرد.	

پی‌نوشت‌ها

۱. نقیب‌زاده، میرعبدالحسین. درآمدی بر فلسفه. انتشارات طهوری. تهران. ۱۳۷۸.
۲. نقیب‌زاده، میرعبدالحسین. نگاهی به فلسفه آموزش و پرورش. انتشارات طهوری. ۱۳۷۹.
۳. هومن، محمود. تاریخ فلسفه. ج ۱. انتشارات طهوری، تهران: ۱۳۲۷.
۴. همان منبع.
۵. جوادی آملی. رحیق مختوم، شرح حکمت متعالیه. بخش یکم از جلد اول. مرکز نشر اسراء. ۱۳۷۵.
۶. فرامرز قراملکی، احد. جهت‌گیری‌های آموزش منطق و فلسفه دبیرستان. ۱۳۸۰. ص ۹۸-۶۲.



برگزیده‌ای از بیانیه «گام دوم انقلاب»

گام دوم و سرفصل‌ها و توصیه‌های اساسی در پرتو امید و نگاه خوش‌بینانه به آینده
 اکنون به شما فرزندان عزیزم در مورد چند سرفصل اساسی توصیه‌هایی می‌کنم. این سرفصل‌ها عبارت‌اند از: علم و پژوهش، معنویت و اخلاق، اقتصاد، عدالت و مبارزه با فساد، استقلال و آزادی، عزت ملی و روابط خارجی و مرزبندی با دشمن، سبک زندگی.

بیانیه «گام دوم انقلاب» تجدید مطلعی است خطاب به ملت ایران و به‌ویژه جوانان که به مثابه منشوری برای «دومین مرحله خودسازی، جامعه‌پردازی و تمدن‌سازی» خواهد بود و «فصل جدید زندگی جمهوری اسلامی» را رقم خواهد زد. این گام دوم، انقلاب را «به آرمان بزرگش که ایجاد تمدن نوین اسلامی و آمادگی برای طلوع خورشید ولایت عظمی (ارواحنا فداه) هست» نزدیک خواهد کرد.

اما پیش از همه چیز، نخستین توصیه من امید و نگاه خوش‌بینانه به آینده است. بدون این کلید اساسی همه قفل‌ها، هیچ گامی نمی‌توان برداشت. آنچه می‌گویم یک امید صادق و متکی به واقعیت‌های عینی است. اینجانب همواره از امید کاذب و فریبنده دوری جسته‌ام، اما خود و همه را از نومیدی بی‌جا و ترس کاذب نیز برحذر داشته‌ام و برحذر می‌دارم. در طول این چهل سال و - اکنون مانند همیشه - سیاست تبلیغی و رسانه‌ای دشمن و فعال‌ترین برنامه‌های آن، مایوس‌سازی مردم و حتی مسئولان و مدیران ما از آینده است. خبرهای دروغ، تحلیل‌های مغرضانه، وارونه نشان دادن واقعیت‌ها، پنهان کردن جلوه‌های امیدبخش، بزرگ‌کردن عیوب کوچک و کوچک نشان دادن یا انکار محسنات بزرگ، برنامه‌های همیشگی هزاران رسانه صوتی و تصویری و اینترنتی دشمنان ملت ایران است؛ و البته دنباله‌های آنان در داخل کشور نیز قابل مشاهده‌اند که با استفاده از آزادی‌ها در خدمت دشمن حرکت می‌کنند. شما جوانان باید در شکستن این محاصره تبلیغاتی پیش‌گام باشید. در خود و دیگران نهال امید به آینده را پرورش دهید. ترس و نومیدی را از خود و دیگران برانید. این نخستین و ریشه‌ای‌ترین جهاد شماست. نشانه‌های امیدبخش - که به برخی از آن‌ها اشاره شد - در برابر چشم شماست. رویش‌های انقلاب بسی فراتر از ریزش‌هاست و دست و دل‌های امین و خدمتگزار، به مراتب بیشتر از مفسدان و خائنان و کیسه‌دوختگان است. دنیا به جوان ایرانی و پایداری ایرانی و ابتکارهای ایرانی، در بسیاری از عرصه‌ها با چشم تکریم و احترام می‌نگرد. قدر خود را بدانید و با قوت خداداد، به‌سوی آینده خیز بردارید و حماسه بیافرینید.

نخستین توصیه من امید و نگاه خوش‌بینانه به آینده است. بدون این کلید اساسی همه قفل‌ها، هیچ گامی نمی‌توان برداشت. آنچه می‌گویم یک امید صادق و متکی به واقعیت‌های عینی است

و اما توصیه‌ها:

یک. علم و پژوهش

دانش، آشکارترین وسیله عزت و قدرت یک کشور است. روی دیگر دانایی، توانایی است. دنیای غرب به برکت دانش خود بود که توانست برای خود ثروت و نفوذ و قدرت دوپست‌ساله فراهم کند و با وجود تهی‌دستی در بنیان‌های اخلاقی و اعتقادی، با تحمیل سبک زندگی غربی به جوامع عقب‌مانده از کاروان علم، اختیار سیاست و اقتصاد آن‌ها را به دست گیرد. ما به سوءاستفاده از دانش، مانند آنچه غرب کرد، توصیه نمی‌کنیم، اما مؤکداً به نیاز کشور به جوشاندن چشمه دانش در میان خود اصرار می‌ورزیم. بحمدالله استعداد علم و تحقیق در ملت ما از متوسط جهان بالاتر است. اکنون نزدیک به دو دهه است که رستخیز علمی در کشور آغاز شده و با سرعتی که برای ناظران جهانی غافلگیرکننده بود - یعنی یازده برابر شتاب رشد متوسط علم در جهان - به پیش رفته است. دستاوردهای دانش و فناوری ما در این مدت که ما را به رتبه شانزدهم در میان بیش از دویست کشور جهان رساند و

مایه شگفتی ناظران جهانی شد و در برخی از رشته‌های حساس و نوپدید به رتبه‌های نخست ارتقا داد. همه و همه در حالی اتفاق افتاده که کشور دچار تحریم مالی و تحریم علمی بوده است. ما با وجود شنا در جهت مخالف جریان دشمن‌ساز، به رکوردهای بزرگ دست یافته‌ایم و این نعمت بزرگی است که به خاطر آن باید روز و شب خدا را سپاس گفت.

اما آنچه من می‌خواهم بگویم این است که این راه طی شده، با همه اهمیتش، فقط یک آغاز بوده است و نه بیشتر. ما هنوز از قله‌های دانش جهان بسیار عقبیم. باید به قله‌ها دست یابیم. باید از مرزهای کنونی دانش در مهم‌ترین رشته‌ها عبور کنیم. ما از این مرحله هنوز بسیار عقبیم. ما از صفر شروع کرده‌ایم. عقب‌ماندگی شرم‌آور علمی در دوران پهلوی‌ها و قاجارها در هنگامی که مسابقه علمی دنیا تازه شروع شده بود، ضربه سختی بر ما وارد کرده و ما را از این کاروان شتابان، فرسنگ‌ها عقب نگه داشته بود. ما اکنون حرکت را آغاز کرده و با شتاب پیش می‌رویم، ولی این شتاب باید سال‌ها با شدت بالا ادامه یابد تا آن عقب‌افتادگی جبران شود. اینجانب همواره به دانشگاه‌ها و دانشگاهیان و مراکز پژوهشی و پژوهندگان، گرم و قاطع و جدی در این باره تذکر و هشدار و فراخوان داده‌ام. ولی اینک مطالبه عمومی من از شما جوانان آن است که این راه را با احساس مسئولیت بیشتر و همچون یک جهاد در پیش گیرید. سنگ‌بنای یک انقلاب علمی در کشور گذاشته شده و این انقلاب شهیدانی از قبیل شهدای هسته‌ای نیز داده است. به پاخیزید و دشمن بدخواه و کینه‌توز را که از جهاد علمی شما به‌شدت بیمناک است ناکام سازید.

دو. معنویت و اخلاق

معنویت به معنی برجسته کردن ارزش‌های معنوی از قبیل: اخلاص، ایثار، توکل، ایمان در خود و در جامعه است، و اخلاق به معنی رعایت فضیلت‌هایی چون خیرخواهی، گذشت، کمک به نیازمند، راستگویی، شجاعت، تواضع، اعتمادبه‌نفس و دیگر خلقیات نیکو. معنویت و اخلاق جهت‌دهنده همه حرکت‌ها و فعالیت‌های فردی و اجتماعی و نیاز اصلی جامعه است. بودن آن‌ها محیط زندگی را، حتی با کمبودهای مادی، بهشت می‌سازد و نبود آن‌ها حتی با برخورداری مادی، جهنم می‌آفریند. شعور معنوی و وجدان اخلاقی در جامعه هر چه بیشتر رشد کند، برکات بیشتری به بار می‌آورد؛ این، بی‌گمان محتاج جهاد و تلاش است و این تلاش و جهاد، بدون همراهی حکومت‌ها، توفیق چندانی نخواهد یافت. اخلاق و معنویت، البته با دستور و فرمان به دست نمی‌آید، پس حکومت‌ها نمی‌توانند آن را با قدرت قاهره ایجاد کنند، اما اولاً خود حکومت‌ها باید منش و رفتار اخلاقی و معنوی داشته باشند و ثانیاً زمینه را برای رواج آن در جامعه فراهم کنند و به نهادهای اجتماعی در این باره میدان دهند و کمک برسانند. با کانون‌های ضد معنویت و اخلاق، به شیوه معقول، بستیزند و خلاصه اجازه ندهند که جهنمی‌ها مردم را با زور و فریب جهنمی کنند. ابزارهای رسانه‌ای پیشرفته و فراگیر، امکان بسیار خطرناکی

در اختیار کانون‌های ضد معنویت و ضد اخلاق نهاده‌اند و هم‌اکنون تهاجم روزافزون دشمنان به دل‌های پاک‌جوانان و نوجوانان و حتی نونهالان را با بهره‌گیری از این ابزارها به چشم خود می‌بینیم. دستگاه‌های مسئول حکومتی در این باره وظایفی سنگین برعهده دارند که باید هوشمندانه و کاملاً مسئولانه صورت گیرد. این، البته به معنی رفع مسئولیت از اشخاص و نهادهای غیرحکومتی نیست. در دوره پیش رو باید در این‌باره برنامه‌های کوتاه‌مدت و میان‌مدت جامعی تنظیم و اجرا شود؛ ان‌شاءالله.

سه. اقتصاد

اقتصاد یک نقطه کلیدی تعیین‌کننده است. اقتصاد قوی، نقطه قوت و عامل مهم سلطه‌ناپذیری و نفوذناپذیری کشور است و اقتصاد ضعیف، نقطه ضعف و زمینه‌ساز نفوذ و سلطه و دخالت دشمنان است. فقر و غنا در مادیات و معنویات بشر اثر می‌گذارد. اقتصاد البته هدف جامعه اسلامی نیست اما وسیله‌ای است که بدون آن نمی‌توان به هدف‌ها رسید. تأکید بر تقویت اقتصاد مستقل کشور که مبتنی بر تولید انبوه باکیفیت، و توزیع عدالت‌محور، و مصرف به اندازه و بی‌اسراف و مناسبات مدیریتی خردمندانه است و در سال‌های اخیر از سوی اینجانب بارها تکرار و بر آن تأکید شده، به خاطر همین تأثیر شگرفی است که اقتصاد می‌تواند بر زندگی امروز و فردای جامعه بگذارد.

انقلاب اسلامی راه نجات از اقتصاد ضعیف و وابسته و فاسد دوران طاغوت را به ما نشان داد، ولی عملکردهای ضعیف، اقتصاد کشور را از بیرون و درون دچار چالش ساخته است. چالش بیرونی تحریم و وسوسه‌های دشمن است که در صورت اصلاح مشکل درونی، کم‌اثر و حتی بی‌اثر خواهد شد. چالش درونی عبارت از عیوب ساختاری و ضعف‌های مدیریتی است. مهم‌ترین عیوب، وابستگی اقتصاد به نفت، دولتی بودن بخش‌هایی از اقتصاد که در حیطه وظایف دولت نیست. نگاه

به خارج و نه به توان و ظرفیت داخلی، استفاده اندک از ظرفیت نیروی انسانی کشور، بودجه‌بندی معیوب و نامتوازن و سرانجام عدم ثبات سیاست‌های اجرایی اقتصاد و عدم رعایت اولویت‌ها و وجود هزینه‌های زائد و حتی مسرفانه در بخش‌هایی از دستگاه‌های حکومتی است. نتیجه این‌ها مشکلات زندگی مردم از قبیل بی‌کاری جوان‌ها، فقر درآمدی در طبقه ضعیف و امثال آن است.

راه‌حل این مشکلات، سیاست‌های اقتصاد مقاومتی است که باید برنامه‌های اجرایی برای همه بخش‌های آن تهیه و با قدرت و نشاط کاری و احساس مسئولیت، در دولت‌ها پیگیری و اقدام شود. درون‌زایی اقتصاد کشور، مولد شدن و دانش بنیان شدن آن، مردمی کردن اقتصاد و تصدیگری نکردن دولت، برون‌گرایی با استفاده از ظرفیت‌هایی که قبلاً به آن اشاره شد، بخش‌های مهم این راه‌حل‌هاست. بی‌گمان، یک مجموعه جوان و دانا و مؤمن و مسلط بر دانسته‌های اقتصادی در درون دولت خواهند توانست به این مقاصد برسند. دوران پیش رو باید میدان فعالیت چنین مجموعه‌ای باشد.

جوانان عزیز در سراسر کشور بدانند که همه راه‌حل‌ها در داخل کشور است. اینکه کسی گمان کند «مشکلات اقتصادی صرفاً ناشی از تحریم است و علت تحریم هم مقاومت ضد استکباری و تسلیم نشدن در برابر دشمن است، پس راه‌حل، زانو زدن در برابر دشمن و بوسه زدن بر پنجه گرگ است»، خطایی نابخشودنی است. این تحلیل سراپا غلط، هر چند گاه از زبان و قلم برخی غفلت‌زدگان داخلی صادر می‌شود، اما منشأ آن، کانون‌های فکر و توطئه خارجی است که با صد زبان به تصمیم‌سازان و تصمیم‌گیران و افکار عمومی داخلی القا می‌شود.

چهار. عدالت و مبارزه با فساد

این دو لازم و ملزوم یکدیگرند. فساد اقتصادی و اخلاقی و سیاسی، توده چرکین کشورها و نظام‌ها و اگر در بدنه



جوانان عزیز در
سراسر کشور
بدانند که همه

راه‌حل‌ها در
داخل کشور
است. اینکه
کسی گمان
کند «مشکلات
اقتصادی صرفاً
ناشی از تحریم
است و علت
تحریم هم
مقاومت ضد

استکباری و
تسلیم نشدن
در برابر دشمن
است، پس
راه‌حل، زانو زدن
در برابر دشمن
و بوسه زدن
بر پنجه گرگ
است»، خطایی
نابخشودنی است





گیرد و توطئه واژگونه‌نمایی و لاقط سکوت و پنهان‌سازی که اکنون برنامه جدی دشمنان انقلاب است، خنثا گردد.

با این همه، اینجانب به جوانان عزیزی که آینده کشور چشم‌انتظار آن‌هاست. صریحاً می‌گویم، آنچه تاکنون شده، با آنچه باید می‌شده و بشود، دارای فاصله‌ای ژرف است. در جمهوری اسلامی، دل‌های مسئولان به‌طور دائم باید برای رفع محرومیت‌ها بتید و از شکاف‌های عمیق طبقاتی به شدت بیم‌ناک باشد. در جمهوری اسلامی، کسب ثروت نه‌تنها جرم نیست که مورد تشویق نیز هست. اما تبعیض در توزیع منابع عمومی و میدان دادن به ویژه‌خواری و مدارا با فریبگران اقتصادی که همه به بی‌عدالتی می‌انجامد، به شدت ممنوع است. همچنین، غفلت از قشرهای نیازمند حمایت، به هیچ‌رو مورد قبول نیست. این سخنان در قالب سیاست‌ها و قوانین، بارها تکرار شده است، ولی، برای اجرای شایسته آن، چشم امید به شما جوان‌هاست؛ و اگر زمام اداره بخش‌های گوناگون کشور به جوانان مؤمن و انقلابی و دانا و کاردان - که بحمدالله کم نیستند - سپرده شود. این امید برآورده خواهد شد؛ ان‌شاءالله.

پنج. استقلال و آزادی

استقلال ملی به معنی آزادی ملت و حکومت از تحمیل و زورگویی قدرت‌های سلطه‌گر جهان است و آزادی اجتماعی به معنای حق تصمیم‌گیری و عمل کردن و اندیشیدن برای همه افراد جامعه است. و این هر دو از جمله ارزش‌های اسلامی‌اند و این هر دو عطیه الهی به انسان‌هاست و هیچ کدام تفضل حکومت‌ها به مردم نیستند. حکومت‌ها موظف به تأمین این دو هستند. منزلت آزادی و استقلال را کسانی بیشتر می‌دانند که برای آن جنگیده‌اند. ملت ایران با جهاد چهل‌ساله خود از جمله آن‌هاست. استقلال و آزادی کنونی ایران اسلامی دستاورد، بلکه خون‌آورد صدها هزار انسان والا و شجاع و فداکار است؛ غالباً جوان، ولی همه در رتبه‌های رفیع انسانیت. این ثمره شجره طوبه انقلاب را با تأویل و توجیه‌های ساده‌لوحانه و بعضاً مفرضانه نمی‌توان در خطر قرار داد. همه - مخصوصاً دولت جمهوری اسلامی - موظف به حراست از آن با همه وجودند. بدیهی است که «استقلال» نباید به معنی زندانی کردن سیاست و اقتصاد کشور در میان مرزهای خود، و «آزادی» نباید در

حکومت‌ها عارض شود، زلزله ویرانگر و ضربه‌زننده به مشروعیت آن‌هاست و این برای نظامی چون جمهوری اسلامی که نیازمند مشروعیتی فراتر از مشروعیت‌های مرسوم و مبنایی‌تر از مقبولیت اجتماعی است، بسیار جدی‌تر و بنیانی‌تر از دیگر نظام‌هاست. وسوسه مال و مقام و ریاست، حتی در علوی‌ترین حکومت تاریخ، یعنی حکومت خود حضرت امیرالمؤمنین (علیه‌السلام)، کسانی را لغزند. پس خطر بروز این تهدید در جمهوری اسلامی هم که روزی مدیران و مسئولانش مسابقه زهد انقلابی و ساده‌زیستی می‌دادند، هرگز بعید نبوده و نیست؛ و این ایجاب می‌کند که دستگاهی کارآمد با نگاهی تیزبین و رفتاری قاطع در قوای سه‌گانه حضور دائم داشته باشد و به معنای واقعی با فساد مبارزه کند؛ به‌ویژه در درون دستگاه‌های حکومتی.

البته نسبت فساد در میان کارگزاران حکومت جمهوری اسلامی در مقایسه با بسیاری از کشورهای دیگر و به‌خصوص با رژیم طاغوت که سرتا پا فساد و فسادپرور بود، بسی کمتر است و بحمدالله مأموران این نظام غالباً سلامتی خود را نگاه داشته‌اند. ولی حتی آنچه هست، غیرقابل قبول است. همه باید بدانند که طهارت اقتصادی شرط مشروعیت همه مقامات حکومت جمهوری اسلامی است. همه باید از شیطان حرص برحذر باشند و از لقمه حرام بگریزند و از خداوند در این باره کمک بخواهند و دستگاه‌های نظارتی و دولتی باید با قاطعیت و حساسیت، از تشکیل نطفه فساد پیشگیری و با رشد آن مبارزه کنند. این مبارزه نیازمند انسان‌هایی با ایمان و جهادگر، و منیع‌الطبع، با دستانی پاک و دل‌هایی نورانی است. این مبارزه بخش اثرگذاری است از تلاش همه‌جانبه‌ای که نظام جمهوری اسلامی باید در راه استقرار عدالت به کار برد.

عدالت در صدر هدف‌های اولیه همه بعثت‌های الهی است و در جمهوری اسلامی نیز دارای همان شأن و جایگاه است. این، کلمه‌ای مقدس در همه زمان‌ها و سرزمین‌هاست و به‌صورت کامل، جز در حکومت حضرت ولی‌عصر (ارواح‌انفاده) میسر نخواهد شد، ولی به‌صورت نسبی، همه جا و همه وقت ممکن و فریضه‌ای برعهده همه، ویژه حاکمان و قدرتمندان، است.

جمهوری اسلامی ایران در این راه گام‌های بلندی برداشته است که قبلاً بدان اشاره‌ای کوتاه رفت؛ و البته در توضیح و تشریح آن باید کارهای بیشتری صورت

تقابل با اخلاق و قانون و ارزش‌های الهی و حقوق عمومی تعریف شود.

شش. عزت ملی، روابط خارجی، مرزبندی با دشمن

این هر سه، شاخه‌هایی از اصل «عزت، حکمت و مصلحت» در روابط بین‌المللی‌اند. صحنه جهانی امروز شاهد پدیده‌هایی است که تحقق یافته یا در آستانه ظهورند: تحرک جدید نهضت بیداری اسلامی بر اساس الگوی مقاومت در برابر سلطه آمریکا و صهیونیسم؛ شکست سیاست‌های آمریکا در منطقه غرب آسیا و زمین‌گیر شدن همکاران خائن آن‌ها در منطقه؛ گسترش حضور قدرتمندانه سیاسی جمهوری اسلامی در غرب آسیا و بازتاب وسیع آن در سراسر جهان سلطه. این‌ها بخشی از مظاهر عزت جمهوری اسلامی است که جز با شجاعت و حکمت مدیران جهادی به دست نمی‌آید. سردمداران نظام سلطه نگران‌اند؛ پیشنهادهای آن‌ها عموماً شامل فریب و خدعه و دروغ است. امروز ملت ایران علاوه بر آمریکای جنایتکار، تعدادی از دولت‌های اروپایی را نیز خدعه‌گر و غیرقابل اعتماد می‌داند. دولت جمهوری اسلامی باید مرزبندی خود را با آن‌ها با دقت حفظ کند؛ از ارزش‌های انقلابی و ملی خود، یک گام هم عقب‌نشینی نکند؛ از تهدیدهای پوچ آنان نهراسد؛ و در همه حال عزت کشور و ملت خود را در نظر داشته باشد و حکیمانه و مصلحت‌جویانه و البته از موضع انقلابی، مشکلات

قابل حل خود را با آنان حل کند. در مورد آمریکا حل هیچ مشکلی متصور نیست و مذاکره با آن جز زیان مادی و معنوی محصولی نخواهد داشت.

هفت. سبک زندگی

سخن لازم در این باره بسیار است. آن را به فرصتی دیگر وا می‌گذارم و به همین جمله اکتفا می‌کنم که تلاش غرب در ترویج سبک زندگی غربی در ایران، زیان‌های بی‌جبران اخلاقی و اقتصادی و دینی و سیاسی به کشور و ملت ما زده است؛ مقابله با آن، جهادی همه‌جانبه و هوشمندانه می‌طلبد که باز چشم امید در آن به شما جوان‌هاست.

در پایان از حضور سرافرازانه و افتخارآنگیز و دشمن‌شکن ملت عزیز در بیست‌ودوم بهمن و چهلمین سالگرد انقلاب عظیم اسلامی تشکر می‌کنم و پیشانی سپاس بر درگاه حضرت حق می‌سایم. سلام بر حضرت بقیه‌الله (ارواحنا فداه): سلام بر ارواح طیبه شهیدان والامقام و روح مطهر امام بزرگوار؛ و سلام بر همه ملت عزیز ایران و سلام ویژه به جوانان. دعاگوی شما سید علی خامنه‌ای ۲۲ بهمن ماه ۱۳۹۷

۱. عنوان‌های میانی متن جزو بیانیه نیستند و صرفاً برای دسته‌بندی مطالب قرار داده شده‌اند.



برهان فارابی،

پنجره‌ای عقلانی برای ملاقات با خداوند

عظیم قاهری



بدون تردید، مردود می‌شود، به این حالت رفع تالی می‌گویند. اگر به صحت مقدمه دوم، که تالی را رفع و نفی می‌کند، اعتقاد و اطمینان داشته باشیم و شکی در آن نداشته باشیم، ناچار و لابد باید رفع مقدم را نتیجه بگیریم که عقل از پذیرش غیر آن امتناع می‌ورزد.

برهان فارابی در رد تسلسل علل بی‌نهایت، از طریق این قیاس مطرح شده است که دوباره عین آن را بیان و به توضیح آن می‌پردازم:

برهان فارابی:

«اگر تسلسل علل نامتناهی باشد، هیچ چیز ایجاد نمی‌شود؛ لیکن جهان ایجاد شده است، پس تسلسل علل نامتناهی باطل است.»

توضیح مقدمه اول

فرض کنیم در دنیا هیچ چیز وجود ندارد و ما می‌خواهیم چیزی و یا چیزهایی ایجاد بشود. پس سراغ چیزی می‌رویم و می‌خواهیم که ایجاد شود، اما می‌بینیم آن چیز خودش معلول و متکی به چیز دوم یعنی علت خویش است و نمی‌تواند بدون آن ایجاد شود. پس سراغ آن چیز دوم می‌رویم و از آن می‌خواهیم که ایجاد شود، اما می‌بینیم که آن چیز دوم هم به نوبه خود معلول و متکی به چیز سوم یعنی علت خویش است و نمی‌تواند بدون آن ایجاد شود. پس سراغ آن چیز سوم می‌رویم و از آن می‌خواهیم که ایجاد شود، اما باز می‌بینیم که آن چیز سوم هم به نوبه خود معلول و متکی به چیز چهارم یعنی علت خویش است و نمی‌تواند بدون آن ایجاد شود. پس سراغ ... اگر همین‌گونه تا بی‌نهایت ادامه دهیم، هیچ وقت نمی‌توانیم به علتی برسیم که بدون تکیه به علت ماقبل خویش ایجاد شده باشد. پس به راحتی و بدهت می‌توانیم بفهمیم و نتیجه بگیریم که هیچ وقت هیچ چیز ایجاد نمی‌شود، چون نمی‌توانیم در میان بی‌نهایت علت، علتی پیدا کنیم که متکی به علت دیگری نباشد. روشنی این

برهان فارابی، برهانی کاملاً عقلانی است که برای رد تسلسل علل نامتناهی اقامه گردیده است و در نهایت، به اثبات وجود حضرت «علت‌العلل» یا «علت نخستین» یعنی خداوند می‌انجامد. در وصف این برهان گفته‌اند: «اسد و اخصر» است. یعنی هم به لحاظ عقلانی فوق‌العاده محکم و متقن و غیرقابل تردید است و هم در نهایت اختصار و کوتاهی بیان شده است. اصل بدیهی و اولیه‌ای که در این برهان از آن استفاده شده است، اصل «تقدم ذاتی علت بر معلول» است. یعنی این اصل در نزد عقل بدیهی است که «علت، ذاتاً بر معلول تقدم دارد» محال است که ابتدا معلول ایجاد بشود سپس علتش حاضر گردد. به عبارت دیگر تا علت تامه حاضر و حاصل نشود، محال است معلول ایجاد گردد. فارابی از این اصل استفاده کرده و برهان خود را اقامه می‌نماید.

چون این برهان به طریق «قیاس استثنایی متصل، رفع تالی» اقامه گردیده است، ابتدا به توضیح این نوع قیاس می‌پردازم.

قیاس استثنایی متصل، رفع تالی:

این قیاس قیاسی است که مقدمه اول آن، قضیه شرطی متصل و مقدمه دوم آن، قضیه حملی است، که مقدمه دوم قیاس، یعنی قضیه حملی، تالی مقدمه اول که شرطی است را نفی و رد می‌کند که نتیجه قیاس، نفی و رد مقدم قضیه شرطی است، که مقدم قضیه شرطی، به لحاظ عقلی بعد از رفع تالی، حتماً و



مطلب غیرقابل انکار است و تمام محتوای مقدمه اول این است و عقل کاملاً آن را می‌پذیرد که:
اگر تسلسل علل نامتناهی باشد، هیچ چیز ایجاد نمی‌شود.

برهان فارابی:

«اگر تسلسل علل نامتناهی باشد، هیچ چیز ایجاد نمی‌شود؛ لیکن جهان ایجاد شده است، پس تسلسل علل نامتناهی باطل است.»

توضیح مقدمه دوم

در مقدمه اول با حرکات عقلانی، روشن شد که اگر تسلسل علل بی‌نهایت باشد، هیچ چیز ایجاد نمی‌شود. اما وقتی به جهان هستی نظر می‌کنیم می‌بینیم که موجودات بسیاری در جهان وجود دارند و وجود و وقوع آن‌ها غیرقابل انکار است. و این واقعیت داشتن جهان، تالی مقدمه اول را رد می‌کند. تالی مقدمه اول این است که «هیچ چیز ایجاد نمی‌شود» به شرطی که تسلسل علل بی‌نهایت باشد. و وقتی می‌بینیم «جهان هستی وجود دارد» عقلاً این نتیجه غیرقابل انکار حاصل می‌شود که:
تسلسل علل نامتناهی باطل است.

«تسلسل علل نامتناهی باطل است»، به این معناست که در جهان هستی، علتی وجود دارد که متکی به هیچ علت دیگری نیست و آن «علت‌العلل» یا «علت نخستین» است که ذات حضرت واجب‌الوجود یعنی خداوند می‌باشد. روشنی و وضوح نتیجه این برهان، مطلقاً جای تردید ندارد و هر انسانی با وضوح تمام، از طریق این برهان، با حضرت واجب‌الوجود یعنی خداوند دیدار عقلانی می‌کند و بیجا و باطل بودن این سؤال که خود خدا را چه کس یا چیزی آفریده مشخص و هویدا می‌شود. این حرکت و استدلال عقلانی، حرکت عقلانی به درون انسان و در خویش است. استدلال را دوگونه باید دید، یکی اینکه حرکت استدلال به درون خود فطرت است که این نوع استدلال، در حقیقت و در ذات خویش استدلال نیست، بلکه زنگارزدایی از فطرت درونی انسان است. برهان فارابی از این دسته استدلال‌ها و سیر فطرت انسانی در فطرت انسان است. گونه دیگر استدلال، حرکت عقل به بیرون است که در این‌جا باور حاصل می‌شود ولی شهودی صورت نمی‌گیرد. اما در استدلال به درون، بعد از رسیدن به نتیجه که همان شهود است، ظرف استدلال از کار افتاده و شکسته می‌شود و نتیجه، قدرت ارائه خود بدون کسوت استدلال به عقل و دل انسانی را دارد.

دکتر فضل الله خالقیان

الهیات تنزیهی

مروری بر مباحث خداشناسی در نهج البلاغه

چکیده

شناخت خدا بنیادی‌ترین مسئله فکری بشر است. در نوشتار حاضر براساس آموزه‌های امام علی (علیه السلام) در نهج البلاغه، به طرح این موضوع پرداخته و ادعا شده است که الهیات نهج البلاغه را می‌توان الهیات تنزیهی نامید. الهیات تنزیهی شامل این ارکان است: خداوند تمام صفات کمالی را به‌طور نامحدود داراست؛ ذات مقدسش از هر نقص و محدودیتی منزّه است؛ و در عین حال کنه و حقیقت ذات و صفات او بر کسی مکشوف نیست معرفت به خدا، امکان و حدود آن نیز از مسائل مهمی است که در این مقاله مورد بررسی قرار گرفته است.

مقدمه

نهج البلاغه، کتابی تمام‌نشدنی است. خطبه‌ها و سخنان امام علی (علیه السلام)، منبعی سرشار از حکمت‌های نورانی در عرصه‌های گوناگون معرفتی است. این کتاب آینه شخصیتی است که در مکتب قرآن پرورش یافته و در مدرسه ارشاد نبوی آزموده گشته است. صبغه هدایت قرآنی و شمیم تعلیم نبوی از سرتاسر وجود آن حضرت قابل رؤیت و استشمام است. در این میان مطالبی که بازتاب نگرش آن امام به موضوع خداشناسی است، جزو برترین و راقی‌ترین معارفی است که در نهج البلاغه به چشم می‌خورد. در این نوشتار، بر آنیم تا نگاهی دوباره به بیانات ارزشمند حضرت در زمینه الهیات و خداشناسی بیفکنیم و گزارشی از مباحث آن را ارائه کنیم. هدف اصلی از نگارش این مقاله، اظهار این نکته است که الهیات معرفی شده در این کتاب «الهیات تنزیهی» است. در باب اینکه مقصود از این تعبیر چیست و مؤلفه‌های این الهیات- مطابق با برداشت نگارنده- چه هستند؟ پس از این سخن خواهیم گفت.

کلید واژه: امام علی (ع)، نهج البلاغه، خداشناسی، الهیات تنزیهی، وحدت غیر عددی

نگاهی کلی به سخنان امام

با نگاهی کلی به مطالب نهج البلاغه، در می‌یابیم که سخنان حضرت علی (ع) درباره خدا، از نظر ساختار کلامی، در سه دسته یا قالب جای می‌گیرند: گاه در قالب عبارات ایجابی؛ گاه در قالب

عبارات سلبی؛ و گاه در قالب عبارات ترکیبی (مربک از ایجاب و سلب)، برای نمونه به موارد زیر توجه کنید:

۱. عبارات ایجابی

قد علم السرائر، و خبر الضمائر، له الاحاطة بكل شیء، و الغلبة لكل شیء، والقوة علی کل شیء (خطبه ۸۶)؛ خدا به تمام اسرار نهان آگاه و از باطن همه باخبر است. به همه چیز احاطه دارد، و بر همه چیز غالب و پیروز، و بر همه چیز توانا است.

۲. عبارات سلبی

لا یشغله شأن، و لا یغیره زمان، و لا یحویه مکان، و لا یصفه لسان، و لا یعزب عنه عدد قطر الماء و لا نجوم السماء، و لا سوافی الريح فی الهواء، و لا دبیب النمل علی الصفاء، و لا مقیل الذر فی اللیله الظلماء (خطبه ۱۸۷)؛ هیچ کاری خدا را از کار دیگر باز نمی‌دارد، و گذشت زمان در او دگرگونی ایجاد نمی‌کند، و مکانی او را در بر نمی‌گیرد. هیچ زبانی قدرت وصف او را ندارد، و چیزی از خدا مخفی و پنهان نیست، نه تعداد قطرات فراوان آب‌ها و نه ستارگان انبوه آسمان، و نه ذرات خاک همراه با گردبادها در هوا، و نه حرکات مورچگان بر سنگ‌های سخت، و نه استراحتگاه مورچگان ریز در شب‌های تار.

۳. عبارات ترکیبی

کائن لا عن حدث، موجود لا عن عدم، مع کل شیء لا بمقارنه،

و غیر کل شیء لا بمزایله، فاعل لا بمعنی الحركات و الآله، بصیر از لا منظور الیه من خلقه، متوحد از لا سکن یستأنس به و لا یستوحش لفقدہ (خطبه ۱)؛ خدا همواره بوده و از چیزی به وجود نیامده است. با همه چیز هست، نه اینکه همنشین آنان باشد؛ و با همه چیز فرق دارد نه اینکه از آنان جدا و بیگانه باشد. انجام‌دهنده همه کارهاست بدون حرکت و ابزار و وسیله. بیناست حتی در آن هنگام که پدیده‌ای وجود نداشت، یگانه و تنهاست، زیرا کسی نبوده تا با او انس گیرد و یا از فقدان وحشت کند. تنوع عبارت‌پردازی در کلمات امام مشهود و هویدا است. این اسلوب بیانی تنها نشان‌دهنده ساختار کلامی وی نیست، بلکه در واقع برخاسته از نوع نگرش آن حضرت به موضوع شناخت خداست. از این عبارت دریافت می‌شود که ذات اقدس الهی به گونه‌ای است که شناختن و شناساندن او، مقتضی بهره‌برداری از سه نوع درک و سه جور بیان است.

برخی از بیانات به ما می‌گویند «خدا چگونه است» (چه اوصافی دارد)؛ برخی می‌گویند «خدا چگونه نیست» (چه اوصافی ندارد) و در برخی دیگر میان این دو روش جمع می‌شود. در این قسم گفته می‌شود «خدا این گونه است، اما نه آن طور که دیگران هستند». این طریقه از معرفت خدا همان است که در روایات با عنوان «اثبات بلا تشبیه» از آن یاد می‌شود. و مقصود ما از الهیات تنزیهی، به‌طور دقیق اشاره به همین طریقه است.

الهیات تنزیهی

برای فهمیدن معنا و مفهوم «الهیات تنزیهی» (الهیات با تأکید بر تنزیه)، لازم است بفهمیم که با به کار بردن این اصطلاح، نفی چه اقسامی از الهیات را قصد کرده‌ایم. وقتی از این نوع خداشناسی سخن می‌گوییم در صدد آن هستیم که از یک سو «الهیات مبتنی بر تشبیه» و از سوی دیگر «الهیات مبتنی بر شناخت سلبی»^۱ یا «منتهی به تعطیل» را نفی کنیم. به‌منظور توضیح بیشتر بحث را با روایتی که از «اثبات بلا تشبیه» سخن گفته شده است پی می‌گیریم. امام رضا (علیه‌السلام) در ضمن یک روایت، مذاهب مردم در باب توحید و خداشناسی را سه نوع دانسته است. «مذهب اثبات همراه با تشبیه»، مذهب «نفی» و مذهب «اثبات بلا تشبیه». وی مذهب اخیر را طریقه صحیح و مطلوب خداشناسی می‌داند.^۲

با بررسی سخنان امام علی (علیه‌السلام) در نهج‌البلاغه، می‌توان دریافت که همین طریقه و مذهب کاملاً جلوه‌گر است. آن حضرت به شدت با کسانی که در صدد توصیف تشبیهی خداوند هستند، مقابله می‌کند و آنان را از چنین توصیفاتی منع کرده و بر حذر می‌دارد. از طرف دیگر کلمات ایشان، به تبع قرآن، پر از توصیف خدا به صفات نیکو و اسماء حسنی است؛ اما در بسیاری از موارد و برای پرهیز از گرفتار آمدن مخاطب به ورطه تشبیه، خدا را از مشابَهت با صفات و ویژگی‌های مخلوقات منزّه می‌دارد.

شناخت صحیح و بر حق خداوند مستلزم پیمودن راهی است که حد استقامت آن، اثبات وجود خدا و توصیف او به صفات کمالی، و مبرا دانستن وی از هرگونه نقص و محدودیت است. این راه مستقیم، دو طرف و دو حد انحراف و اعوجاج دارد که یک حد آن عبارت است از: تشبیه خدا در وجود و صفاتش به مخلوقات؛ و حد دیگر، تعطیل اندیشه در شناخت صفات الهی و بستن راه شناخت خدا. این روش در واقع نفی صفات کمالی خداوند را در پی خواهد داشت.

طریقه درست خداشناسی را می‌توان الهیات تنزیهی نامید. این نام‌گذاری می‌تواند به روشنی مرز میان این طریقه با روش‌های نادرست و ناموزون تشبیه و تعطیل را بیان نماید.

ارکان الهیات تنزیهی

برای درک بهتر این موضوع، الهیات نهج‌البلاغه را در دو مقام «تبیین و توصیف» و «تجویز و توصیه» مورد توجه قرار می‌دهیم.

الف. مقام تبیین و توصیف

در این مقام، الهیات نهج‌البلاغه بر سه رکن استوار است که عبارت‌اند از: ۱. خداوند واجد همه کمالات به نحو اعلی و اشرف است. ۲. این کمالات از سنخ کمالات بشری و آنچه در مخلوقات وجود دارد نیست و از ویژگی‌های آن‌ها مبراست. ۳. حقیقت ذات و کمالات الهی قابل درک و اکتناه (به کنه رسیدن) نیست.

ب. مقام تجویز و توصیه

رکن اساسی در این مقام، تبعیت از آموزه‌های قرآنی و خطوط روشنی است که در احادیث اهل بیت (علیهم‌السلام) ترسیم شده است. بنابراین تخطی از آن آموزه‌ها و این خطوط، ناروا و لغزنده است.

پس از این تمهیدات، اینک نوبت آن است که مباحث توحیدی نهج‌البلاغه را در ضمن عناوین متناسب بررسی نماییم. در مسیر

این بررسی، با ذکر شواهدی از کلام امام، صحت مدعیات فوق آشکار می‌گردد و نکات تکمیلی را نیز ارائه خواهیم کرد.

۱. عدم اکتنا ذات و صفات خداوند؛ کنه و حقیقت ذات و صفات الهی در حیطه شناخت انسان قرار نمی‌گیرد. این مطلب در جای جای نهج البلاغه مورد تأکید قرار گرفته است.

در ابتدای نهج البلاغه می‌خوانیم: الذی لا یدرکه بعد الهمم، و لا یناله غوص الفطن. (خطبه ۱)؛ خدایی که افکار ژرفاندیش، ذات او را درک نمی‌کنند و دست غواصان دریای علوم به او نخواهد رسید.

دیگر مواردی را که به این مطلب تصریح می‌کنند در زیر مشاهده می‌کنید:

هو القادر الذی اذا ارتمت الاوهام لتدرک منقطع قدرته، و حاول الفكر المبرأ من خطرات الوسوس ان یقع علیه فی

عمیقات غیوب ملکوتیه، و تولهت القلوب الیه، لتجری فی کیفیه صفاته، و غمضت مدخل العقول فی حیث لا تبلغه

الصفات لتناول علم ذاته، ردعها و هی تجوب مهاوی سد الغیوب، متخلصه الیه سبحانه فرجعت اذ جبهت

معترفه بانه لا ینال بجور الاعتساف کنه معرفته و لا تخطر ببال اولی الروایات خاطره من جلال عزته.

(خطبه ۹۱)؛ اوست خدای توانایی که اگر وهم و خیال انسان‌ها بخواهند برای درک اندازه قدرتش

تلاش کنند، و افکار بلند و دور از وسوسه‌های دانشمندان بخواهند ژرفای غیب ملکوتش را در

نوردند، و قلب‌های سراسر عشق مشتاقان، برای درک کیفیت صفات او کوشش نمایند، و عقل‌ها

با تلاش وصف‌ناپذیر از راه‌های بسیار ظریف و باریک بخواهند ذات او را درک کنند، دست

قدرت بر سینه همه نواخته باز گرداند. در حالی که در تاریکی‌های غیب برای رهایی خود به

خدای سبحان پناه می‌برند و با ناامیدی و اعتراف به عجز از معرفت ذات خدا باز می‌گردند،

که با فکر و عقل نارسای بشری نمی‌توان او را درک کرد، و اندازه جلال و عزت او در قلب

اندیشمندان راه نمی‌یابد.

الحمد لله الذی انحسرت الاوصاف عن کنه معرفته، و ردعت عظمته العقول، فلم تجد مساغاً

الی بلوغ غایه ملکوتیه. (خطبه ۱۵۵)؛ ستایش خداوندی را سزااست که تمامی صفت‌ها از

بیان حقیقت ذاتش درمانده، و بزرگی او عقل‌ها را طرد کرده است، چنان‌که راهی برای

رسیدن به نهایت ملکوتش نیابد.

الحمد لله الذی اظهر من آثار سلطانه، و جلال کبريائه، ما حیر مقل العیون من عجائب

قدرته، و ردع خطرات همهم النفوس عن عرفان کنه صفته. (خطبه ۱۹۵)؛ ستایش

خداوندی را سزااست که نشانه‌های قدرت و بزرگی و عظمت خود را چنان آشکار کرد

که دیده‌ها را از شگفتی قدرتش به حیرت آورده، و اندیشه‌های بلند را از شناخت ماهیت

صفاتش باز داشته است.^۲

۲. توصیف ناپذیری ذات حق (ناتوانی از توصیف خدا)؛ در بند ۱ گفته شد که کنه

و حقیقت ذات خدا و صفات او قابل درک و تصور نیست. در اینجا بر این مطلب تأکید

می‌شود که اساساً ذات خدا بی‌مثل و نظیر، و بی‌مانند و شبیه است؛ و حال آنکه دستگاه ادراکی

ما چیزهایی را می‌شناسد که از سنخ مخلوقات و پدیده‌های محدود آفرینش باشد.

گفتنی اینکه، دستگاه ادراکی بشر، شامل ادراک حسی و ادراک عقلی است؟ و این هر دو از

رسیدن به حقیقت ذات و صفات الهی و احاطه به کنه آن‌ها ناتوان هستند؛ زیرا ادراک حسی به امور

مادی تعلق پیدا می‌کند و خداوند از ماده و جسمانیت منزّه است. و ادراک عقلی نیز اموری را درک

می‌کند که محدود به حدود باشند، و خدای سبحان از هر حد و محدودیتی فراتر است؛ بنابراین از آنجا که

هیچ عقلی نمی‌تواند به امر نامحدود احاطه داشته باشد، توان درک حقیقت ذات و صفات الهی بیرون از حیطه

قدرت اوست. به این ترتیب بیاناتی که در این بخش ارائه می‌شود، به لحاظ منطقی در ادامه مطالب بند یکم است.

اینک شواهدی از کلمات امام در این باب را می‌آوریم.

... و کمال الاخلاص له نفی الصفات عنه، لشهادة کل صفة انها غیر الموصوف، و شهادة کل موصوف انه غیر الصفة؛ فمن وصف

الله سبحانه فقد قرنه، و من قرنه فقد ثناه، و من ثناه فقد جزأه، و من جزأه فقد جهله، و من جهله فقد اشار الیه، و من اشار الیه

فقد حده، و من حده فقد عده، و من قال فیم فقد ضمنه، و من قال علام فقد اخلی منه. (خطبه ۱)؛ و کمال اخلاص برای خدا

نفی صفات مخلوقات از اوست؛ زیرا هر صفتی نشان می‌دهد که غیر از موصوفی است، و هر موصوفی گواهی می‌دهد که غیر از

صفت است؛ پس کسی که خدا را با صفت مخلوقات تعریف کند، او را به چیزی نزدیک کرده (برایش هم‌تا و قرینی قائل شده،

و با نزدیک کردن خدا به چیزی، دو خدا مطرح شده؛ و با طرح دو خدا، اجزایی برای او تصور نموده، و با تصور اجزا برای خدا،

او را نشانخته است. و کسی که خدا را نشانسد به سوی او اشاره می‌کند و هر کس به سوی او اشاره کند، او را محدود کرده و

به شمارش آورده. و آن کس که بگوید خدا در چیست؟ او را در چیزی پنداشته است، و کسی که بپرسد خدا بر روی چه چیزی

قرار دارد؟ به تحقیق جایی را خالی از او در نظر گرفته است.

كيف يصف الله من يعجز عن صفة مخلوق مثله. (خطبه ۱۱۲)؛ آن کس که آفریده‌ای چون خود را نتواند وصف کند، چگونه می‌تواند خدای خویش را وصف نماید.

من وصفه فقد حده، و من حده فقد عده، و من عده فقد ابطل ازله، و من قال: كيف؟ فقد استوصفه، و من قال: اين؟ فقد حيزه. (خطبه ۱۵۲)؛ آنکه خدا را وصف کند محدودش کرده، و آنکه محدودش کند او را به شمارش آورده، و آن که او را به شمارش آورد ازلیتیش را باطل کرده است؛ و کسی که بگوید: خدا چگونه است؟ او را توصیف کرده، و هر که بگوید: خدا کجاست؟ مکان برای او قائل شده است.

هیهات ان من يعجز عن صفات ذی‌الهیة و الادوات، فهو عن صفات خالقه اعجز، و من تناوله بحدود المخلوقين ابعده. (خطبه ۱۶۳)؛ هرگز! آن کس که در توصیف پدیده‌ای با شکل و اندازه و ابزار مشخص درمانده باشد، بدون تردید از وصف پروردگارش ناتوان‌تر و از شناخت خدا با حد و مرز پدیده‌ها دورتر است.

۳. خداوند سبحان همه کمالات را به‌طور نامحدود داراست؛ بنا به آموزه‌های نهج‌البلاغه، هر چند ما را به کنه ذات الهی و صفات او راهی نیست، اما در عین حال او واجد تمام صفات کمالی بوده، و از هر گونه نقص و محدودیتی مبرا است. در میان صفات کمالی تأکید فراوانی بر علم و قدرت الهی مشاهده می‌شود. دانش الهی همه مخلوقات را فرا گرفته، و هیچ موجودی از حیطة قدرت او بیرون نیست. شواهد این مطلب در نهج‌البلاغه بدین قرار است:

عالمًا بها قبل ابتدائها، محيطًا بحدودها و انتهائها، عارفًا بقرائنہا و احنائہا. (خطبه ۱)؛ خدا پیش از آنکه موجودات را بیافریند، از تمام جزئیات و جوانب آن‌ها آگاهی داشت و حدود و پایان آن‌ها را می‌دانست، و به اسرار درون و بیرون پدیده‌ها آشنا بود.

عالم السر من ضمائر المضميرين، و نجوى المتخافتين، و خواطر رجم الظنون، و عقد عزیزمات الیقین، و مسارق ایماض الجفون، و ما ضمنتہ اکنان القلوب و غیابات الغیوب، ...، لم تلحقه فی ذلک کلفة، و لا اعترضته فی حفظ ما ابتدع من خلقه عارضة، و لا اعتوره فی تنفیذ الامور و تدابیر المخلوقین ملالة و لا فتره؛ بل نغذهم علمه، و احصاهم عدده، و وسعهم عدله، و غمرهم فضله، مع تقضیرهم عن کنه ما هو اهلہ. (خطبه ۹۱)؛ خداوند از اسرار پنهانی مردم و از نجوای آنان که آهسته سخن می‌گویند و از آنچه که در فکرها به واسطه گمان خطور می‌کند، و تصمیم‌هایی که به یقین می‌پیوندند، و از نگاه‌های رمزی چشم، که از لابه‌لای پلک‌ها خارج می‌گردد، آگاه است. او از آنچه در مخفی‌گاه‌های دل‌ها قرار دارد، و از اموری که پشت پرده غیب پنهان است، آگاه است. ... و برای این همه آگاهی، هیچ‌گونه زحمت و دشواری برای او وجود ندارد و برای نگهداری این همه از مخلوقات رنگارنگ که پدید آورده دچار نگرانی نمی‌شود و در تدبیر امور مخلوقات، سستی و ملالی در او راه نمی‌یابد؛ بلکه علم پروردگار در آن‌ها نفوذ یافته و همه آن‌ها را شماره کرده است. عدالتش همه را در بر گرفته و به رغم کوتاهی کردن مخلوقات در ستایش او، باز فضل و کرمش تداوم یافته است.

الحمد لله خالق العباد، و ساطع المهاد، و مسیل الوهاد، و مخصب

النجاد. (خطبه ۱۶۳)؛ سپاس خداوندی را سزااست که آفریننده بندگان، و گستراننده زمین، و جاری‌کننده آب در زمین‌های پست، و رویاننده گیاه در کوه‌ها و تپه‌های بلند می‌باشد.

فسبحان من لا یخفی علیه سواد غسق داج، و لا لیل ساج، فی بقاع الارضین المتطأطئات، و لا فی یفاع السفع المتجوارات، و ما یتجلجل به الرعد فی افق السماء، و ما تلاشت عنه بروق الغمام، و ما تسقط من ورقه تزیلها عن مسقطها عواصف الانواء و انهطال السماء. و یعلم مسقط القطره و مقرها، و مسح الذره و مجرها، و ما یکفی البعوضه من قوتها، و ما تحمل الانثی فی بطنها. (خطبه ۱۸۲)؛ پس پاک است خدایی که پوشیده نیست بر او سیاهی تیره و تار، بر روی ناهمواری‌های زمین و نه در قله‌های کوتاه و بلند کوه‌ها، و نه غرش رعد در کرانه آسمان و نه درخشش برق در لابه‌لای ابرها، و نه وزش بادهای تند و طوفان، و نه ریزش برگ‌ها بر اثر بارش باران، و نه محل سقوط قطرات باران. و نه مسیر کشیده شدن دانه‌ها و به وسیله مورچگان، و نه غذاهای کوچک نادیدنی پشه‌ها و نه آنچه که در شکم حیوانات ماده در حال رشد است (خدا به همه آن‌ها آگاه است).

خلق الخلاق بقدرته، و استعبد الارباب بعزته، و ساد العظماء بجدوده. (خطبه ۱۸۳)؛ با قدرت خود پدیده‌ها را آفرید، و با عزت خود گردن‌کنان را بنده خویش ساخت، و با بخشش خود بر همه بزرگان برتری یافت.

۴. نفی صفات و ویژگی‌های مخلوقات از خدا (خداوند بی مثل و نظیر است)؛ بخش عمده‌ای از سخنان امیرالمؤمنین (ع) (۴) به نفی مشابهت و مماثلت خدا با مخلوقات اختصاص دارد. نه تنها آن دسته از صفات که نشانگر ضعف و نیاز و فقر هستند، از ذات اقدس باری تعالی منتفی است؛ حتی در صفاتی همچون علم و قدرت و حیات که حکایت از کمال مخلوق می‌نماید، مشابهت میان خدا و خلق مردود است. از این رو در نهج‌البلاغه فراوان مشاهده می‌کنیم که در هنگام توصیف خداوند به صفات کمالی، بلافاصله ویژگی‌های خلقی از ساحت حق تعالی نفی می‌شود.

همان‌طور که قبلاً اشاره کردیم، عبارت‌های ترکیبی نهج‌البلاغه (عبارت مرکب از سلب و ایجاب)، در بیان این مطلب استخدام شده‌اند. در زیر به سخنانی که حاکی از این موضوع هستند، اشاره می‌کنیم:

انشأ الخلق انشاء و ابتداء، بلا رویه احوالها، و لا تجربه استفاده‌ها و لا حرکه احداثها، و لا همامه نفس اضطرب فیها. (خطبه ۱)؛ خلقت را آغاز کرد و موجودات را بیافرید، بدون نیاز به فکر و اندیشه‌ای، یا استفاده از تجربه‌ای؛ بی‌آنکه حرکتی ایجاد کند و یا تصمیمی مضطرب سازد.

الحمد لله الذی لم تسبق له حال حالا، فیکون اولاً قبل ان یکون اخرًا، و یکون ظاهراً قبل ان یکون باطناً. کل مسمی بالوحده غیره قلیل، و کل عزیز غیره ذلیل، و کل قوی غیره ضعیف، و کل مالک غیره مملوک، و کل عالم غیره متعلم. کل قادر غیره یقدر و یعجز، و کل سمیع غیره یصم عن لطیف الاصوات، و یصمه کبیرها، و یذهب عنها ما بعد منها، و کل بصیر غیره یعمی عن خفی الالوان و لطیف الاجسام، و کل ظاهر غیره غیر باطن، و کل باطن غیره غیر ظاهر. (خطبه ۶۵)؛ ستایش



خداوند از اسرار پنهانی مردم و از نجوای آنان که آهسته سخن می‌گویند و از آنچه که در فکرها به واسطه گمان خطور می‌کند، و تصمیم‌هایی که به یقین می‌پیوندند، و از نگاه‌های رمزی چشم، که از لابه‌لای پلک‌ها خارج می‌گردد، آگاه است



سخنان حضرت علی (ع) درباره خدا، از نظر ساختار کلامی، در سه دسته یا قالب جای می‌گیرند. گاه در قالب عبارات ایجابی؛ گاه در قالب عبارات سلبی؛ و گاه در قالب عبارات ترکیبی (مرکب از ایجاب و سلب)





مخلوق اقتضا می‌کند که خداوند از صفات مخلوقات و مصنوعات خویش، منزّه باشد. نظر به اهمیت این موضوع، شواهد دیگری را که به صراحت نشانگر این موضوع هستند از نظر می‌گذرانیم: لا يتوهمون ربهم بالتصوير و لا يجرون عليه صفات المصنوعين، و لا يحدونه بالاماكن، و لا يشيرون اليه بالنظر. (خطبه ۱)؛ (فرشتگان) هرگز خدا را با وهم و خیال، در شکل و صورتی نمی‌پندارند و صفات پدیده‌ها را بر او جاری نمی‌سازند. هرگز خدا را در جایی محدود نمی‌سازند، و نه با همانند آوردن به او اشاره می‌کنند.

الحمد لله الدال على وجوده بخلقه، و بمحدث خلقه على اذليته، و باشتباههم على ان لا شبه له. (خطبه ۱۵۲)؛ ستایش خداوندی را سزااست که با آفرینش مخلوقات، بر هستی خود راهنمایی کرد، و به حدوث و پدید آمدن آن‌ها بر ازلی بودن خود دلیل نشان داد، و با شباهت داشتن مخلوقات با یکدیگر دلیل آورد که او را شبیهی نیست.

لم تبلغه العقول بتحديد فيكون مشبهها، و لم تقع عليه الاوهام بتقدير فيكنون مثالا. (خطبه ۱۵۵)؛ عقل‌ها نمی‌توانند برای او حدی تعیین کنند تا شبیهی داشته باشد، و اندیشه‌ها و اوهام نمی‌توانند برای او اندازه‌ای مشخص کنند تا مثال و نمونه‌ای داشته باشد.

الحمد لله العلى عن شبه المخلوقين، الغالب لمقال الوصفين. (خطبه ۲۱۳)؛ سپاس خداوندی را سزااست که از شباهت داشتن به پدیده‌ها، برتر بوده و گفتار وصف‌کنندگان مغلوب وی است (و حق وصف او را ادا ننماید).

در این بند از کلمات امام علی (علیه‌السلام) چند نکته، چشمگیر می‌نماید. نخست آنکه در این سخنان عنایت ویژه‌ای به غنای مطلق خداوند مشاهده می‌شود. خدا پیش از آفرینش، به هنگام آفریدن مخلوقات، و پس از آن، در عز و غنای مطلق به سر می‌برد. نه نیازی به آفرینش دارد و نه از آفریدن آن‌ها نفعی عاید او می‌گردد. و نه برای آفریدن پدیده‌ها و مخلوقات به ابزار و کمک کاری نیازمند است. (ر.ک: خطبه ۱ و ۹۱ و ...)

نکته دیگر مربوط به استعمال الفاظ و معانی قابل فهم، در وصف خداوند متعال است. عباراتی که نشان می‌دهند خدا به طور هم‌زمان و در مقام واحد، هم ظاهر است و هم باطن (ر.ک: خطبه ۶۵)؛ دور است و نزدیک (ر.ک: خطبه ۴۹)؛ در عین رحمت، صاحب عقوبت است و به هنگام کیفر از سعه رحمت او چیزی کم نمی‌شود (ر.ک: خطبه ۹۰). این‌ها و موارد مشابه دیگر از این دست، در نشان دادن تصویر دقیق‌تری از رابطه خداوند با مخلوقات حائز اهمیت است.

خداوندی را سزااست که صفتی بر صفت دیگرش پیشی نگرفته تا بتوان گفت، پیش از آنکه آخر باشد اول است و قبل از آنکه باطن باشد ظاهر است. هر واحد و تکی جز او اندک است. هر عزیزی جز او دلیل، و هر نیرومندی جز او ضعیف و ناتوان است. هر مالکی جز او بنده، و هر عالمی جز او دانش‌آموز است، هر قدرتمندی جز او گاهی توانا و زمانی ناتوان است. هر شنونده‌ای جز خدا در شنیدن صداهای ضعیف کر و در برابر صداهای قوی ناتوان است و آوازهای دور را نمی‌شنود. هر بیننده‌ای جز خدا از مشاهده رنگ‌های ناپیدا و اجسام بسیار کوچک ناتوان است. هر ظاهری غیر از او پنهان، و هر پنهانی جز او آشکار نیست. الذی ابتدع الخلق على غير مثال امثله، و لا مقدار احتذى عليه، من خالق معبود كان قبله. (خطبه ۹۱)؛ خدایی که بدون نمونه‌ای که از آن بخواهد استفاده کند، و یا نقشه آفریننده‌ای پیش از خود، خلق را بیافرید.

الاحد بلا تأويل عدد، و الخالق لا بمعنى حركة و نصب، و السميع لا بأداة، و البصير لا بتفريق آله، و الشاهد لا بمماسه، و البائن لا بتراخي مسافه، و الظاهر لا برؤية، و الباطن لا بلطافه. بان من الاشياء بالقهر لها و بابت الاشياء منه بالخضوع له، و الرجوع اليه. (خطبه ۱۵۲)؛ خدا یکتاست نه از روی عدد، آفریننده است نه با حرکت و تحمل رنج، شنواست بدون وسیله شنوایی، و بیناست بی‌آنکه چشم گشاید و بر هم نهد. در همه جا حاضر است، نه آنکه با چیزی تماس گیرد، و از همه چیز جداست، نه اینکه فاصله‌ای بین او و موجودات باشد. آشکار است نه با مشاهده چشم، پنهان است نه به خاطر لطافت، از اشیاء جداست به اینکه بر آن‌ها چیره و تواناست، و اشیاء از او جدايند به اینکه خاضع و مقهور اویند، و بازگشتشان به سوی اوست.

لم يخلق الاشياء من اصول ازليه، و لا من اوائل ابدية، بل خلق ما خلق فاقام حده، و صور ما صور فاحسن صورته. ليس لشيء منه امتناع، و لا له بطاعه شيء انتفاع. (خطبه ۱۶۳)؛ پدیده‌ها را از مواد ازلی و ابدی نیافرید، بلکه هر چه را آفریده برایش حد و مرزی تعیین فرمود، و آن‌ها را به نیکوترین صورت، صورت‌گری کرد. چیزی از فرمان او سرپیچی نمی‌کند، و خدا از اطاعت چیزی سود نمی‌برد.

لا يشغله شأن عن شأن، و لا يغيره زمان، و لا يحويه مكان، و لا يصفه لسان. (خطبه ۱۷۸)؛ هیچ کاری خدا را از کار دیگر باز نمی‌دارد، و گذشت زمان در او دگرگونی ایجاد نمی‌کند، و مکانی او را در بر نمی‌گیرد، و هیچ زبانی قدرت وصف او را ندارد.

به‌طور کلی یکی از آموزه‌های مهم نهج‌البلاغه، پرهیز دادن از تشبیه خداوند به مخلوقات است. مابینت و تمایز میان خالق و

احساس مسئولیت معلمی

محمد خلیلی شله‌بران

استان آذربایجان شرقی - شهرستان اهر

مقدمه

معلمان باید از روی دلسوزی، از روی صمیمیت، با احساس اینکه کشور و ملت و این انقلاب، به هر یک ساعت درس آن‌ها نیاز دارد، خوب کار کنند و با این روحیه و با این وجدان درس بدهند. (مقام معظم رهبری، بیانات در دیدار جمعی از کارگران و معلمان، ۱۳۷۰/۱۱/۲)

احساس مسئولیت بخشی از نگرش فرد است که بر مبنای گونه‌های مختلف جامعه‌پذیری در افراد و به‌ویژه کارمندان در سطوح متفاوتی قابل مشاهده است. هنگامی که معلمان به سازمان خود متعهد می‌شوند مایلند تلاش بیشتری به سازمان خود اختصاص دهند. معلمانی که در سطوح بالای تعهد قرار دارند، انگیزه بیشتری برای حضور مشتاقانه و فعالیت‌های جدی در مدارس دارند. آن‌ها می‌توانند تحقق اهداف سازمانی مدرسه را تسهیل کرده و در جهت دستیابی به اهداف بکوشند. **کلیدواژه‌ها:** احساس مسئولیت، تعلیم و تربیت، رضایت شغلی، وجدان کاری، دلبستگی شغلی

طرح موضوع

هر جامعه‌ای به منظور پرورش جوانانش در چارچوب نظام تعلیم و تربیتی خود و همچنین آمادگی آنان به عنوان نیروی کار آینده، به معلمان متعهد نیازمند است. در شرایط فعلی نیاز ما به چنین افرادی بیشتر احساس می‌شود، زیرا براساس نتایج حاصله از مطالعات انجام گرفته، نیروی انسانی متعهد از مهم‌ترین منابع انسانی محسوب می‌شود و سازمان‌هایی که دارای کارمندانی با سطوح بالای تعهد سازمانی می‌باشند از میزان عملکرد بهتر و تحقق گسترده از اهداف برخوردار می‌باشند.

از سوی دیگر، تفاوت‌های معلمان در عملکردشان اغلب، مسئولین را متحیر می‌سازد، زیرا برخی از آنان کارشان را

در سطح عالی و با وظیفه‌شناسی و مسئولیت انجام می‌دهند و نسبت به شغل و سازمان متعهد می‌باشند ولی در مقابل گروه دیگر دارای بازده چندانی در کار خود نمی‌باشند و کار را فقط در حد رفع تکلیف انجام می‌دهند و هیچ‌گونه علاقه و تعهدی نسبت به سازمان از خود بروز نمی‌دهند. به عنوان نمونه در شرایط کنونی، وضعیت اعتقادی پاره‌ای از نوجوانان و جوانان کشور حکایت از ناکارآمدی تربیت دینی می‌کند، و احساس عمومی جامعه و مسئولان نظام آموزشی بر این است که پس از گذشت بیش از چهل سال از انقلاب اسلامی، نظام آموزش و پرورش کشور در رسالت دینی خود تا اندازه‌ای ناموفق بوده است (تجاسب، ۱۳۸۰: ۳۸).

شاید یکی از اشکالات موجود، همین فاصله فزاینده بین اهداف آرمانی و واقعیت‌های جاری باشد؛ چون با نگاه اجمالی به قانون، اهداف و وظایف آموزش و پرورش (مصوب مجلس شورای اسلامی در ۱۳۶۶) و کلیات تغییر نظام آموزش و پرورش (مصوب شورای عالی انقلاب فرهنگی در ۱۳۶۶) درمی‌یابیم که اگر در مقام نظر به آنچه از نظر جنبه‌های ارزشی، اخلاقی، فرهنگی، اعتقادی و سیاسی، که خواهان انتقال و ترویج آن به نسل آینده هستیم، به نحو شایسته توجه شده است؛ پس علت پیدایش گسست فزاینده میان اهداف و برنامه‌ها از یک سو و انتظارات تربیتی از سوی دیگر چیست؟ چرا بین آنچه در میدان «نظر» و «قصد» بیان شده و آنچه در میدان «عمل» و «اجرا» صورت می‌گیرد با آنچه در بازده نهایی «کسب» می‌شود ارتباط معناداری وجود ندارد؟ چرا بین آنچه در برنامه‌های آموزش و پرورش و کتاب‌های درسی «قصد» کرده‌ایم و آنچه دانش‌آموزان در رفتار خود کسب کرده‌اند، نه تنها فاصله‌ای وسیع، بلکه بعضاً تعارضی عمیق وجود دارد؟ (کریمی، ۱۳۸۳: ۱۴-۱۵).

اساساً چرا ما در تعلیم و تربیت اسلامی چندان موفق نبودیم و همچنان دغدغه و نگرانی در تربیت داریم؟ چه شده که مشغله ذهنی گروهی از افراد جامعه ما تربیت اسلامی است؟ این احساس مسئولیت ما برای تربیت نسل کنونی و نسل‌های آینده از کدامین ریشه برخاسته است؟ چگونه به این احساس مسئولیت و به این نگرانی و دغدغه رسیده‌ایم؟ نتایج مطالعات نشان می‌دهد که بیشتر افراد معمولاً کارها را به همان درستی‌ای که از دیگران انتظار دارند، انجام نمی‌دهند. افرادی که در فعالیت‌هایشان درستی را رعایت می‌کنند، نسبت به مسئولیت‌های اجتماعی‌شان متعهدند و دستورالعمل این تعهد برای آن‌ها، سوددهی بیشتر دارد (جان ماکسول، بی‌تا).

جامعه و نمونه آماری

جامعه آماری تحقیق حاضر، شامل کلیه معلمان شهرستان اهر در سال تحصیلی ۹۵-۱۳۹۴ بوده است که با استفاده از روش نمونه‌گیری خوشه‌ای (چندمرحله‌ای) و با استفاده از فرمول نمونه‌گیری کوکران انتخاب گردیدند. براساس آمارهای موجود در اداره آموزش و پرورش اهر در سال تحصیلی ۹۴ بالغ بر ۱۸۵۱ نفر معلم در مقاطع تحصیلی مشغول فعالیت بودند که ۱۰۵۳ نفر خانم و ۷۹۸ نفر آقا بوده‌اند که ۴۶۰ نفر شاغل در مقطع ابتدایی و ۱۲۱۱ نفر در متوسطه و ۴۸۰ نفر شاغل در روستا و ۱۳۷۱ نفر شاغل در شهر بودند و از بین آنان ۲۵۰ نفر به عنوان نمونه آماری انتخاب گردیدند.



متغیرهای پژوهش

در این تحقیق احساس مسئولیت معلمی در تعلیم و تربیت اسلامی به عنوان متغیر وابسته و ۵ متغیر مستقل با استفاده از پیشینه و ادبیات نظری در نظر گرفته شد و مدل اندازه‌گیری آن به شکل ۱ تدوین شد.

یافته‌های پژوهش

الف) یافته‌های توصیفی: در نمونه آماری مورد بررسی ۵۴ درصد پاسخ‌دهندگان زن و ۴۶ درصد آن‌ها مرد و میانگین سنی آن‌ها ۳۸/۱۸ با انحراف معیار ۰/۱۴۳ و میانگین سابقه آن‌ها ۱۹ سال با انحراف معیار ۶/۱۹۲ بود. ۳۶ درصد پاسخ‌گویان شاغل در مدارس روستایی و ۶۴ درصدشان شاغل در مدارس شهری و نیز ۱۵/۶ درصد آن‌ها شاغل در مقطع ابتدایی و ۳۴/۸ درصدشان شاغل در دوره متوسطه اول (راهنمایی) و ۴۹/۶ درصد آن‌ها شاغل در دوره متوسطه دوم بودند. از نظر مدرک تحصیلی، ۲ درصد آن‌ها دیپلم، ۲۶/۸ درصدشان فوق‌دیپلم، ۳۷/۶ درصدشان لیسانس و ۳۳/۶ درصد بقیه فوق‌لیسانس و بالاتر بوده‌اند.

شکل ۱. مدل پنج‌عاملی مرتبه اول برای سنجش احساس مسئولیت معلمی

با توجه به اطلاعات جدول (۱) یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که در محدوده ۱۲۰-۲۴، میانگین احساس مسئولیت در (۲۵۰ نفر) افراد تحت بررسی برابر با ۹۱/۲۵ با انحراف معیار ۲۰/۳۶۲ می‌باشد. حداقل نمره کسب‌شده برابر با ۳۶ و حداکثر آن ۱۱۷ می‌باشد. در محدوده ۱۰۰-۲۰، میانگین نمره توانمندسازی برابر با ۶۵/۹۶ با انحراف معیار ۱۸/۱۹۳ بوده و میان نمرات ۶۵ و کمینه نمرات ۳۴ و بیشینه آن ۹۲ بوده است. در محدوده ۴۵۰-۹۰، نمره دینداری با میان ۳۴۷ و میانگین ۳۴۰/۱۴ با انحراف معیار ۶۱/۲۸۸ بوده است حداقل نمره دینداری برابر با ۲۰۰ و حداکثر آن ۴۳۰ می‌باشد. در محدوده ۲۵۰-۵۰، میانگین نمره رضایت شغلی برابر با ۸۹/۸۶ با انحراف معیار ۳۸/۳۲۱ و کمینه آن ۱۸ و بیشینه آن ۲۴۰ بوده است. در محدوده ۸۰-۱۶، میانگین نمره وجدان کاری برابر با ۱۷۲/۱۸ با انحراف معیار ۴۶/۶ و با دامنه ۱۶۷ بوده است. در محدوده ۸۵-۱۷، میان دلبستگی شغلی برابر با ۷۱ و میانگین آن ۶۸/۹ با انحراف استاندارد ۱۲ بوده است و حداقل نمره ۴۶ و حداکثر آن ۸۵ بوده است.

جدول ۱: آمار توصیفی مربوط به متغیرهای مورد بررسی

آماره - متغیر	احساس مسئولیت	توانمندسازی	دینداری	رضایت شغلی	وجدان کاری	دلبستگی شغلی
تعداد	۲۵۰	۲۵۰	۲۵۰	۲۵۰	۲۵۰	۲۵۰
میانگین	۹۱/۲۵	۶۵/۹۶	۳۴۰/۱۴	۸۹/۸۶	۱۷۲/۱۸	۶۸/۹
میان	۹۷	۶۵	۳۴۷	۸۲	۱۶۸	۷۱
انحراف معیار	۲۰/۳۶۲	۱۸/۱۹۳	۶۱/۲۸۸	۳۸/۳۲۱	۴۶/۶۰۳	۱۲/۰۱
دامنه	۸۱	۵۸	۲۳۰	۲۲۲	۱۶۷	۳۹
کمینه	۳۶	۳۴	۲۰۰	۱۸	۷۸	۴۶
بیشینه	۱۱۷	۹۲	۴۳۰	۲۴۰	۲۴۵	۸۵

ب) یافته‌های استنباطی: همبستگی بین احساس مسئولیت در تعلیم و تربیت اسلامی با توانمندسازی برابر با ۰/۳۳۴ و با دینداری برابر با ۰/۴۱۵ و با رضایت شغلی برابر با ۰/۵۱۶ و با وجدان کاری برابر با ۰/۳۸۳ و با اشتیاق شغلی برابر با ۰/۴۷۳ بوده است. لذا بین متغیرهای مذکور و احساس مسئولیت رابطه مثبت و معناداری ($p \leq 0.001$) وجود دارد.

جدول ۲- ضرایب همبستگی بین متغیرها

متغیر	شاخص	توانمندسازی	دینداری	رضایت شغلی	وجدان کاری	دلبستگی شغلی
احساس مسئولیت	همبستگی پیرسون	۰/۳۳۴	۰/۴۱۵	۰/۵۱۶	۰/۳۸۳	۰/۴۷۳
	Sig	۰/۰۰۰۱	۰/۰۰۰۱	۰/۰۰۰۱	۰/۰۰۰۱	۰/۰۰۰۱
	n	۲۵۰	۲۵۰	۲۵۰	۲۵۰	۲۵۰

قبل از انجام رگرسیون چندگانه، مفروضه‌های آن از جمله نرمال بودن توزیع (از نظر معنی‌دار نبودن کجی و کشیدگی داده‌های متغیرها) با آزمون K-S (کولموگروف - اسمیرنوف)، خطی بودن (با نمودار اسکاتر پلات) و عدم همخطی متغیرها (یک متغیر مستقل تابعی خطی از سایر متغیرهای مستقل بودن) با آزمون تولرانس VIF بررسی شده است و شاخص‌های وضعیت با مقدار کمتر از ۱۰ بوده که جهت رعایت اختصار گزارش از آوردن آن‌ها اجتناب گردید و نیز برای آزمون فرض استقلال خطاها (تفاوت بین مقادیر واقعی و مقادیر پیش‌بینی شده توسط معادله رگرسیون)، از آزمون دوربین - واتسون استفاده شد که با توجه به نتایج جدول ۳ مقدار آزمون دوربین واتسون برابر با ۱/۷۲۷ شده است که انجام آزمون با رگرسیون را تأیید می‌کند. چون آماره دوربین واتسون، آزمون استقلال خطاها از یکدیگر را انجام داده و از آنجا مقدار آماره آزمون دوربین واتسون در فاصله ۱/۵ تا ۲/۵ قرار دارد، فرض وجود همبستگی بین خطاها رد می‌شود و می‌توان از رگرسیون استفاده کرد. در نمونه مورد بررسی، با توجه به ضریب تعیین حاصل از خروجی آزمون، ۰/۴۶۶ از تغییرات احساس مسئولیت در تعلیم و تربیت اسلامی، پنج متغیر توانمندسازی، میزان دینداری، رضایت شغلی و وجدان کاری و دلبستگی شغلی قدرت تبیین و توضیح‌دهندگی دارند.

جدول ۳- نتیجه آزمون دوربین واتسون جهت عدم وابستگی خطاها

مدل	R	R مجذور	خطای معیار	دوربین واتسون
۱	۰/۶۸۳	۰/۴۶۶	۱۵۰/۳۳	۱/۷۲۷

Predictors: (constant)

دلبستگی شغلی، رضایت شغلی، توانمندسازی، وجدان کاری، دینداری

با توجه به نتایج جدول ۴ رابطه خطی چندگانه بین متغیر احساس مسئولیت و متغیرهای توانمندسازی، میزان دینداری، رضایت شغلی و وجدان کاری و دلبستگی شغلی در سطح ۰/۰۰۱ معنادار است. در جدول تحلیل واریانس سطر رگرسیون بیانگر میزان تغییرات متغیر وابسته است که متغیرهای مستقل تبیین می‌شود. سطر باقی‌مانده‌ها نیز بیانگر میزان تغییرات احساس مسئولیت است که توسط سایر عوامل (تصادفی و اتفاقی) تبیین می‌شود.

جدول ۴- آزمون معنی‌داری معادله رگرسیون (تحلیل واریانس)

شاخص‌ها	مجموع مجزورات	درجه آزادی	میانگین مجذور	F	Sig.
رگرسیون	۴۸۱۰۴/۸۳۶	۵	۹۶۲۰/۹۶۷	۴۲/۵۷۵	۰/۰۰۰ ^b
باقیمانده	۵۵۱۳۸/۲۸۸	۲۴۴	۲۲۵/۹۷۷		
کل	۱۰۳۲۴۳/۱۲	۲۴۹			

a. Dependent Variable

b. Predictors: (Constant)

احساس مسئولیت:

دلبستگی شغلی، رضایت شغلی، توانمندسازی، وجدان کاری، دینداری:

آماره F و P-value درباره تحلیل واریانس رگرسیون است و خطی بودن رابطه بین متغیرها را آزمون می‌کند. در اینجا با توجه به نتیجه آزمون F و P-value رگرسیون معنی‌دار می‌باشد. با توجه به نتایج جدول ۷ تحلیل رگرسیون چندگانه نشان می‌دهد که پنج متغیر توانمندسازی، میزان دینداری، رضایت شغلی،

وجدان کاری و تعلق شغلی، قدرت پیش‌بینی متغیر وابسته میزان احساس مسئولیت معلم در تعلیم و تربیت اسلامی را دارند. براساس نتایج ضرایب بتا به ازای یک واحد افزایش در توانمندسازی میزان احساس مسئولیت در تعلیم و تربیت اسلامی به مقدار ۰/۱۶ افزایش می‌یابد و همین‌طور در مورد بقیه متغیرها نیز این قضاوت صادق است. با توجه به مقادیر و سطح معنی‌داری، فرض تساوی ضرایب با صفر رد می‌شود.

جدول ۵- ضرایب متغیرهای معنی‌دار در رگرسیون چندگانه

Sig	t	ضرایب استاندارد	ضرایب غیراستاندارد		مدل
		Beta	خطای معیار	B	
۰/۰۰۸	۲/۶۷۷		۶/۱۳۶	۱۶/۴۲۲	مقدار ثابت
۰/۰۰۵	۲/۸۲۷	۰/۱۴۱	۰/۰۵۶	۰/۱۶	توانمندسازی
۰/۰۰۲	۳/۱۵۴	۰/۱۶۴	۰/۰۱۴	۰/۰۴۳	دینداری
۰	۶/۵۷۸	۰/۳۳۹	۰/۰۱۶	۰/۱۰۷	رضایت شغلی
۰/۰۰۰۵	۲/۸۵۸	۰/۱۴۷	۰/۰۶۱	۰/۱۷۵	وجدان کاری
۰	۴/۷۲۷	۰/۲۵۳	۰/۰۸۱	۰/۳۸۴	دلبستگی شغلی

a. Dependent Variable

احساس مسئولیت:

درست‌نمایی (ML) از نرم‌افزار AMOS v۲۳ و از میان شاخص‌های متنوع نیکویی برازش موجود، در پژوهش حاضر از شاخص‌های برازندگی ذکر شده در جدول ۶ استفاده شده است.

مقدار آماره نسبت مجوز کای بر درجه آزادی (CMIN/DF) برابر با ۳/۰۴۲ با درجه آزادی ۱۰ و با سطح معنی‌داری ۰/۰۷۴ که مقدار آن کمتر از ۰/۰۵ است، نشان‌دهنده تأیید مدل است. زیرا هر چه مقدار کای اسکور کوچک‌تر باشد، مدل پیشنهادی قابل قبول‌تر است؛ چنانچه مقدار P بزرگ‌تر از ۰/۰۵ باشد، حاکی از این است که مقدار CMIN برای مدل قابل قبول است. مقدار ریشه میانگین مربعات خطای برآورد (RMSEA) برابر با ۰/۰۶۳ شده است که مقدار آن کمتر از ۰/۰۸ می‌باشد که برازش مدل را تأیید می‌کند و نیز شاخص نیکویی برازش (CFI) برابر با ۰/۹۲، برازندگی افزایشی (IFI) که برازش یک مدل را با مدل پایه که قائل به وجود کوواریانس میان متغیرها نیست، مقایسه می‌کند، برابر با ۰/۹۴ و شاخص بنتلر- بونت یا شاخص نرم‌شده برازندگی (NFI) ۰/۹۶ شده است. مقادیر این شاخص‌ها بین صفر و یک متغیر است و هر چه مقدار به یک نزدیک‌تر باشد برازش بیشتری دارد. با توجه به مقادیر شاخص‌های مذکور که به یک نزدیک‌تر است، می‌توان نتیجه گرفت که مدل پیشنهادی از نیکویی برازش قابل قبولی برخوردار است.

براساس اطلاعات جدول ۵، با توجه به مقادیر ضرایب بتای غیر استاندارد B (در صورت ناهمسانی واحدهای اندازه‌گیری متغیرها) می‌توان گفت متغیر دلبستگی شغلی با ضریب تأثیر ۰/۳۸۴، بیشترین وزن در کاهش یا افزایش میزان احساس مسئولیت معلم در تعلیم و تربیت اسلامی دارد و در مرتبه بعد متغیر وجدان کاری با وزن ۰/۱۷۵ و توانمندسازی با ضریب ۰/۱۶ و رضایت شغلی با ضریب ۰/۱۰۷ و میزان دینداری با ضریب ۰/۰۴۳ در مدل رگرسیون خطی قدرت تبیین و پیش‌بینی میزان احساس مسئولیت معلم را به خود اختصاص داده‌اند و بقیه تغییرات و سهم وزنی ضرایب تأثیر مربوط به متغیرهایی است که در مدل حاضر بررسی نشده است.

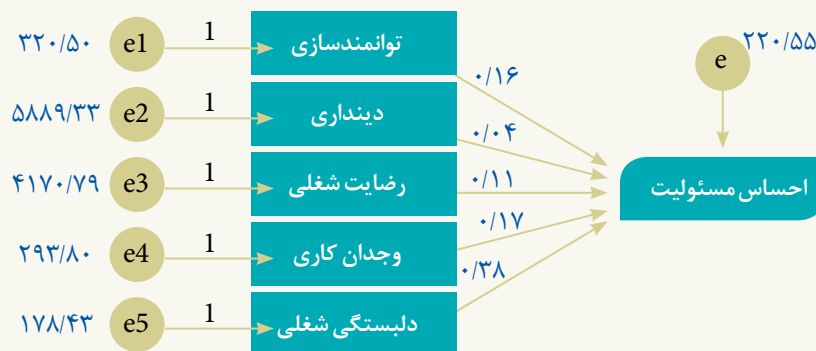
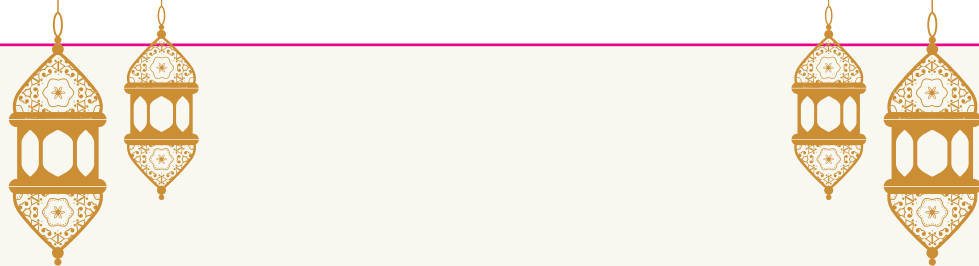
در صورتی که اختلاف واحدهای اندازه‌گیری متغیرها ملحوظ نگردد، ضرایب بتای B استاندارد وزن‌های رگرسیونی را تعیین خواهند کرد. در مدل فوق دو متغیر رضایت شغلی با وزن ۰/۳۳۹ و دلبستگی شغلی با وزن ۰/۲۵۳ روی هم بیش از نصف قدرت توضیح‌دهندگی احساس مسئولیت معلمی را به خود اختصاص داده‌اند. دینداری متغیر بعدی است با وزن رگرسیونی ۰/۱۶۴ و وجدان کاری با وزن ۰/۱۴۷ و بالاخره توانمندسازی با وزن ۰/۱۴۱ که ضریب تأثیر همه آن‌ها در سطح ۰/۰۵ معنی‌دار می‌باشد.

تحلیل مسیر مدل پژوهشی

جهت ارزیابی مدل پیشنهادی، برای برآورد حداکثر

جدول ۶- برازش مدل پیشنهادی براساس شاخص‌های پراکندگی

شاخص پراکندگی	CMIN/DF	RMSEA	GFI	IFI	NFI
مدل پیشنهادی	۳/۰۴۲	۰/۰۶۳	۰/۹۲۳	۰/۹۴۲	۰/۹۶۴
	p = ۰/۰۷۴				



شکل ۲. ضرایب وزنی مسیرها و خطاها در مدل پژوهشی

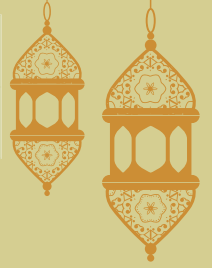
جدول ۷: نتایج آزمون برای حد پایین و بالای ضرایب مسیرها

P	حد بالا	حد پایین	برآورد وزن	مسیر تأثیر متغیرها	توانمندسازی
0.045	0.251	0.034	0.159	احساس مسئولیت	توانمندسازی
0.017	0.294	0.058	0.185	احساس مسئولیت	دینداری
0.007	0.487	0.296	0.384	احساس مسئولیت	رضایت شغلی
0.039	0.288	0.02	0.167	احساس مسئولیت	وجدان کاری
0.014	0.389	0.152	0.286	احساس مسئولیت	دلبستگی شغلی

پس از بررسی و تأیید مدل برای آزمون معناداری ضرایب وزنی از دو شاخص جزئی نسبت بحرانی CR و P-Value استفاده شده است. براساس سطح معنی داری 0.05 مقدار بحرانی باید بیش از 1/96 باشد. مقدار پارامتر کمتر از این مدل مهم محسوب نمی شود. مقادیر معناداری کمتر از 0.05 به معنی رد صفر بودن وزن های رگرسیونی محاسبه شده است. در جدول ۸ با توجه به مقادیر P مقادیر محاسبه شده برای وزن های رگرسیونی با مقدار صفر در سطح بالای 0.99 رد شده است. یعنی شواهدی وجود دارد که نشان می دهد وزن های رگرسیونی نمی توانند معادل صفر باشند.

جدول ۸: نتایج آزمون ضرایب وزنی مستقیم متغیرها بر احساس مسئولیت

P	CR	خطای معیار	برآورد وزن	مسیر تأثیر متغیرها	توانمندسازی
0.002	3.036	0.053	0.16	احساس مسئولیت	توانمندسازی
0.003	3.531	0.012	0.043	احساس مسئولیت	دینداری
0.001	3.124	0.015	0.107	احساس مسئولیت	رضایت شغلی
0.001	3.179	0.055	0.175	احساس مسئولیت	وجدان کاری
0.001	3.453	0.07	0.384	احساس مسئولیت	دلبستگی شغلی



محبت الهی به بندگان، کمال یا نقص؟

دکتر مهدی حاجیان

کند؟ آیا چیزی از این توجه به او می‌رسد؟ یا اینکه موجب کمال و پیشرفتی برای او می‌شود؟ در هر دو صورت به بن‌بست می‌خوریم، زیرا قبول کرده‌ایم که چیزی از موجود پایین‌تر به موجود کامل‌تر رسیده و این تناقض است. چطور ممکن است موجودی که پایین‌تر است چیزی داشته باشد که موجود بالاتر ندارد؟! این مشکل فلاسفه را بر آن داشته که هر گونه نگاه و توجه موجود عالی به زیردست‌ها را منکر شوند.

اما نتیجه چنین فکری چیست؟ نتیجه‌ای است که ظاهراً خیلی خطرناک بلکه وحشتناک است. کمی بیندیشید که عالی‌ترین موجود یعنی خدای بخشنده و مهربان، به موجودات پایین‌تر از خود نظری نکند؛ آن وقت رحمانیت خدا به موجودات و مخلوقات به چه معنایی خواهد بود؟! همیشه توصیه شده که اتکای به خدا داشته باشید و به او توکل کنید. اهل دل، سحرگاهان با خدای خود خلوت می‌کنند و با او سخن می‌گویند و از او کمک می‌خواهند، اما با این عقیده فلاسفه، همه دعاها و راز و نیازهای ما در درگاه الهی هیچ و پوچ به نظر می‌رسد؛ زیرا خدا کمال مطلق است و نظر او به ما که در کف عالم قرار داریم نقصی برای او خواهد بود. پس برای که دعا می‌کنیم و سخنان و درد دل‌های خود را به که می‌گوییم؟

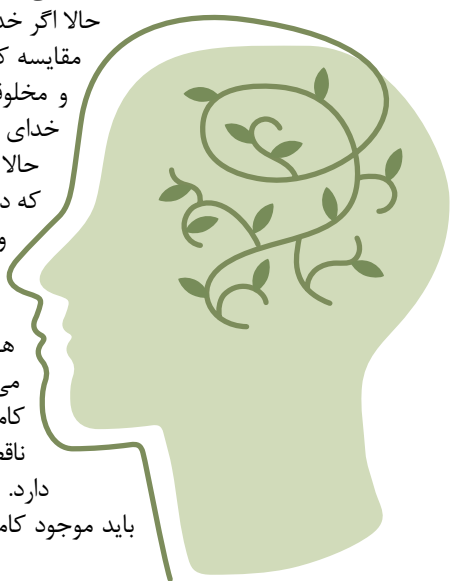
این‌گونه است که خیلی‌ها فکر کرده‌اند چنین سخنانی بوی کفر می‌دهد و همین موجب دردسر برای اهل فلسفه شده است. اما آیا چنین برداشتی از فلاسفه درست است؟ آیا واقعاً حکمایی مثل ملاصدرا و شیخ اشراق با خدا راز و نیاز نمی‌کرده‌اند؟ از ابن‌سینا نقل شده که گفته است وقتی در فهم یک موضوع علمی و فلسفی در می‌ماندم به مسجد می‌رفتم و نماز می‌خواندم و صدقه می‌دادم تا خدا راه‌حلی به من نشان دهد، و چنین نیز می‌شد. پس آیا ابن‌سینا برای خدایی نماز می‌خواند که معتقد بود هیچ توجهی به او نمی‌کند و صدای او را نمی‌شنود؟ در این صورت آیا این حکما متوجه تناقض کارهایشان در زندگی با آنچه نوشته‌اند نمی‌شدند؟

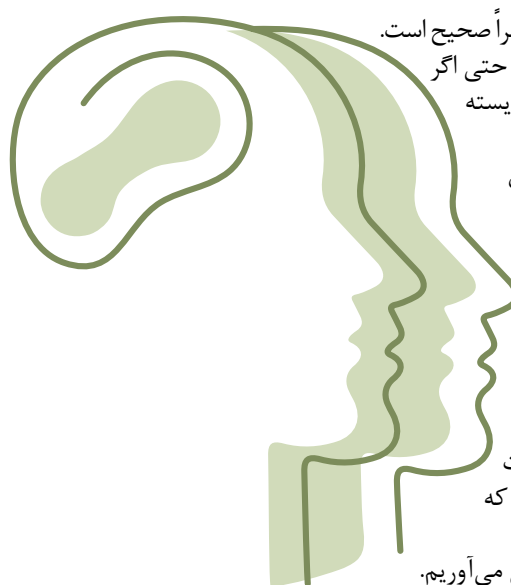
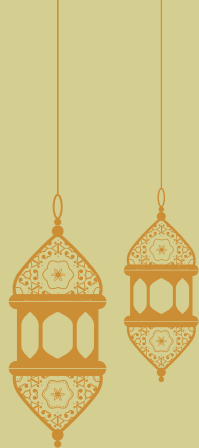
فلسفه و عرفان همیشه مخالفانی داشته که به بهانه‌های مختلف سعی در ایجاد اشکال و ایراد بر آن بوده‌اند. اما از انصاف دور نشویم. برخی مطالب است که وقتی درباره‌شان فکر می‌کنیم هیچ‌گونه نمی‌شود آن‌ها را توجیه کرد. یک نمونه معروف در مبحث فلسفه و عرفان این است که «موجود عالی به دانی نظر نمی‌کند» به بیان ساده‌تر، این یعنی اگر موجودی دارای مرتبه بالاتری باشد به موجودی که مرتبه پایین‌تری دارد هیچ‌گونه توجهی ندارد.

به عبارت دیگر می‌دانیم از نظر فلسفه در جهان خلقت آنچه خدا آفریده است همه در یک طبقه نیستند و بین آن‌ها اختلاف هست. مثلاً در و دیوار خانه‌ای که در آن زندگی می‌کنیم هم‌پایه و هم‌درجه با فرشتگان الهی نیستند و فرشته‌ها دارای مقام بالاتری نسبت به دیوار و یا درخت و این امور هستند. خود فرشته‌ها هم در درجات مختلفی قرار دارند و مقام جبرائیل یا میکائیل بالاتر از خیلی از فرشته‌هاست.

حالا اگر خدای جهان‌آفرین را با سایر موجودات مقایسه کنیم قطعاً فاصله بی‌نهایتی بین خدا و مخلوقاتش باید تصور کرد. خاک کجا و خدای جهان‌آفرین کجا؟!

حالا از نگاه اهل فلسفه، موجود و حقیقتی که دارای مرتبه و مقام بالاتری در سلسله وجود است به مراتب پایین‌تر از خود توجه و نگاهی ندارد. البته اهل فلسفه برای این مطلب استدلال هم دارند که به نقص و کمال مربوط می‌شود که موجود بالاتر موجود کامل‌تری است و موجود پایین‌تر ناقص است و در درجه کمتری قرار دارد. حال فیلسوف می‌پرسد که چرا باید موجود کامل‌تر به ناقص‌تر از خود توجه و نظر





باید در باب این نظر اهل فلسفه بیشتر دقت کنیم. استدلال اهل فلسفه برای آنچه گفته‌اند ظاهراً صحیح است. می‌گویند اگر موجود بالاتر به کمتر از خود نظر کند خبر از نقص و کمبودی خودش می‌دهد، حتی اگر عاطفی و روحی باشد که حق تعالی پیراسته از آن است. لذا باید نتیجه گرفت که حق تعالی شایسته نیست که به ما دون خود نظر کند.

در تصور عامیانه از خدا چنان گفته می‌شود که گویی نسبت خدا به مخلوقاتش همچون پادشاهی است که از ایوان قصر به رژه سربازان و خادمانش می‌نگرد و با دیدن صدا و فریاد آن‌ها به شوق می‌آید و احیاناً پولی نیز برای آنان پرتاب می‌کند. یا مثل شخص توانگری که در گذرش از مسیر، با فقرایی روبه‌رو می‌شود و برای کمک به آن‌ها پولی به آن‌ها می‌بخشد.

اشکال چنین تصویری در کجای آن است؟! آیا این نوع نظر درباره خدا صحیح است؟ اشکال بزرگ و مهم این تصور، جدا دانستن خدا از مخلوقات است. در چنین تصویری در یک سو خدایی است و در سوی دیگر مخلوقاتی که خدا به آنان نظر لطف دارد. گویی نوعی جدایی بین خدا و مخلوقات موجود است، در حالی که حکما هیچ نوع نسبت استقلالی را از مخلوقات نمی‌پذیرند. موجودات در عمق وجود خود محتاج به خدای خودند و این وابستگی چنان است که هیچ فاصله‌ای بین خدا با مخلوقات نیست.

عامه مردم می‌پندارند که ما هستیم و خدا هم هست و استقلالی از خدا در ما هست. مثالی می‌آوریم. وقتی من کتابی را به دوستم می‌دهم، در این عمل چهار چیز از هم تفکیک می‌شوند؛

۱. من ۲. دوستم و ۳. کتاب و ۴. عمل داد و ستد بین من و دوستم. آیا این چهار چیز در جایی که خالق به مخلوقاتش وجود می‌دهد نیز صادق است؟ یعنی خدا، مخلوق، وجود و خلقت؟ تصور عمومی ما همین است که بلی، اینجا هم چهار مفهوم را از هم جدا می‌توان کرد: خدا وجودی را به مخلوق می‌دهد و خلقت شکل می‌گیرد اما با دقت بیشتر و چند سؤال ساده معلوم می‌شود چنین تشبیهی در اینجا صادق نیست. آیا قبل از خلقت، مخلوقی هست که وجود را دریافت کند؟ وقتی یک طرف نباشد دادوستدی نیز معنا ندارد. می‌ماند خدا و رحمتی که از حضرتش پرتو دارد.

اگر از این زاویه به بحث خلقت نظر کنیم خیلی از معادلات برایمان عوض خواهد شد. هیچ چیزی مستقل از حق نیست تا خدا بخواهد به آن بنگرد. خدا به خود و آنچه از خود پرتو افکنده که از کمالات خود اوست می‌نگرد و در آن، مخلوقات خود را می‌بیند. در چنین نگاهی، کمالی به خدا افزون نمی‌شود زیرا به کمالات خود می‌نگرد. و اگر احسانی کند بر رحمت خود می‌افزاید. پس در واقع حکما با نظر کردن خدا به پایین‌تر از خود مخالف نیستند، بلکه جدا محسوب کردن آن‌ها و مستقل دیدن مخلوقات را نادرست می‌دانند.

خدا در آسمان‌ها و آن دوردست‌ها نیست که دستان به او نرسد و بین ما و خدا فاصله‌ای ناپیمودنی باشد و از دور صدایمان را بشنود و برایمان چیزی بفرستد. ما همواره در سایه وجود حق هستیم او را در کنار خود می‌دانیم.

در چنین نظری، مقام انسان چنان اوج می‌گیرد که بسیار بالاتر از حالتی است که خود را مستقل می‌بیند. ما حقیقتی هستیم که با خدای جهان پیوند خورده‌ایم و در این چارچوب، حق در همه لحظات با ما و همراه ما است. ما تنها نیستیم بل خدایی داریم. با این توصیف، آری خدا صدای ما را می‌شنود.

زندگی سیاسی ائمہ (علیہم السلام)

گفتنی و زمینه کاوش در ابعاد و زوایای ناشناخته، هنوز بسیار است.

خوشبختانه مراکز و افرادی هم به تتبع و تدوین این گوشه مهم از تاریخ اسلام مشغولند و امید می رود که ثمردهی این تلاش ها و به بار نشستن و عرضه شدن محصول این تحقیقات، خیلی به درازا نکشد و مشتاقان هرچه زودتر، به تماشای دستاورد این تلاش مقدس بنشینند

آنچه پیش رو دارید، اگرچه تا آن مرتبه مطلوب و آرمانی- که شاید کار یک گروه باشد نه یک فرد- فاصله بسیار دارد، ولی به هر حال گامی است که می تواند به سهم خود، روشنگر این زاویه از سیره معصومین (علیهم السلام) باشد و به همین دلیل درخور عرضه به جامعه کتابخوان و اهل مطالعه محسوب شود. در این کتاب، بیش از آنکه به جزئیات زندگی و سیره معصومین (ع) پرداخته شود، کوشش شده تا ترسیمی کلی تر و نمایی روشن از بعد مبارزاتی زندگی امامان- البته مستند به وقایع حیاتشان- ارائه شود. غور و کاوش دقیق و ریز، به ویژه در مقطع حیات امامان تا عصر امام سجاد و امام باقر (علیهم السلام) جای خود را به دوره بندی این مقاطع و بیان ویژگی های آن داده است و از عصر امام کاظم (ع) به بعد، مبسوط تر مورد بحث قرار گرفته است.

گفتنی است که بخش هایی از این کتاب، در سال ها پیش به صورت مقالاتی در برخی مجلات یا به صورت جزوه آموزشی نگاشته شده بود که اینک با افزوده ها و تکمله هایی به شکل حاضر به ارادتمندان ساحت اهل بیت عصمت (علیهم السلام) تقدیم می گردد.

نویسنده، تذکرات و رهنمودهای اصلاحی و تکمیلی اهل نظر را به دیده منت می نهد، تا در آینده این اثر را کامل تر کند و امیدوار است این اثر، برای عموم، سودمند و راهگشا باشد.

پی نوشت

۱. مجموعه آثار دومین کنگره جهانی امام رضاع (ع)، ج ۱، ص ۲۳.

ناشر: انتشارات مدرسه

تلفن ناشر: ۸۸۸۰۰۳۲۴-۹



چشمه جوشان تاریخ اسلام و سیره اولیاء دین، منبع فیاضی است که همیشه برای همگان درس های زندگی ساز داشته و دارد. از آنجا که ما به «اسوه» بودن معصومین در همه جهات معتقدیم، توفیق الگوگیری از آنان را جز در سایه شناخت و سیره و شیوه آنان به دست نمی آوریم.

بعد سیاسی زندگی امامان و سیره اجتماعی و مبارزاتی آنان کمتر مورد بحث و تحقیق و عرضه قرار گرفته است. به همین دلیل، شناخت «تاریخ سیاسی ائمه» از ضرورت و اولویت بیشتری برخوردار است.

به تعبیر مقام معظم رهبری، آیت الله العظمی خامنه ای: «ما باید زندگی ائمه (علیهم السلام) را به عنوان درس و اسوه فرا بگیریم و نه فقط به عنوان خاطره های شکوهمند و ارزنده، و این بدون توجه به روش و منش سیاسی این بزرگواران ممکن نیست.»^۱

طرح و تبیین بعد سیاسی و مبارزاتی معصومین (علیهم السلام)، آرزویی است که فرزندان امت و شیفتگان تاریخ امامان، پیوسته داشته اند و دارند و با وجود کارهای ارزشمندی که در دهه های اخیر انجام گرفته، تاکنون حق این مطلب ادا نشده است و حرف های

حُسن یار

تو را در این سخن انکار کار ما نرسد
کسی به حسن و ملاححت به یار ما نرسد
به یار یک جهت حق گزار ما نرسد
به دلپذیری نقش نگار ما نرسد
یکی به سکه صاحب عیار ما نرسد
که گردشان به هوای دیار ما نرسد
که بد به خاطر امیدوار ما نرسد
غبار خاطری از رهگذار ما نرسد
به سمع پادشه کامگار ما نرسد
حافظ

به حُسن خلق و وفا کس به یار ما نرسد
اگرچه حسن فروشان به جلوه آمده‌اند
به حق صحبت دیرین که هیچ محرم راز
هزار نقش برآید ز کلک صنع و یکی
هزار نقد به بازار کائنات آرند
دریغ قافله عمر کان چنان رفتند
دلا ز رنج حسودان مرنج و واقع باش
چنان بزی که اگر خاک ره شوی کس را
بسوخت حافظ و ترسم که شرح قصه او



شهادت در راه خدا مسئله‌ای نیست که بشود با پیروزی
در صحنه‌های نبرد مقایسه شود، مقام شهادت خود اوج
بندگی و سیر و سلوک در عالم معنویت است.
(مقام معظم رهبری)